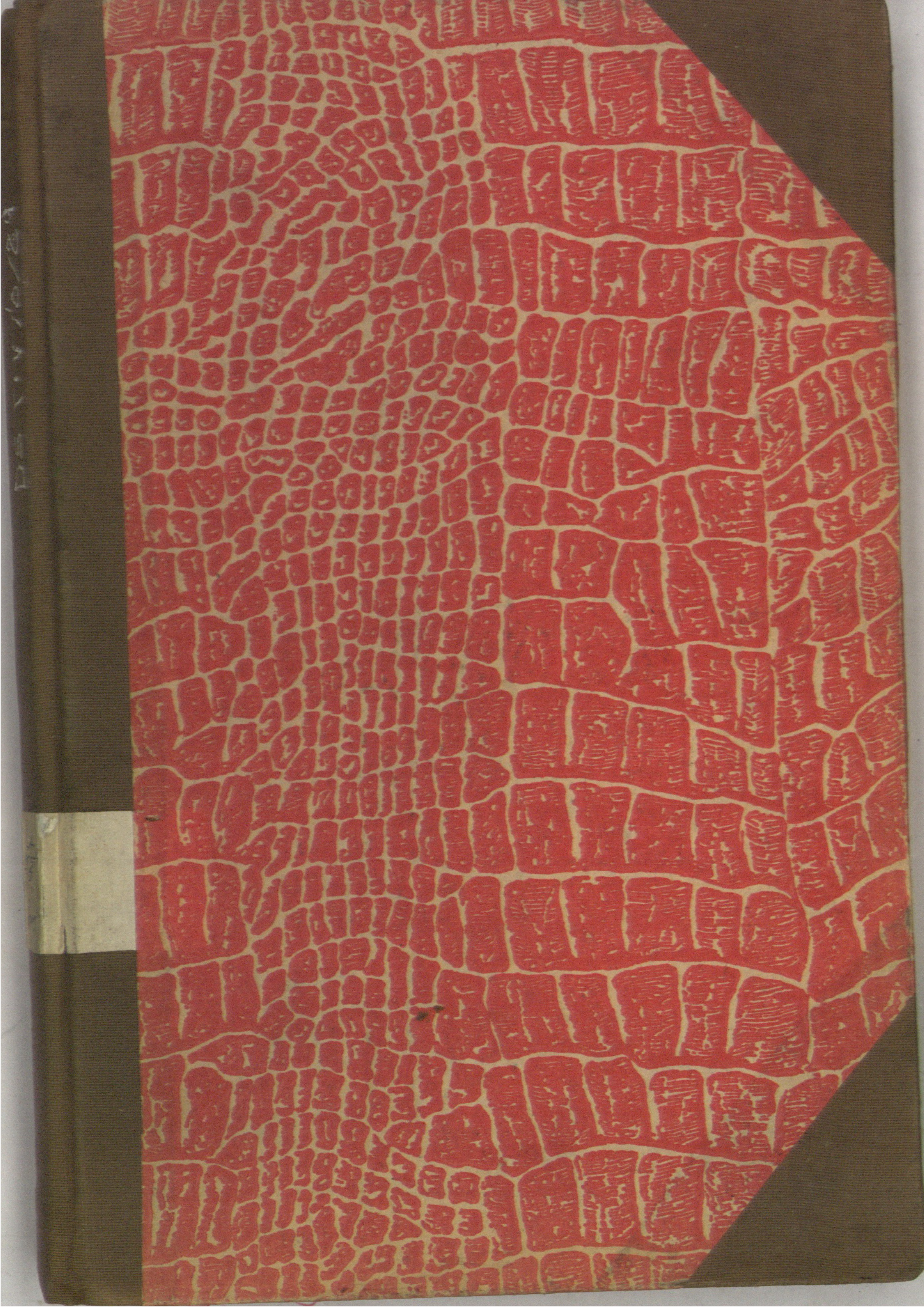


۱ - جنگ ایران و انگلیس در محمره
۲ - تاریخچه‌ای از یفرمخان
۳ - جنگهای ایران در عمان (۱۷۴۴-۱۷۳۷)

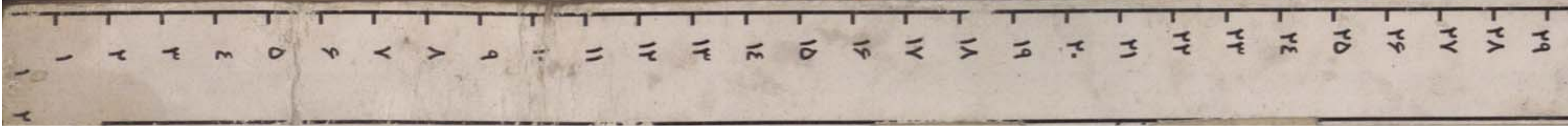


چند تاریخچه



از انتشارات بنگاه مطبوعاتی گوتنبرگ

چاپ زندگی



۱ - جنگ ایران و انگلیس در محمره
۲ - تاریخچه‌ای از یفرم‌خان
۳ - جنگهای ایران در عمان (۱۷۴۴-۱۷۳۷)



چند تاریخچه



از انتشارات بنگاه مطبوعاتی گوتنبرگ

چاپ زندگی

دیباچه

شاید خوانندگان میدانند که ما بتاریخ ارج می گزاریم و آنرا سودمند میشماریم . در اینجا فرصت آن نیست کـه مـا از نیکی و سودمندی تاریخ گفتگو کنیم و نیازی هم بچنان گفتگوی نیست . بتاریخ همه توده‌های جهان ارج مـی گزارند مـا هـم باید بگزاریم . در اینجا آنچه می‌باید گفت اینست که ایران کشور ما هنوز تاریخ درستی نمی‌دارد . هنوز تاریخ درستی بـرای ایـن کشور نوشته نشده و باین زودی هم نوشته نخواهد شد .

برای آنکه در ایران تاریخ درستی باشد باید در گذشته‌های چند هزار ساله این توده و کشور روزگار بروزگار جستجـو هـا رود و پر رسیها شود و نتیجه آنها بدست آید ، و نخست یکرشته کتابهای اینچنانی « کتابهائیکه هر یکی در باره بخشی از تاریخ‌ماست »نوشته شو و بچاپ رسد و سپس از رویهمرفته آنها تاریخ درستی ـ در چند جلد ـ برای این کشور نوشته شود . اینست معنی آنچه میگوییم : « تاریخ درستی برای این کشور نوشته نشده و باین زودی هم نوشته نخواهد شد » .

شگفت تر آنست که دوره های باستانی تاریخ ایران ـ مثلا زمـانهای هخامنشی و اشکانی و ساسانی ـ چون دانشمندان اروپا و آمریکا بآنها پرداخته اند روشنتر از زمانهای دیر تر ـ دوره های پس

ازاسلام - می‌باشد.

این دوره‌های پس‌از اسلام چندان تاریکست که سالها باید بررسیها و جستجوهای دانشمندانه رود تاروشن گردد.

در این‌دوره ها تاریخنویسان بسیار بوده‌اند و ما کتابهای بسیار بعربی و فارسی‌دردست میداریم. ولی همه میدانیم که آن تاریخنویسان همه‌چیز را ننوشته اند و آنچه نوشته‌اند پیراسته از آلودگیها نبوده است. در آن زمانها تاریخ را سر گذشت پادشاهان و فرمانروایان‌وزور ورزان و جنگها و کشاکشهای آنها می‌شناختند و تنهااین‌زمینه‌رادنبال می کردند و بیشتر تاریخ نویسان تاریخ رابنام يك پادشاه ويايك‌وزير نوشته بیش‌از همه بستایش و چاپلوسی می کوشیدند و در پی راستیها نمیبودند. کوتاه‌سخن: در آنزمانها این شیوه دانشمندانه امروزیکه مااز اروپاییها یادگرفته ایم در میان نبوده. اینست کتابهاییکه‌اززمان های گذشته باز مانده «تاریخ» شمرده نمی‌شوند، آنها در دست ما «مدرك» است که در جستجوهای خود از آنها نیز سود جوییم.

بهرحال یکی از کارهاییکه در این زمینه باید بود اینست که هر گونه کتابهاویاد داشتها که درزمینه تاریخست بچاپ‌رسدوپرا کنده گردد که از اینراه کمکی بکسانیکه در این باره بجستجو خواهند پرداخت کرده شود.

(از اینرو اداره‌دفتر‌پرچم که‌از دیر گاه بچاپ کردن‌و پرا کندن کتابهایی پرداخته برآنست که هرچه ازیـاد داشتهای تاریخی که در

ایران در گوشه‌ها و کنارها فـراوانست بدست آورد بچاپ رساند و بپراکند و اینك دراین کتاب که بنام «چند تاریخچه» بچاپ میرسد سه یادداشت گرد آورده شده است. امیدمندیم این یکی از کوشش هایی باشد که درنزد دلبستگان بتاریخ ایران ارجمند افتد.

تهران‌سال ۱۳۲۴ دفترپرچم

جنك ایران و انگلیس در محمره

یکی ازداستانهای تاریخی که‌درزمان ناصرالدینشاه(درسال ۱۲۷۳ قمری - ۱۲۳۵ خورشیدی) رخداده جنك ایران با انگلیس بوده. در باره آن درانگلیسی کاپیتن هنت نامی کتابی نوشته که نسخه‌اش دردستست . ولی درفارسی چیزی نوشته نشده . تنهانوشته‌های پوچ وسرا پا چاپلوسانه ناسخ التواریخ دردست‌ماست .

آن‌داستان یکی ازپیشآمدهایی بوده که‌با رسوائی پایان‌پذیرفته. ایرانیان چه‌دربوشهروفارس وچه‌در محمره و خوزستان ، پس‌از اندك جنك‌ایستادگی شکست یافته وپس نشسته‌اند .

باید جستجو شود که چه شوندی‌داشته ؟ . چه چیزها مایه آن رسواییها گردیده ؟ .

دراین باره‌یادداشتهایی بفارسی ازیکتن یاورفراهانی که خود همراه‌فوج بخوزستان‌رفته ودرجنك شرکت‌جسته‌در دست است و اینك در اینجا بچاپ می‌رسد .

این‌یادداشتها از روی نسخه خطی که هما نا یگانه نسخه است و اکنون در « کتابخانه کوشاد تهران » می‌باشد در مهنامه پیمان بچاپ رسیده بودو این‌چاپ دوم آن می‌باشد .

درروی نسخه‌خطی‌نام کتاب‌چنین نوشته‌شده : « کتابچه مرحوم خانلرمیرزای احتشام‌الدوله درباب‌جنك‌ایران وانگلیس درمحمره » . ماکوتاه‌شده‌اینرا گرفته‌تاریخچه‌جنك‌ایران‌وانگلیس‌درمحمره نام‌دادیم

بسم‌الله الرحمن الرحیم

(شرحی است ازاحوالات حالات سرحد محمره وقشونیکه در آن سرحد بوده ازطریقه افتادن اردو و بستن سنگرجا بجا ومحل بمحل و نظم اردو وازحرکات وسکنات که درایام توقف در محمره روداده چه در دعوا چه قبل‌ازدعوا وچه بعد ازجنك تا هنگام ورودشوشتر که بطور روزنامه نوشته شده‌است)

اولا ازوردافواج‌فراهان از بروجرد الی محمره - بتاریخ‌یازدهم شهرربیع الثانی وارد بروجردشدند هشت روز برای درست شدن‌چادر دربروجرد معطلی حاصل شدقبل از ورودافواج در حین حرکت‌نواب والا ازخرم آبادمیرزا موسی‌مستوفی را مأمور کرده بود بجهت‌دوختن چادر وجیره افواج بعدازاتمام چادرازبروجردحرکت کرده سه منزل هم مابین خرم آباد وبروجرد کرده روزچهارم‌وارد خرم آباد شده .

نواب جلال‌الدین میرزا که حاکم خرم‌آباد ولرستان بود چند نفری از خوانین وکلا نتر که درخرم‌آباد بود به استقبال فرستاد که بمسافت نیم‌فرسخ‌ازخرم‌آباد ملحق بافواج‌شدند ودر نزدیك خرم‌آباد یکدسته‌ازفوج‌سیلاخوری که قراول‌نواب‌میرزاده‌بودندباستقبال آمدند.

اما چه سرباز از حالت آنها نمیتوان‌آنچه دیده شده نوشت اما چنان معلوم میشد کهابداً توجهی کسی بحالت آنها نکرده نه ازجیره نه ازمواجب ونه ازملبوس وتفنك چنان فهمیدم بی اغراق که اگراز

آنها کسی می پرسید جیره مواجب چه دادند بشما نمیدانستند جیره مواجب چه چیز است چرا که اسمش را کسی پیش آنها نبرده منحصر بسرباز نبود بلکه سلطان یا نایبی هم که بود همین حالت راداشتند.

یکصفه نظام بسته بودند چونکه زیاده ازپنجاه شصت نفر نبودند تفنگهاشان ازده تادو تاسر نیزه نداشت چقماق نداشت سنبه نداشت بعضی ازاصل تفنگ نداشتند بعضی نصف قنداق داشت نصفی نداشت ازملبوسشان هم ازملبوس نظام گذشته که نداشتند غیر نظام هم نداشتند بعضی یکتای پیراهن وبعضی پای برهنه . با وجود اینکه ماه قوس بود .

ازآنها گذشته رفتیم خدمت امیرزاده . سرتیپ با خوانین درفوج قدیم بودند بعد ازورود بمیان دیوان خانه طبل سلام وپیش فنگ زدند امیرزاده اظهار التفات بسرتیپ کرد سه روز درخرم آباد بودیم ازآنجا حرکت بسمت عربستان کردیم.

ازخرم آباد تادزفول دوازده منزل است بعضی ازمنازل راسیورسات دادند بعضی را ندادند بجهت اینکه ایلات نزدیك نبودند تاروز ورود دزفول بقدرصدسوار آمدند استقبال حاکم دزفول میرزا عنایت الله و پاره ازاعیان دزفول چند خوانچه هم شرینی آوردند بجهة منزل مبارکی.

یك روز هم دردزفول ماندیم ازآنجا حرکت برای شوشتر کرده دو منزل هم مابین شوشتر ودزفول است روزورود شوشتر هم چندنفری استقبال آمدند .

بعد از ورود فوجها در میان میدان حالت فرونت کرده پسر های

نواب مهدی قلی میرزا درشوشتر بودند آمدند سرفوجها تعارفی باسرتیپ کردند فوج هم بازسلام تمام باطبل ونی زدند آنهارفتند فوجها مرخص شدند سرتیپ آمد منزل سلطانعلی خان حاکم شوشتر وچند نفر دیگر آمدند منزل سرتیپ .

شب اول را چونکه دیروقت بود سیورسات ندادند سرباز و آدم صاحب منصب رفتند کاه وجو بگیرند پول بدهند برای مالهاشان نفروختند گفتند حکم نواب والاست که کاه وجو بکسی نفروشند هرچه کاه وجو هست میبرند باردو برای اردوی نواب والا آنشب رابهزار معرکه قسمی کردند فردا که آمدند سیورسات بدهند گفتند فرمایش سرکار نواب والا اینست که علیق را مساوی بدهند کاه وجورا بعد از گفتگوی بسیار یکمن جوویکمن ونیم کاه دادند .

یکروز هم در شوشتر ماندیم فردای آنروز حرکت کرده برای اهواز سه منزل آمده رسیدیم بسد ناصریه که نهرهاشم مشهر است .

چهارنفر ازسادات حویزه را آوردند درسرسد بجهت محافظت با ایلاتشان دو سه هزار خانوار هستند وبسیار سادات نجیبی هستند دو مضیف دارند سرباز ها خواستند بروند نان بخرند نفروختند گفتنددر عرب نان فروختن ننك است یا اینکه بیایید مضیف یا نان نیست که بفروشیم آخرش آرد از خود سرباز گرفتند و نان پختند دادند مادام که اردوی نواب اشرف والادراهواز بود باستمرار روزی صد نفر در میان جرگه سادات بود خرج خودش واسبش را میدادند .

شب را فوجها در آنجا ماندندصبحی برای اهواز حرکت کردیم
نزدیك باهواز نواب علی محمد میرزا باسی چهل سوار باستقبال آمد
فوجها وارد اهوازشد مقابل سرا پرده نواب اشرف والا هردو فوج
نظام بسته نواب اشرف والا بیرون آمدند التفات زیاد بسرتیپ
وصاحب منصبها فرمود انشاءالله شما فوجهای رکابی خودم هستیددراین
صفحات هر کجا بروم شمارا باید باخود ببرم دربیلاقات گرمسیرات .

شب را ماندیم فردا بنای سیورسات دادن که شد گفتند سیورسات
عرض راه را بگیرند باید برویم محمره درهمان شب ورود چهار نفر
تفنگداران سرکار اعلیحضرت اقدس شهریاری روح العالمین فداه از
طهران آمدند خلعت برای نواب اشرف والا آوردند وده هزار تومان
پول آوردند .

فوجها را حاضر کردنددرجلو سراپرده سرکار نواب والابیرون
آمدند رفتند ازآب بآ طرف آفتاب گردان زده بودندخلعت‌را پوشیدند
خلعت منصب سرتیپی‌هم‌برای نواب علی محمد میرزا آورده بودند .

بعد ازآنکه خلعت راپوشیده آمدند اینطرف کلجه پوستی که
پوشید بودند خلعت التفات کردند بسرتیپ بعد از آنکه رفتند میان
سرا پرده‌فوجها را مرخص کردند وسرتیپ سرهنگ‌ویاورها رفتیم‌بسلام
فرمودندانشاءالله سرتیپ‌بایدبرویمحمره باید کفایت ودرایت ورشادت
خودراظاهر سازی‌سرتیپ هم درجواب عرض کردقربانت شوم اردعوای
دولتی گذشته دعوای‌ملتی‌است یا باید همه کشته شویم‌یابکشیم‌دشمن

دین دولت را دیگر عرض کرد قربانت‌شوم پدر برپدر نمك‌پرورده
دولت هستیم صاحب منصب و عزت ودولت شده ایم برای چنین روزی
اگرامروز کوتاهی درخدمت کنیم‌مستحق انواع‌سیاست وغضب‌پادشاهی
هستیم عزت ومنصب و دولت که داریم بر پادشاه لازم است که بگیرد
بجهت اینکه پشت بدشمن پادشاه دین پناه کرده‌ایم موافق شرع مطهر
زن برما حرام است که پشت بدشمن دین و مذهب و ملت کرده‌ایم
سرتیپ این قسم عرضها میکرد .

سرکارنواب والا هم میفرمود البته همین قسم است که میگویی
پس پادشاه دین پناه برای چه روز ما را میخواهد سوای امروز که یا
دشمن پادشاه را بکشیم یا کشته شویم خداوند نکند آن روزی که ما
پشت بدشمن پادشاه کرده باشیم .

بسیار از این فرمایشات فرمودند وسرتیپ هم مطابق فرمایشات
سرکار نواب والا از این عرضها میکرد ازخدمت نواب والا مرخص
شده بیرون آمدیم مشغول کار درستی رفتن محمره و گرفتن فشنك و
سیورسات شدیم .

فردا دوساعت ازروز بالا آمده بنه سرباز راه افتاد بعد از رفتن
بنه سرباز نظامی هم حاضرشد سرکارنواب والا تشریف آوردند پاره از
فرمایشات دیروز را بسرتیپ‌وسایرصاحب‌منصبها وسربازها فرمودند
آخرش آمدند کنار راه ایستادند وسرباز بقطار آمدند گذشتند ازجلو
سرکارنواب والا سرکارنواب والا مراجعت کردند بسراپرده سرتیپ

هم ماند عقب فوجها رفتند چهار منزل هم از اهواز است تا محمره .

روز پنج که بیست و سوم جمادی الاول بود وارد شدیم فوج کزاز را باستقبال فرستادند فوجها وارد محمره شدند جای فوجهای مارا در بالای محمره مشخص کرده نزدیك بسراپرده وزیر لیکن آن فوجهای دیگر همه در یکجا بودند توپخانه وقورخانه همه در آنجا در اردوی امیرزاده بودند .

اول که فوجها وارد شدند رفتند اردوی امیرزاده دورش را پرده نظام کشیده بعد امیرزاده بیرون آمده هر فوج را دیده مرخص کرد آمدند بمحل خود وقت غروب آفتاب که شد دو توپ سلام انداختند یکی از اردوی امیرزاده یکی از اردوی وزیر چونکه وزیر هم سرباز فوج سیلاخوری و سرباز دلفان اینها در دور سراپرده وزیر افتاده بودند فوجهای ماهم نزدیك بچادر وزیر بودند .

شب اول ورود محمره چهار ساعت از شب گذشته از اردوی امیرزاده صدای شیپور حاضر باش بلند شد چونکه سرباز و صاحب منصب اطلاع از قاعده و قانون نداشته یك مرتبه سرباز و صاحب منصب از چادر ها بیرون آمده صدای همهمه سرباز بآدمهای وزیر رسید آمدند که این شیپور حاضر باش نیست امیرزاده شام خواسته این شیپور شام است که همیشه متداول و معمول است سرباز و صاحب منصب آرام گرفتند .

فردای آنروز که شد صاحبمنصبها و سر کرده ها آمدند بچادر سر تیپ دیدن بعد بنا کردند بدرد دل کردن که مدتی است آمده ایم اینجا

نه سنگر بسته ایم نه جای معین داریم دو سه مرتبه تا بحال رفته ایم میان جزیره و آمده ایم اینطرف تمام مال صاحب منصب و سرباز در گذشتن از آب تلف شده هر قدر هم میگوییم کسی بدرد نمیرسد قراری نمیدهد کاری درست نمیکند نمیدانیم عاقبت کارها چه خواهد شد .

این چه سر کردگی است و این چه سرداری باوجود این همه داد و بیداد میکنیم امیرزاده همه روز میفرستد که سوار شویم برویم شکار دراج اگر نرویم حرفی بزنیم امیرزاده کج خلق میشود و بشاهزاده شکایت میکند نمیدانیم چه باید کرد نه بیلی هست نه کلنك هست هر قدر میگوییم بیل و کلنك بفرستید بخرند بیاورند میگویند از نواب والا اذن نداریم .

بعد از آنکه این گفتگوها را باهم کردند قرار دادند بروند خدمت وزیر حرف بزنند یا اینکه آنچه لازم داریم یا تو یا امیرزاده بگیرد یا اینکه بنویسید نواب والا خود تشریف بیاورند ما آمدیم باینجا برای دعوا نیامده ایم برویم شکار دراج یا اینکه اگر خودتان نمیگیرید ما قبض میدهیم عوض مواجب شما پول بدهید تا آنچه لازم هست خودمان بگیریم .

فردای آنروز رفتند خدمت وزیر قدری حرف زدند بنا این شد که بنویسند نواب والا خود تشریف بیاورند .

چهار روز بعد از ورود افواج فراهانی بمحمره نواب والا تشریف آوردند افواج همگی سواره و پیاده توپچی با توپ رفتند استقبال نواب والا با قلیل سواری آمد توپها شلیك کردند بسر فوجها که رسید سلام زدند چونکه بتعجیل تشریف آورده بودند نواب والا آن شب را در اردوی امیرزاده تشریف

بردند .

فردا که چادرهارا زدند تشریف آوردند بچادرهای خودشان اما قبل از رفتن افواج فراهان و نواب والا و بعد از آنکه دو سه مرتبه رفتند بجزیره برگشتند در این دفعه آخر نواب والا میرزاده باتفاق سرکردها رفته بودند کنار شط که جایی را برای سنگر مشخص کنند بعد از تفحص و تجسس بالا و پائین جای سنگری برای علینقی خان و آقاجانی خان مشخص میکنند و جایی هم برای سنگر محمد مرادخان اما جای سنگر آقاجانی خان جای چه جایی بود یک کنجی بود پیش رفته در جایی که دو شط بهم وصل میشد و میرفت در وقت مد آن جای سنگر نمایان میشد اما در وقت جزر که آب بالا میآمد یکذرع جای سنگر را آب میگرفت که نه خاک داشت نه گل داشت نواب امیرزاده آنجا را برای سنگر مشخص فرمودند که بقدر ده ذرع از شط دور بود در وقت مد آب در وقت جزر که در میان آب بود هر قدر میرزا مهدی مهندس و حاجی جابر خان عرض کردند اینجا بد جایی است اقلا پنجاه ذرع اینطرف تر قرار بدهید سنگر را بسازند که خاک و گل برای دیوار سنگر باشد نواب امیرزاده قبول نفرمودند پنجاه ذرع که عقب تر سنگر را بستی تفاوت کلی بهم میرساند قوت گلوله هم کم می شود اینجا خوب است که اگر کشتی بیاید چندان فاصله ندارد گلوله توپ خوب بکار میخورد هر قدر اینها عرض کردند نواب امیرزاده قبول نفرمودند همانجا بنای سنگر ساختن را گذاشتند .

سنگر محمد مرادخان بفاصله پانصد قدم از سنگر آقاجانیخان و علینقی خان باینطرف که سمت محمره باشد قلعه خرابه بود آنجا را برای سنگر محمد

مرادخان مشخص کردند میان او را آب نمیگرفت اما دیوارش را آب میگرفت تا روزیکه سرکار والا خودشان تشریف آوردند تشریف بردند سر سنگرها باز میرزا مهدی عرض کرد اینجا بد جایی است که این سنگر را ساختند هرگاه پنجاه ذرع آنطرف تر باشد بهتر است سرکار والا هم همان را فرمودند که امیرزاده فرموده بود .

چند مرتبه دیگر هم برای اتمام حجت عرض کرد آخرش نواب والا حکم فرمودند توی سری زدند که من ترا مدتی فرستادم سنگر بسازی نساختی عرض کرد سنگر را خودم تنها در قوه نداشتم بسازم نه بیل بود نه کلنگ نه عمله نه پول اینها که نشد سنگر را دیگر با چه چیز میساختم نواب والا فرمودند برو از پیش نظرم دور شو که اذیت خواهم کرد .

حاجی جابر خان هم چند مرتبه عرض کرد قبول نفرمودند فرمودند جائیرا که ابراهیم میرزا مشخص کند خیلی خوب جایی است آن سنگر را بنا کردند ساختن اول اصل زمین سنگر را دو ذرع بالا آوردند که آب زمین سنگر را که جای توپ و سرباز بود نگیرد بعد از آنکه دو ذرع را بالا بردند آنوقت دیوار جلو سنگر را بالا بردند .

اما آن دیواریکه ساخته بودند عرض دیوار یک ذرع نیم دو ذرع بود چوب نخل هر یکی یک ذرع فاصله بزمین نصب کرده بودند میان چوبها را از چم (؟) و گل چمن بالا آورده میان دیوار را خاک ریخته بودند .

دیگر بعد از آنکه تشریف آوردند تا چند روز سرکردها فی الجمله اتفاقی داشتند یکدفعه دو دفعه منزل وزیر میرفتند حرف میزدند که قراری

در کارها بدهید اگر چنانچه باید بجزیره برویم و جزیره را نگه داشت جسری به بندند و اگر شما نبندید ماقبض میدهیم خودمان جسری میبندیم وزیرهم رفت یك مرتبه دومرتبه عرض کرد سرکار والا جوابی مشخص معین نفرمود امابسیار بدشان آمدازاین حرفواز اینکه سر کردها این قسم حرفهامیزنند وهمه یك قول و یکجهت هستند .

یك روزی تشریف بردند سرسنگر آقاجانیخان مرحوم وهمه سر کردهم بودندبنا کردند تکذیب بعضی آدمها را کردن که نه دخلی بسر کردها دارد ونه بی دخل است .

درمیان فرمایشاتشان گاهی حرفهای گوشه دار میفرمودند که بعضی آدمها بسیار کم جرأت هستنداگر حرفی بآنها زنی ایرادها برای آدم می گیرند که هیچ دخلی بمطلب ندارد چرا باید آدم معقول این قسم حرفها بزند مثلا شنیدم دراینجا هروقت در مجلس چند نفر پیش یکدیگر جمع می شوند تعریف زیاد ازقشون انگلیس می کنند که در لب آب مشکل است دعوا کردن واگر باید در آب دعوا کرد و سنگر بست مثلا چنین وچنان باید کرد اینها چه حرفی است چرا باید سر کرده معتبر پادشاه این قسم حرفها بزند واینها نیست مگر ازجبن ووحشتی که دارند وبعضی اوقات دیدم بمحض اینکه حرف دعوا وقشون انگلیس درمیان می افتد بعضی هارنك ازصورتشان میرود انگلیس چه قابل دارد قشون اوچه چیز است .

هرگاه ازترس مواخذه پادشاهی نبود همه این قشون را من مرخص میکردم واین سرحدرا بدویست نفر سوار عرب نگاه میداشتم .

آنروز را ازاین قبیل فرمایشات بسیار فرمودند سر کردها از همان روز دست ازهمدیگر داده ترك آمدوشد را ازمنزل همدیگر موقوف کردند ودیگر حرفهای سابق را که میزدند موقوف کردند و بنا گذاشتند کم کم تکذیب ازیکدیگر کردن وبمیل خاطر نواب والا حرف زدن .

یکروزی نواب والا باز تشریف بردند سرسنگر پرسیدند که کشتی به چند توپ ازهم متلاشی میشود یکی گفت چهل توپ یکی گفت بیست توپ تا آخرش چهار وپنج توپ رسید وهریك ازسر کردها بر خلاف یکدیگر میگفتند .

مثلا اگر آقاجانی خان مرحوم میگفت پنجاه توپ کشتی را داغان میکند محمد مرادخان می گفت چهل توپ داغان می کند علینقی خان میگفت بیست توپ داغان می کند محمد حسن خان میگفت ده توپ داغان میکند هریك بر خلاف یکدیگر می گفتند بطوریکه بعضی می گفتند بصدای توپ کشتی ازهم داغان میشود وقرار نواب والا این بود که تکذیب میکرد ازآنکه گفته بود پنجاه توپ و تعریف میکرد ازآنکه گفته بود چهل توپ می گفت تو راست میگوئی او ترس دارد ترسیده است .

دراین مدت قرار عمل نواب والا وسر کردها این بوده درهر کاری وعملی که داشتند وشب وروز آنچه آن یکی می گفت این یکی دیگر میرفت طوردیگر میگفت وخلاف قول اورا ثابت میکرد ونواب والا هم باین قسمها خوشحل بود .

یکروز نواب والا باز تشریف بردند سنگر آقا جانی خان فرمودند توپ بکجای کشتی بخورد بی اختیار میشود وغرق میشود یکی گفت بسکان کشتی که خورد بی اختیار میشود یکی میگفت بجایی بخورد که آب برود میانش غرق میشود علیقی خان سرتیپ گفت شنیدم باندازه دهن توپ چوب ساختند وقتی که گلوله بخور سوراخ شود دفعتاً باقیر وهمان چوب سوراخ امسدود میکنند ونمیگذارند آب برود میان کشتی نواب والا بسیار بدشان آمد فرمود بلی شنیدم فرنگیها کلاهی ساختند وقتی اورا که سرشان گذاشتند کسی آنهارا نمیبیند پری هم ازمقوا ساختند سیمی قرار دادند پرواز میکنند می آیند بالای سر آدم با گلوله میزنند آدم را میکشند ودوباره میروند فرمود حیف نیست آدم معقول این قسم حرف بزند این نیست مگر ازراه واهمه که تورا گرفته است .

علینقی خان که این حرف را میزد نواب والا این جواب را میفرمود یکی دیگر میگفت سك کیست انگلیس بتواند که درروی آب بیاید مقابل این سنگرها دعوا کند او مثل وزغ است ننك ماراست که که اورا مقابل خود دشمن قراربدهیم .

یکی میگفت اومثل مرده است سوار تابوت است ازتابوت چه برمیاید یکی میگفت اواسب چوبی است چه قابلیت دارد که اسم او را ببرد موسی خان یاور می گفت قربانت شوم اینها چه قابل دارند یکدست بقلیان یکدست بشمشیر فرداست که اترام میمون بازرا مثل میمون قلاده کرده میان اردو میآورم یکی دیگر میگفت نواب والا اذن بدهند من کشتی را بغل

گرفته بیاورم اینجا .

محمد حسن خان سرتیپ یکروز عرض کرد قربانت شوم فکر کردم این کشتیها دودی حمام خوب میشود عهد کردم یکی از آنها بیاورم حمام کنم شما را مهمان کنم .

باز یك روز دیگر نواب والا سرسنگر تشریف آوردند محمد حسن خان عرض کرد ما همه چیز آنهارا میتوانیم چاره اش را بکنیم سوای خمپاره ونارنجك آنها که ازبالا می آید اوراهم فکر خوبی کردم ازاین چاهها که کنده ایم روزجنك ازاین شاخهای نخل می گویم سربازها دست بگیرند دراطراف سنگر هریکذرع یکنفر بایستد هروقت خمپاره نارنجك از بالا افتاد سربازها با آن چوب بزنند بیاندازند میان آن چاهها اگر بترکد اذیت نکند نواب والا روشان را گرداندند بنا کردند خندیدن فرمود محمد حسن خان چگونه می شود که گلوله خمپاره بآن بزرگی را باچوب سرشاخ نخل حرکت داد نواب والا هم تصدیق قول اینهارا میکرد وبعدازآنکه چندمرتبه گفتگو هاشد دیگر کسی جرأت نکرد حرفی بزند وهر کس در فکراین بود که قسمی رفتار نماید که نواب والا باو التفات بفرمایند ..

قرارعمل سرکردها دراین مدت این بود میرفتند بیل میخواستند میگفتند بیل نخواهید هرچیز دیگر میخواهید بخواهید کلك میخواستند همین جواب بود سیخ برای مرقل سنگر میخواستند همین جواب رامی گفتند چوب هرچه میخواستند بروید ازحاجی جابر خان بگیرید .

اوایل هر چه خانه در میان جزیره بود که عرب ساخته بود خراب کرد داد آنچه میگرفتند نصف را سرکرد ها بجهة صرف هیمه آش پزخانشان میبردند بازمیرفتند چوب میخواستند میگفتند بروید از حاجی جابر خان بگیرید او هم آنچه در میان جزیره خانه بود خراب کرد داد باز کفاف نکرد چوب خواستند نوبت بخانه‌های شهر رسید آمدند خدمت نواب والا عرض کردند درمیان جزیره هرچه خانه بود خراب کردیم دادیم باز آمدند چوب میخواهند حالا دیگر چوب نیست از کجا بدهیم فرمود از هر کجا هست بده عرض کرد اگر باید من چوب بدهم بفرمایید هزار نخل هر چه لازم است از نخلستان خودم بدهم اگر رعیت باید بدهد بازهم بفرمائید بدهم والا دیگر چوب نیست مگر اینکه خانهای محمره را خراب کنم بدهم جوابی معین ندادند فرستادند چوب بده اوهم بنا کرد از خانه میان شهر خراب کرد و داد آخرش بطوری محمره را خراب کردند که دو روز قبل از دعوا دیگر یکنفر از رعیت ویك خانه باقی نماند مگر پارهٔ تاجر شوشتری و دزفولی در کاروانسرا بودند همه رفتند .

دیگر اوایلی که نواب والا تشریف آوردند محمره بعد از آن که سرکردها دیگر حرفی نزدند و آن قسمها حرف میزدند حاجی جابر خان چند مرتبه عرض کرد که اگر شما بخواهید جزیره را نگهدارید باین جزئی قشون که شما فرستاده‌اید ممکن نیست که

بتوان جزیره‌ها را نگه‌داشت چرا که دوازده فرسخ طول دارد سه فرسخ عرض اگر به خواهید قشون را آنجا بفرستید اینطرف را خالی بالمره و اگر بخواهید نصفی ازقشون اینطرف باشد نصفی آن طرف نگه دارید جزیره را خالی بگذارید عرب و بلوچ در آنجا باشند توپ هم هر قدر مصلحت میدانید بدهید اگر آنها بجزیره پیاده شدند یك‌قسمی با آنها دعوا میکنیم شبیخون میزنیم بدزده بآشکارا همراهشان سر و کله‌میزنیم .

یکی دونفر از سرکردها بجهت اینکه روزیکه وارد محمره شدند حاجی جابرخان کم‌تعارف‌داده بود از آن جهت شب‌وروز خدمت نواب‌والا عرض‌میکردند حاجی‌جابرخان در باطن‌با انگلیس‌راه دارد شما نباید بحرف اوبروید و گوش بدهید چندمرتبه که حاجی‌جابرخان این عرض‌را کرد جواب ندادند و سرکرده میگفتند منظور حاجی جابرخان اینست که اگر جزیره را خالی بگذارید و همان منحصر بعرب باشد هرروز که انگلیس بیاید بدون معطلی جزیره را تسلیم میکنند .

باین‌شدت نواب‌والا راپر کرده بودند که کشتی‌نیامده بود قورخانه نداده‌بودند بعد ازآنهم کهدادند دویست تیر قورخانه‌بسنگر حاجی‌جابرخان وپسرش داده‌بودند تاصبح‌دعوا فرستادقورخانه بردند آخرمعلوم شد که چه خدمتی کرد وچقدر ایستادگی کرد که هرگاه سرکردها ده یك اورا ایستادگی کرده بودند ابداً شکست‌نمیخوردند

این‌قسم و اینطور بود حالت قشون و سرکرده‌ها در این‌مدت و این‌قسم از دعوا و سلوك رفتار نواب والا نسبت بمردم و از مردم نسبت بنواب والا در عرض این‌مدت که سنگر میبستند و همه روز تشریف می‌آوردند سرسنگرها یکدفعه نفرمودند بارك‌الله یا یکدفعه یك صاحبقران بکسی انعام ندادند یا اینکه اگر کسی حرکت خلاف میکرد مؤاخذه و سیاست نمیکردند و درعرض این مدت که درمحمره توقف داشت اردو یکدفعه چاپار نواب والا که آمد ابراز نداد که ازتهران چه‌نوشته‌اند مگر اینکه یکدفعه فرمودند از تهران نوشته‌اند که اگر اذن بدهید سرداری بفرستیم من درجواب نوشتم که این سرکردها که‌در اینجا هستند هر یکی یك سردارهستند درحضور نواب والا عرض نکردند . اما بعد از آن که سرکار والا تشریف بردند آقاجانی خان گفت بسرکرده‌ها که حضرات شما چه‌میگویید دراینکه اگر یك نفر دیگر بیاید سرتیپ‌ها گفتند کدام سرداراست که‌از نواب والا بهتر یعنی محمد حسن‌خان و محمد مراد خان علینقی‌خان از بعد ازآنکه آنروز در سنگر نواب والا آن ضرب را زد دیگر هیچ کجا حرف نمیزد آقا جانی خان گفت معلوم است که نواب والا از همه‌کس بهتر است اما تفاوت اینقدرهست که اگر چیزی بعقل ما‌ها برسد باید بهزار ترس و لرز بگوییم که مبادا نواب والا کج‌خلق شوند بعد ازآنکه عرض کردیم هرفرمایش بفرمایند کسی قادر آن نیست گوید این قسم نیست که‌میفرمایید بلکه قسم دیگر است لابد هرچه بفرمایند باید عرض کرد بلی قربانت شوم درست است

اما اگر کسی دیگر باشد میرویم کنده زانو را مقابلش میزنیم زمین میگوییم این‌قسم بعقل ما‌ها میرسد اگر چنانچه قبول کرد که هیچ اگرقبول نکرد چیز دیگری بعقل او رسیده میگوییم شما بگویید چه قسم باید بشود اگر آنچه را که او خیال کرده است موافق قاعده است که‌چه عیب‌دارد اگرخیر موافق قاعده نیست میگوییم آنچه را که ما گفته‌ایم قبول کن اگر قبول نمیکنی نوشته‌بده هر روز شکست بشود یا نقصی وارد بیاید بما دخلی نداشته باشد یا اینکه ما نوشته میدهیم شما کار بکار ما نداشته باشید عیب و نقصی واردآمد جواب دولت با ما باشد .

آقا جانی خان اینقسم گفت محمد مرادخان و علینقی‌خان گفتند اگرچنان کسی آمده بود ازتهران البته بهتر بود محمدحسن‌خان گفت حمالید ، مگر شما ازدولت خودتان و اولیای دولت خبر ندارید آنها از دروغ تکلیفی بشاهزاده کردند چون میدانستند این قبول نخواهد کرد اینرا نوشتند ، از این گذشته دولت ما و اولیای دولت ما هرگز متحمل اینخرجها نمی شوند که ده بیست هزار تومان خرج کنند سردار بفرستند و اگر چه دربند این هستند که دولت ایران نظامی داشته باشد یا درپی این هستند که فتحی بشود شب و روز اوقات اولیای دولت سر این حرف است که نظامیه و دارالدیه خوش طرح و خوشگل بشود و شاه را مشغول کنند بگذارید حالا مارا فرستادند اینجا اینهم این حرفها را میشنود از ما بدش میآید چکار دارید باین کارها هر روز جنك شد تا

میتوانیم دعوامیکنیم وقتی نتوانستیم چه بحثی دارند برما آنوقت هم خاطرتان‌جمع باشداگرشکست بشود دولت ما مثل سایردولتها نیست که مؤاخذه‌بکنند یاسیاست بکنند منتهاش ضروری بشاهزاده میزنند که هشت نه هزارتومان اولیای‌دولت تعارف‌میگیرند ویك نشان‌تمثال وحمایل هم برایش میگیرند که بسیار خوب دعوا کرد در قوه قشون هیچ دولتی نبود درلب آب مقابل قشون انگلیس بتواند دعوا کند باز اینها منتهای رشادت را کردند دعواهم کردند نترسید عبث این حرفها را نزنید واین شاهزاده را هم ازخودتان نرنجانید.

آقاجانی خان مرحوم ازترس‌اینکه مبادا بروند بگویند گفت من هم گفتم اگر کسی آمده بود ازاول بهتر بود برای ما ها دیگرما را چه رجوع باینکه اولیای دولت چه کار میکنند امروزه بایددرفکر این باشیم بلکه کار مانرا مضبوط کنیم که روسفیدی حاصل‌شود.

حاجی جابر خان او ایلیکه وارد محمره شده بودیم با محمد حسن خان سرتیپ زیادتر آمد وشد میکرد وتعارف میکرد گـاه گاه بجهت مغشوشی اوضاع محمره وحرف‌نشنیدن نواب والا می آمدآنجا درددل میکرد که کاش یکنفر میبود که تفصیل حال این سرحد را بتهران مینوشت‌بلکه‌ازآنجا چاره میکردند قراری میدادند یاسرداری میفرستادند مثل‌بندر بوشهر که ماها روسیاه نمیشدیم این اوضـاع که حالاهست بجز اینکه هرروز که دعوا بشود این قشون شکست‌بخورد ندامت وروسیاهی برای ماهـا تاسال هـای سال‌باقی بماند ثمر دیگر

ندارد این طریقه دعوانیست این طریقه قشون کشی این طریقه‌سرحد داری نیست‌نمیدانم چه باید کرد ماها که راه طهران نداریم ونمیدانیم بنویسیم شما که راه دارید چرانمی نویسید سرتیپ درجواب میگفت خدا عمرت بدهد چه دولتی چه اولیای دولتی آواز دهل ازدورخوش است . چیزی‌میشنوی دولت و اولیای دولت دیگر از میان کار باخبر نیستی نرفته طهران و ندیده دولت ما همان اسم است رسم نیست خیال کن مانوشتیم‌دیگر کسی گوش نخواهد داد سوای اینکه‌شاهزاده بفهمد که ما وقایع نگاری میکنیم ازدست ما شکوه بنویسد مارامقصر کند کار دیگر نخواهد شد بازدرقوه احتشام الدوله است که خودش از عهده جیره این قشون برمی آید و این اوضاع را هم فراهم آورده است تو هم اگر صلاح کارخودرا میخواهی ازاین حرفها مزن وازاین غصه ها مخور مبادا احتشام الدوله بشنود گفت من نه از راه اینکه شکوه‌ازدست احتشام‌لدوله‌داشته باشداین‌حرف‌را‌میزنم‌ازراه اینست که سالهای سال درزیرسایه مرحمت این‌دولت پرورش یافته‌ایم‌وبعدازقرنی چنین امری اتفاق افتاده میترسم طوری شود که مـایه روسیاهی باقی بماند درسرما تاقیامت همه روزه از این امرها اتفاق نمی افتد اگـر ایندفعه طوری دیگر بشود یکدفعه‌دیگر تلافی‌بکنی شماجنك انگلیس را ندیده اید اما من دیدم جنك کردم این اوضاع که من مـی‌بینم هر روزدعوا بشود مشکل است که این سنگر واین اوضاع تاب بیاورد بـا انگلیس دعوا کنند ازمن که دعوای انگلیس را دیده‌ومیدانم هـرچه بگویم کسی نخواهد شنید بلکه مقصودم میکنند شما ها که میتوانید

بگوئید چرانمی گوئید .

دیگر ازطریقه افتادن اردو ونظم اردو درمدت توقف در محمره فوج بهادران فوج بیات دوفوج کزاز با توپخانه مبارک که در آنطرف محمره یکجا افتاده بودند نواب امیرزاده ابراهیم میرزا سردار این اردو بود اما جای این اردو چه قسم جائی بود دو سمت این اردو نخلستان بود بطوریکه فاصله چندان نداشت ازاول نخلستان تا لب شط هزار وپانصد قدم فاصله داشت وافتادن اردو بقاعده قلعه بود سرا پرده نواب امیرزاده دروسط بود قورخانه هم دروسط بود بقسمی قورخانه رادروسط اردو قرارداده بودند که هر گاه وقتی آتش زده بودند قورخانه را تمام اردو آتش میگرفت ومحافظت قورخانه را بطوری میکردند که هر گاه منظورداشت کسی درصدد این برآید که قورخانه راآتش بزند هر وقت ازاوقات شب یاروز که میخواست برایش ممکن بود چرا که حفظی نداشت که کسی نزدیک نرود یاقراولی نداشت دیواری کشیده بودند که اطرافش ازهمه طرف بازبود پشت دیوار که اطراف قورخانه باشد قراول نداشت.

همان درقورخانه قراول داشت هر گاه کسی ازپشت آتش می انداخت هیچکس خبر نمی شد ازقورخانه تاچادر امیرزاده شصت هفتاد قدم فاصله داشت تاچادرهای آقاجان خان ومحمد مرادخان وعلینقی بتفاوت بود بعضی پنجاه قدم بعضی کمتر بود این جای قورخانه و محل اردوبود باصطلاح خودشان .

امیرزاده و سر کرد ها خواسته بودند که دور از اردو راسنگری بسازند که احیانا شاید یکروزی اتفاق بیفتد که قشون انگلیس بخشکی بیرون بیاید اردو بزنند وشبیخون بسر اردو بیاورد طریقی کردند که دور اردو را دیوار باید کشید مثل قلعه و در گذاشت که از همه جای اردو نتوان داخل شد .

دوسمت اردورا که بطرف نخلستان وشط بود گفتند که این دو طرف ضرورنکرد که دیوار بکشند همین نخلستان صد مراتب بهتر از دیوار است وبعضی جاهاش هم دیواری که قدیم برای حفظ نخلستان کمال نرود کشیده بودند روزاول بلندی دیوار یکذرع نیم بوده بمرور ایام که باران خراب کرده است الان بقدرنیم ذرع سه چارك قد دیواربود او هم بعضی جا هم بالمره خراب شده بود این دو طرف اردو بود اینطرف دیگر که طرف بیابان بود وطرف دیگر رو بمحره بود قدری خاك ازبیرون کنده ریخته بودند قدری ازطرف اندرون از دو طرف که ریخته بودند بقدر نیم ذرع بلندی خاك شده سر آن خاك را از شاخهای نخل آورده راست راست نزدیك بهم نشانده بودند میان خاك مثل اینکه سر دیوار باغ را بجهة محافظت باغ ازرفتن روباه و جانور دیگر از سر شاخ درخت میگذارند آنهاهم این قسم تفاوتی که اوبا این دیوارها دارد این است که اینهارا پرتر و زیاد تر میگذارند و گل هم زیر و روش میگذارند که ازباد وباران محفوظ است اما او گل نداشت و از صدمه باد هر وقت که میزد نصفش می افتاد .

این دوسمت را قدام کرده فوجهائی که این سمت بودند قسمت

کرده‌بودند قراول‌دورهٔ که بودازهردو فوج کار آنهااز سر صبح تا شام بنوبه‌این بود که‌هرچه ازاین‌چوبهارا باد یا مال که می انداخت آن قراولها همان‌ساعت درجای خود نصب می کردند بقسمی ماشاءالله از نظم و کفایتی که امیرزاده داشت‌درمدت توقف‌محمره باآنهمه جمعیت وبادهای پرزور که می آمد یکدفعه نشد که دوتای از آن چوبها افتاده باشد وقراول‌نصب‌نکرده باشد بجای خودش شب‌و روز در راسته دیوار قراول‌میگردید وچشمش بدیوارو چوب بود .

اماچنان بقاعده‌و نظام آن چوبها را نشانده بودند که از راسته دیوار که‌نگاه‌می کردی مثل‌این بود که‌یك شاخ نخل است واز مقابل دیوار هم که ملاحظه می کردی بی‌تفاوت چنان نبود که یکی فاصلش زیاد باشدیکی کم‌چونکه بسر کاری‌خود امیرزاده وباهتمام و استادی همه‌سر کـردها یعنی محمد مراد خان و علینقی خان چونکه سمت فوجهای‌آنها بودروزیکه نواب والاتشریف آوردندزیاد از حدبامیرزاده التفات فرمودند و نوازش بسرتیپها فرمودند که بارك‌الله ابراهیم میرزا درحقیقت معنی قشون کشی و سرداری این است عجب جایی اردو را انداخته است‌عجب‌قسمی انداخته است .

امیرزاده‌هم عرض کردجای این اردورا محمدمرادخان‌مشخص ومعین کرده است‌قدری هم‌نواب‌والا التفات‌ونوازش بمحمد مراد خان فرمودند اوهم بنا کردتعریف و توصیف کردن که یك جای این اردو چندین حسن داردازجمله این اردو اینست که‌قربانت شوم اگر صد

هزار توپ از میان شط بیندازی ابداً گلوله بنزدیك‌این اردو نمی آید وباین اردو نمی‌رسد .

نواب والاازحاجی جا بر خان پرسید که گلوله توپ از نخل میگذرد یاخیر حاجی‌جابرخان عرض کرد گلوله‌توپ هرقدر کم قوت باشد ازسه‌چهار نخل‌میگذرد اگرباروتش پرقوت باشد ازهشت‌نه نخل هم‌میگذرد ازآنجا که قرارنواب والا بود کـه حـرف کسی را قبول نفرماید فرمودند این قسم که‌تومیگویی نمی‌شود محمدمرادخان‌چون که‌جای اردورا خودش مشخص کرده‌بود اوهم‌عرض کرد مشکل است که‌توپ هشت‌نه‌نخل‌را قطع کندحاجی جابرخان عرض کرد الان آن نخلها که‌دردعوای ماوروم قطع‌شده‌است حاضراست نواب‌والا را بـرد میان نخلستان نشان داده عرض کرد که هر روز دعوا بشود اول اردو می‌شکند وبعدسنگرهااگر چنانچه این اردو را اینجا انداخته اید که نخلستان محافظت اردورا بکند خاطر جمع نشوید و اردو را حرکت بدهید بالاتردر یکجاجمع‌بیندازید وسنگری‌دورش بسازید .

نواب‌والا فرمودحاجی جا بر خان تو چرا باید این حرفها را بزنی من‌بخیالم سر کردها وسرتیپها ترسیدندتوهم ترسیده این قشون برای این‌آمدند که محمره‌را نگهداری بکنند نیامدند بروند بیابان بی‌آب اردو بزنیم میرزامهدی چندین‌مرتبه عرض کرد قبول نفرموده هروقت‌هر کسی عرض کردند که‌این اردوی امیرزاده را توپ میگیرد واردورا بالاتر بیاورند محمد مرادخان‌سرتیب‌میرفت‌عرض‌میکرداگر

اردو را از اینجا بجای دیگر ببرند باعث شکست اردو و قشون خواهد بود این اردوی امیرزاده بود اما اردوی وزیر او هم اوایلی که فوجهای فراهان وارد شدند و بعد از آنکه نواب والا تشریف آوردند علیحده چادر زده بود اصل چادر وزیر خودش در پهلوی محمره در لب شط بفاصله سی قدم آنجا چادر وزیر بود پشت چادر وزیر سرباز فوج سیلاخوری با صد نفر سرباز دلقان و عملجات وزیر خودش.

فوجها فراهان هم که وارد شد در پشت چادر وزیر بفاصله دویست قدم جای افواج فراهان را معین کردند نواب والا هم که تشریف آوردند درمقابل افواج فراهان در پشت قلعه محمره بفاصله صد و پنجاه قدم جای سراپرده نواب والا بود در اطراف سراپرده نواب والا عملجات سرکار والا و مثل محمد رحیم خان قاجار میرزا حاجی بابای کمرهٔ نوکر نواب والا محمد رضاخان مهندس میرزا علی اصغر معلم حسینقلی خان بختیاری زین العابدین خان اینها هم در اطراف سراپرده نواب والا در پشت سر چادرهای اینها قورخانه بود قورخانه را بدون دیوار و بدون حفاظ در آن صحرا بود.

تامدتی همان... تا بعد از مدتی که قورخانه زیر باران بود بعد از آن چادری آوردند سر قورخانه زدند بود محمد حسن خان سرتیپ عرض کرد باید حفاظی برای قورخانه درست کرد نواب والا فرمودند هر قسم میدانی درست کن عرض کرد باید خندق کنده شود از سرباز افواج فراهان ده بیست نفر آوردند طراحی کردند یك ذرع نیم عرض خندق

را قرار دادند بعضی جاها یکذرع گود کرده بودند بعضی جا ها نیم ذرع و کمترك کنده بودند زیاده نشد چراکه بیل و کلنك نبود که زیاد بکنند بعد از آن بنای این شد که جای سنگر های افواج فراهان را مشخص نمایند چندروز نواب والا خودشان سوار شده میگردیدند تا آخر جای سنگر دو فوج فراهان را در چلفی «؟» محمره قرار دادند بنای ساختن سنگر شده چند روز بود که یکروز دو ساعت از ظهر گذشته کشتی نمایان شد خبر برای نواب والا آوردند حکم فرمودند سرباز را سر سنگر ها حاضر نمائید سرباز سر سنگرها حاضر شد اول بخیال اینکه از کشتی های انگلیس است بعد معلوم شد که سر کرده ایست مال دولت فرانسه سه سال بوده است که مأمور بسیاحت دریا بوده است در آن اوقات رفته بود بندر بوشهر چندی هم در آنجا مانده اینجا که نواب والا را ببیند آدم فرستاد خدمت نواب والا که چون من دوست هستم طالب هستم شما را دیدن کنم رفتم بوشهر کسی را ندیدم از قشون عجم آمده ام اینجا اگر اذن میدهید بیایم والا فلا نواب والا هم محمد مرادخان سرتیب را با محمد رحیمخان فرستاد رفتند میان کشتی تعارف کردند اذن آمدن هم دادند دو ساعت از شب رفته آنها مراجعت کرده آدم فرستاده سربازها را از سر سنگر ها مرخص کرده آمدند چادر صبحی یك فوج فراهان را حاضر کرده باستقبال رفتند صد نفر هم از فوج بهادران باموزکانچی وطبال و نی چی در پیش سنگر ایستاد وقتی که کشتی او آمد جلو سنگر از کشتی پیاده شد توپ انداخت از سنگر آقاجان خان سرباز با سرتیپ و سوار حسینقلی خان همراهش آمدند.

از آن اردو گذشته چند توپ هم شلیك کرده وارد سراپرده نواب والا شده رفت نواب والارا دید و عرض کرد خدمت نواب والا که انگلیسها من که در بوشهر بودم میگفتند روز بیست وهفتم جمادی الثانی درمحمره کشتی ما هست که آنجا دعوا خواهیم کرد والان روز بیست ونهم است و آنها نیامدند همه حرفهای آنها همین قسم است شیطان هستند دروغ میگویند .

سر کردها باصاحبمنصبی که او همراه داشت رفتند چادر محمد رحیم خان بعد از دیدن شاهزاده رفت چادر وزیر که آنجا نهار بخورد بعد ازصرف نهار اذن خواست که میخواهم سنگر ها واستعداد شما را ملاحظه کنم هر گاه نقصی داشته باشد بگویم و اگر خوب باشد چونکه دوست هستم خوشحال شوم شاهزاده هم اذن داد صاحب منصبهای او با سر کردها رفتند سنگرها وتوپ وقورخانه واردو همه را دیدند ونقشه همه رابرداشتند آمدند برای او گفتند آمد خدمت شاهزاده عرض کرد این استعداد شما را که من دیدم در مقابل آنها هر گاه دعوا شود سه ساعت زیادتر نمیتوانید جنك کنید اولا اینکه نبایست ازاول شما سنگر لب آب بسازید دوم اگر چنانچه سنگر لب آب می ساختید بایدسنگر زمینی بسازید مارپیچ بکنید برای آمدوشد سنگر سنگررا هم درزمین قرار بدهید جلو توپ انگلیس الاخك وسنگر زمینی دیگر هیچ دوام نخواهد کرد حالا هم اگر چنانچه ازمن قبول میکنید این سنگرهارا خراب کنید بروید درخشکی سنگر بسازید هر گاه او آمد واز آب بیرون آمد در

درخشکی باهم جنك کنید اگر نیامد که هیچ البته سنگرها را خراب کنید خاطر جمع این نشوید که توپ کشتی آنها کوچك است من توپ درمیان کشتی آنها دیدم که ده ذرع قدش هست .

نواب والا فرمودند این سنگر ها رامن بجهت این لب آب ساختم که آنها را خاطر جمع بکنم وفریب بدهم که آنها اینجا بیایند بعد که آمدند این سنگر هارا خالی کرده عقب میروم آنها را میکشانم بخشگی درخشگی با آنها جنك خواهم کرد .

عرض کرد پس شما باید درخشگی سنگری داشته باشید واردو در آنجا باشد این سنگر هارا هم اینجا داشته باشید تامیتوانید جنك وقتی که نتوانستید بروید باردو فرمود آنها چه قابلا دارند که من اینکار هارا بکنم هر گاه آنها میآیند باین سرحد بگوش شما میرسد کهمن چه قسم جنك با آنها خواهم کرد .عرض کرد اختیار با خودتان است آنچه دردوستی وخیر خواهی من فهمیدم بشما گفتم .

کاغذی هم بهمین طورها بطهران نوشت بوزیر مختار خودشان جلودار شاهزاده را آورد دیگر جواب اورا ندانستم چه وقت آوردند از محمره وقت مغرب رفت میان کشتی رفت بصره مراجعت ازبصره دوباره آمد دیدنی از شاهزاده کرد رفت روزیکه این صاحب منصب فرانسه آمد هشت نه روز بود که نواب والا تشریف بمحمره آورده بودند سنگر محمد مرادخان وآقاجان خان ساخته شده بود اما سنگر های فراهانی ساخته نشده بود نیمه نیم تمام بود همه روز تشریف می آوردند عصر بعصر سر

سنگر فوج جدید فراهان تشریف می آوردند چونکه خوب جایی ساخته شده بود از فرمایشات سابق که نوشته شد میفرمودند و جوابهای لاحق عرض میکردند تا یکروز بمحمد حسن خان سرتیب کرد که لازم است یکنفر سر کرده معتبر درمیان جزیره باشد بیا با یك فوج برو بجزیره درجواب عرض کرد بچند شرط بجزیره میروم اولا اینکه میفرستید با دوفوج بفرستید دوم اینکه ببندید هر گاه جسری نمی بندید دو کشتی بدهید اختیارش دست من باشد هروقت که بخواهم بیایم اینطرف بیایم شرط دیگر اینکه ذخیره ششماهه بدهید کـه در میان جزیره درروز سربازم گـرسنه نماند شرط دیگـر اینکـه دستخطی بنـویسید کـه بسر کردهای دیگر تکلیف رفتن جزیره را کردم هیچ یك قبول رفتن رانکردند ومحمد حسن خان داوطلب شد ورفت وشرط دیگر اینکه کاغذی هم سر کردها بنویسند بدهند که نواب والا تکلیف بماها کرد که برویم میان جزیره نرفتیم ومحمد حسن خان رفت سر کـردهای دیگر گفتند ما آمدیم اینجا خدمت کنیم نو کر هستیم چه وقت سر کار والا تکلیف کردند که ما نرفتیم هر که را که سـر کار والا فرمـایش بفرمایند اگر نرفیم آنوقت کاغذمیدهیم .

نواب والا هم چونکه دیدند منظور محمد حسن خـان سرتیپ نرفتن وایراد گرفتن است دیگرپاپی نشدند که برویانرو .

این تفصیل قشون اینطرف سنگرها بود تفصیل قشون جزیره عرب وبلوچ ابوابجمعی پسر حاجی جابرخان بـود و سنگری هـم

پسر حاجی جاز خان خودش تنها داشت عربی هم خود حاجی جابرخان داشت وسنگری علیحده داشت که کمك آورده بود بقدر هفتصد هشتصد نفر بود بلوچ عرب جمعی پسرش هم نو کر هستند که دوسال قبل از این گرفتند چهارصدوپنجاه نفر بلوچ بود سیصد نفرهم عرب وغلام سیاه بود اما ازوقتیکه گرفتند یك دینار جیره مواجب بآنها ندادند این اوقات هم که قشون در محمره بود اوایل نمیدادند این اواخر جیره بآنهادادند امابهمان هفصدنفر نو کر جیره دادند نه به عرب چریکی فوج همراه هم از اول درجزیره بود با دویست سیصد نفر ازفوج سیلاخوری هم رفت درجزیره با موسی خان یاور زین العابدین خـان شاهسون هم با سوارش رفت.

در اول که میخواست زین العابدین خـان را بفرستد بجزیره زین العابدین خان عرض کرد قربانت شوم من سالها خدمت کردم بضرب خدمت صاحب منصب ومواجب عزت شدم ودرعهد مرحوم نایب السلطنه اگرچنانچه حالا منظور سرکار اینست نانیرا کـه پدرت داده خودت ببری وبباد فنا بدهی پس چه ضرور که مرا میان جزیره بفرستی اگر دعوا بشود شکستی واقع شود که آبروی چندین ساله من بباد برود مرا میفرستی بحویزه آیا با این شصت هفتاد سوار لکنته بی پا چه خدمتی ازدست من برمیآید که بکنم ومصدر چه خدمتی میتوانم شدو این عرضها میکنم نه منظورم اینست که عذربیاورم نروم نـو کرهستم هرچه حکم بفرمایید اطاعت میکنم اما این عرضهارا میکنم مـن جنك دولتی دیدم

این قسم کــه میخواهید سروکار جــزیره را بــاین قشون محافظت و
نگهداری بکنید سوای مایه روسیاهی وخجالت چیز دیگر حاصل نمی-
شود نفرمایید چرا توکه میدانستی نگفتی خیال کنید امروز دعواست
انگلیس بیرون آمده است میان جزیره دستور عمـل مرا بدهید که
چه قسم دعوا کن ازآتش خانه وتوپخانه انگلیس خودتان بهترمیدانید
ضرور بعرض نیست .

نواب والا درجواب تغیر فرمودند بیمعنی چه چیز است که میزنند
هر کدام را که من حرفی میزنم برایم کتاب الف لیله میخوانید اینها
همه از ترس است هــروقت اسم انگلیس میبرند همه نبضشان ســاقط
می شود زین العابدین خان عرض کرد ضرور بتغیر نیست اول عــرض
کردم این عرضها رامیکنم برای یك روزی حالا که سرکار میفرمایید
ازراه ترس است الارحکم بفرمایید میروم زین العابدین خان باسوارش
رفت آنطرف اما چه سوار آنچه ازحالت سرباز سیلاخوری مشاهده
می شد... بر آنها از ... بود .دراین مدت توقف عربستان تامادام که نواب
والا درخدمت نواب امیرزاده همه روز بشکار دراج و گردش هرچه اسبشان
مرده اسقاط نداده یکدفعه یکنفر ازاین سوار رامأمور بجایی نکردند که یك
دینار عایدشان بشود ازاسباب اوضاع برای سوارش چیزی نمانده هرچه داشتند
همه را فروخته خوردند مگر اینکه چون زین العابدین خان آدم کاردان
ودنیادیده بود به هرقسم که بوده است نگذاشته که سوارش تفنك واسب
تنهایی را بفروشند باقی دیگر هرچه داشتند فروختند واز قراریکه

دراینمدت در آن صفحات دیدیم و شنیدیم همه قشونی که از آن صفحات
دیدیم وشنیدیم همه قشونی که ازآن صفحات ابوابجمع وسپرده نواب والا
هستند ازسواره وپیاده که حکومت آنها بانواب والا است سوار باجلان فوج
امرائی وسیلاخوری وعرب وبلوچ حاجی خان همه همرنك وهم صورت بودند
صد نفر ازسوار باجلان که سپرده ازخوانین خودشان رحیمخان یوزباشی
آن سوار دراهواز درخدمت نواب علی محمدمیرزا بود روزیکه شکست
خوردار دو باهواز آمد وآمدیم بشوشتــر آن سوار را مأمــوربلرستان
کردند .

بعدازآنکه آمدند سان آنهارا دیدند بسیار لکنته وپریشان حال بود
یوزباشی راچوب زد که چراسوارت این حالت را دارد عرض کر سواریکه
درعرض سال ده روز دریکجا آسوده نباشد یا بچاپاری اینطرف وآنطرف
برود یا اینکه همه روز سواری وبه شکار روزی ده فرسخ پشت سرآهو
اسب بتازد امیرزاده است حکم میکند سوارشو اگراطاعت نکنم مقصر
هستم اگر سوارشوم این قسم است تقصیر من چه چیز است . جرأت
عرض کردن جیره ومواجب رانکرد این حال عموم قشون ابوابجمعی نواب
والا است .

دیگر قشونیکه بجزیره رفت حسینقلیخان بختیاری بود روز اول که
نواب والا حکم فرمودند که جمعیت کمك بیاورد هفتصد نفر پیاده سیصد
نفر سوار اما آنچه روزیکه وارد محمره شد سیصد نفر پیاده دویست
نفرسواره همراهش بود .

چندیکه درمحمره ماندند جیره ندادنـد خرجی کـه داشتند تمام شد بنا کردند فرار کردند آخـرش بقدر یکصد سوار دویست نفر پیاده ماند و تکلیف رفتن میـان جـزیره کـردند اولا تـا چند روز اظهار نکردند که سوار و پیاده بی پا شده حالا که باید بجزیره بروم جیره بدهید .

نواب و الا بنای تغیر را گذاشتند که چرا نمیروی آخرش رفت بوزیر حالت خودرا گفت قراردادند که جیره بآنها بدهند آنها هم رفتند میان جزیره اول که رفته بودند میان جزیره در دوفرسخی رفته آنجادر آنجا سنگر ساخته بودند حاجی جابر خاق خود پسرش دوسنگر درمقابل سنگر آقاجانی خان دردهنه دوشط داشتند شیخ محمد عرب که ازعربهای . . . حاجی جابرخان ویك پسردیگرش درپیش سایر قشون بودند اینهادر آنجا بودند تا روزیکه کشتیها آمدند آنوقت هم بودند تا چند روزقبل از عید که کشتیها زیادشدند نواب والا تشریف بردندجزیره دیدند آنجا نمیتوان دعوا کردجایش بدجایی است حکم فرمودند بیایید بالااز آنجا آمدند بالا از آنطرف جزیره که سنگر حاجی جابرخان بود افتادند کنار شطهریك دریك جاتا اینطرف که ساخته ... مشهوراست تاآنجا که آخر همه بود واز آنجاهم احتمال آمدن کشتی امرائی افتاده سوار و پیاده حسینقلی خان بختیاری را آوردند اینطرف بقدرشصت هفتادنفر از پیاده آنها راابوابجمع محمدرحیمخان ومحمدرضا خان کردندچونکه آنها هم یك برج خرابه محمره را سنگر ساخته بودند وسه توپ چدن که سوارغلطك بودند داشتنداین پیاده را ابوابجمع آنها کردند که حفظ وحرارست محمره را آنها بکنند بقدر شصت هفتاد نفر هم ازپیاده حسینقلی

خان سپردند بمیرزاحاجی بابای کمره که برود در اینطرف مستحفظ بهم شیر باشد بی توپ وسنگر .

دیگرچونکه دراول که سنگر آقاجانی خان را ساختند بشراکت فوج بهادران و کزاز هردو بود بعد از آنکه سنگر ساخته شد و کشتی آمد نواب والا چنان مصلحت دانستند که فوج بهادران تنها باشد که اگر شکستی بشود معلوم شود وکارهم که بگردن یکنفر شد ایستادگی بهتر میکند سنگر را بآقاجانی خان مرحـوم سپردندو فوج کزاز را قرار دادند باشد اگر از هرطرفی کمك بخواهند بدهند فوج مهندس کزازهم بود.

قبل از آنکه قشون جزیره از دو فرسخی بالا بیاید چهارصد نفر ازفوج قدیم کزازبارجیخان یاور فرستادند بجزیره درمقابل محمره و سنگر بستندیکتوپ هم داشتند دهن توپ آنها روبسنگر فوج جدید فراهان بود از... بطرف آنها .

میرزا حاجی بابا هم چند روزدر آنجا توقف کردند دیدندثمری نداردد وباره آمدند باردوی خودنواب والاجای اردوی نواب والادراول پشت قلعه محمره بود دوسه روز قبل از دعوا گفتند اینجا را توپ میگیرد حرکت کرده بقدردوهزارقدم بالاتر رفته عرض کردندحالا که اردوی خوتان را حرکت دادید اردوی امیرزاده را هم بیاورید پیش اردوی خودتان فرمودند اسم آن اردورا نیاورید اولا جای آن اردو خیلی خوب جایی

است وازاین گذشته درحقیقت سردار اردو ابراهیم میرزا است باید اردوی اوعلیحده باشد روز دعواهم هر گاه فتح بکند بمن دخلی ندارد باسم خود اوست ازاین اردوی آخری نواب بالا تالب شط دو هزارو هشتصد قدم بود اماچادر وزیر تایك روز قبل از دعوا همان جای خود کنارشط

یکروز قبل از دعوا که معلوم شد که دیگر فردا یقین دعوا خواهدشد بنا کردند حرکت کردن نصفی ازچادر واسباب وزیر را برده بودند نصفی مانده بود که صبح دعواشد ویکدفعه بنا کردند بار کردن دیگر مجال اینکه آن اردو ببرند نشد بار کردند .

روز دیگر چادرهای افواج فراهان که پشت چادر وزیر افتاده بودند که پانصد قدم فاصله داشت تالب شط چهارصد نفر ازفوج قدیم درسنگر بود باسرتیپ ومحمدطاهر بیك یاور چهارصد نفر ازدو فوج مشخص شده بود وسپرده باصلان بیك یاور که در اردوی نواب والا باشند بجهت قراولی قورخانه ونواب والا واگر جایی لازم شود کمك بروند باقی که مانده بود ازدوفوج درپیش چادر سرتیب درجای خود بودند ازفوج جدید هم چونکه سنگر نزدیك بود چادرهامان درجای خود بود توپچی هم هرجا که توپ بود چادرش درمیان سنگر پیش توپ زده بود .

این حالت قشون محمره وافتادن اردو وسنگرها بود .

دیگر ازوقایعات اردو ومحمره چیزی باقی نمانده حالا دیگر

ازاول دعواست که نوشته میشود تاایام توقف در محمره چیزی دیگر اتفاق نیفتاده که نوشته شود دیگر ازاین ببعد وقایعات جنك وبعداز جنك است.

روزی که کمندر سردار فرانسه آمد گفت روزی که دربوشهر بودم میگفتند که روز بیست و هفتم جمادي الاول کشتی در محمره است روز بیست ونهم او آمد محمره بعداز آنکه او رفت چند روزی که گذشت یك شب شش ساعت از شب گذشته بود کاغذ ازجزیره آمد که نوشته بودند امروز عصری سه کشتی دودی و پنج شراعی آمده، دراول آب شیرین لنگر انداخته درهفت ساعتی وزیر کاغذی بسرتیب نوشت که از جزیره نوشتند که هشت کشتی آمده است سه دودی پنج شراعی آمده شما ازهر فوج دویست نفر سرباز بفرستید بی صدا بسنگرها وصد نفرهم بایك صاحب منصب تعیین نمایید که از بالای یك یك قراول قراولی نمایند تاشاخه بهمشیر تاصبح معلوم شود که آنها میروند یاخواهند ماند.

دویست نفر ازهرفوج رفته هریك بسنگر خودشان صد نفر هم بقراولی بهمشیر رفته بودند تاصبح صبح خبر آمد که هستندتاامروز هم که غرابهها آمدند هنوز سنگر های فراهانی ساخته نشده بود اما دیوار سنگر تمام بود خاکریزی ومزقلهای سنگرها ساخته نشده بود بجهت چوب هروقت میرفتند چوب بدهید امروز وفردامیکردند تاامروز که کشتیها آمدند معلوم شد که دیگر . . . نخواهند رفت

فرستادند پیش حاجی جابرخان که چوب بهم قدری چوب آوردند پاره ازمزقلها ساخته شد پارهٔ باز بجهت چوب مانده روزی چند دانه تیر میدادند سنگرها تمام‌شد که کشتیها هم درهمانجا بودند .

چندروز دیگر خبر آمد که چهارده‌تا شدند چندروز دیگرخبر آمد بیستو چهار فروند شده چند روز دیگـر بیستو هشت فروند شدند بعداز آن بهمان حالت بودند نه‌بالا آمدند نه‌پایین‌تر رفتندزیاد وکم هم نشدند .

بعداز مدتی که اینطور بودند یکروز سرکار نواب والافرمودند محمدحسن خان بعقل و کفایت تو خاطرجمع هستم توباوزیر بروید جزیره غرابهارا ببینید چند عرابه توپ دارند استعداد آنها بچه‌مرتبه است می‌توانیم دعوا کنیم لب آب با آنها یا نمیتوانیم سرکشی بکن ببین سنگرهاً واستعداد جزیره‌را هم ببین.

سرتیب باوزیر رفتند یکشب درجزیره ماندند وزیر کیفیت‌را عرض کرد اماسرتیب عرض نکرد هرکسی ازاو احوال پرسیدجواب گفت حمالی چه‌کار داری آخر معلوم می‌شود گفتند شاهزاده شمارا فرستاده که از احوال آنها مطلع شوید بگویید گفت من چه‌کاردارم وزیر خودش دیده خواهد گفت من شرط کرده‌ام روزی که‌ازخانه‌ام بیرون آمدم از گوش کرباشم واززبان لال چه‌کار دارم حرف بزنم که مضمون برایم بسازند ازروزی‌هم که‌وارد محمره شدیم باز آن‌سرکرد های دیگر گاهگاه حرف می‌زدند که چه‌باید کرد وچه قسم بشود.

هروقت نواب والا می‌پرسیدند محمدحسن خان فلان کار چه‌قسم باید بشود عرض میکرد اختیار باسرکار والاست هرچه رأی سرکار قـرار بگیرد همان عین مصلحت‌است درعرض این‌مدت هیچ یکمرتبه‌عرض نکرد که این سنگر خوبست یابد و حال آنکه از محمدحسن خان قبول میکرد چراکه بحرف‌او اطمینان داشت لیکن حرف نمیزدمدتی که کشتیها درآنجا بودند بیستو هشت‌فروندبودند .

چندروز قبل‌از عید چهارده کشتی رفت شهرت گرفت که در بوشهر دعوا شده وشکست خورده‌اند اینها رفتند بکمك بوشهر سه‌روز قبل از عید بود که دوباره خبر آمد که کشتی‌ها پنجاه‌وهشت کشتی شدند این‌دفعه دیگر یقین‌شد که جنك‌خواهد شد دراین بین‌هم کشتی دودی آمد گذشت رفت بصره دوروز ماند ودوباره مراجعت کرد .

بعداز سه‌روز دیگر که روز بیستو هفتم ماه رجب بـود وسیم بهاریك ساعت از ظهر گذشته خبر رسید که کشتی دودی آمدشاهزاده آدم فرستاد که شیپور حاضرباش‌بکشید وهرکس برود درسنگرخود حاضر باشد اما دروقتی که این خبر رسید حالتی بـرای شاهزاده و سرکردها دست داده بود که نمیتوان نـوشت بسیار مضطرب شده رنگهای الوان‌مختلف داشتند ازسه‌روزقبل که‌خبر آوردند که کشتی‌ها زیاد شدند همین حالت را داشتند وقتی که آمدن کشتی‌هارابشنیدند زیادتر پریشان شدند .

ازظهر چهارشنبه بیستوهفتم بنا کردند آمدن فرداهم‌میآمدند

آنجا بودند هرچه کشتی دودی بود میرفت کشتی های شراعی را می‌بستند می‌آوردند آنروز تمام کشتی‌ها آمدند درنیم فرسخی فاصله سنگر آقاجانی خان ایستادند شب جمعه یك کشتی آمده بود در طرف خاك روم جزیره سلمان غضبان پیاده شدند هفت خمپاره هم پیاده کرده سنگر زمینی ساخته در آنجا بودند همان شب جمعه پس از توپ مغرب اردوی ما نیمساعت از شب گذشته صدای توپ آمد دوازده توپ انداختند معلوم شد که این توپ اعلام است و فردا دعوا خواهد بود نواب والا فرمودند اگر چنانچه فردا اینها دعوا نکنند من اعلام جنك خواهم کرد معنی ندارد اینها این قسم ها رفتار کنند اگر آمدند دعوا که چرا دعوا نمیکنند اگر دعوا نیامدند پس کارشان اینجا چه چیز است بروند.

صبحی نیمساعت بطلوع آفتاب مانده توپ صبح اردوی ما را انداختند بعد از انداختن توپ صبح ما از جزیره سلمان بن غضبان که خمپاره را پیاده کرده نارنجك میان خالی سه تا پشت سر هم انداختند بعد از سه تا از طرف ما هم یکی انداختند بنای رد و بدل شد از طرفین نه آنها چندان پر زور می‌انداختند نه اینها کشتیها هم از پایین حرکت کردند آمدند اول رسیدن بسنگر حاجی جابر خان دو سه شلیك پشت سر هم بآن سنگر کردند از آنجا رد شده آمد بر سنگر خود حاجی جابر خان یك دو شلیك هم آنجا کردند آنجا ایستادند بنا کردند بتوپ زدن دو تا غراب جفت مقابل سنگر حاجی جابر خان ایستاده بودند توپ بآن سنگر میزدند از پشت سر آن دو غراب هم دو تای

دیگر آمدند آنها هم رسیدند بسنگر پسر حاجی جابر خان آنجا ایستادند بنا کردند توپ زدن.

غرابها دربرابر سنگر حاجی جابر خان و پسرش بقدر یکساعت ایستاده یکی از غرابها داخل باین شط شد و بسنگر آقاجانی خان پشت سر او یکی دیگر آمد از آن دو تا یکی رفت رو ببالا یکی دوباره بر گردید مقابل سنگر آقا جانی خان آن یکی که رد شد ببالا رفت مقابل کوت فیلی ایستاد منظور آنها این بود که پیاده شوند آنجا تا شام سنگر بسازند چونکه از اردو خبر داشتند میدانستند که تمام قشون ما در گرم دعوا هستند و قشونیکه پشت بند باشد نداریم.

عربی خبر آورد که انگلیس پیاده شدند زمین را ذرع میکنند آنجا را که سنگر می‌بستند راست اردوی امیرزاده بود منظور داشتند بعد از بستن سنگر اردوی امیرزاده را بضرب خمپاره و نارنجك اردو را از اینجا بکنند آنجا ایستاد یکی دیگر آمد از پشت آن غراب رد شد رو ببالا عقب آن یکی دیگر بنا کرد برفتن در این وقت از اول جنك دو ساعت و نیم سه ساعت از روز گذشته بود آن دو غراب که بالا رفتند حاجی جابر خان آدم فرستاد که آنها منظور دارند پیاده شوند بدوجهة:

اولا اینکه اگر چنانچه ما تاب مقاومت بیاوریم و شکست نخوریم در کوت فیلی سنگر بسازند و از آنجا کم کم پیش بیایند و فهمیدند که تمام قشون ما در سنگرهاست و قشونیکه بجلو آنها بفرستیم نداریم تا شام سنگری بسازند در لب آب.

دویم اینکه اگر چنانچه ازطرف ما سستی ظاهر شود آنجا چونکه وسعت دارد پیاده شوند بلکه ما را مضطرب کنند شما آدمی بفرستید هر گاه پیاده شدند جمعیت بفرستید نگزارند آنها پیاده شوند ازاینطرف هم خاطرجمع باشید من تازنده هستم نمیگزارم آنها کاری ازپیش ببرند شما درآنطرف قدری خودداری بکنید که امروز را شام بکنیم فردا دیگر ترس ندارد آنها هم امروز هرزوری دارند میزنند .

آدم حاجی جابر خان که آمد آدم فرستاد پیش از امیرزاده که چند نفرسوار بفرست در کوت فیلی اگر آنها پیاده می‌شوند خبر بیاورد نواب امیرزاده آنوقت حالت این را نداشت که این کارها را بکند خبر ازخودش نداشت چه میدانست سوار کجا پیاده کجا رفته بود میان گودالی نشسته بود هر سربازی که ازسنگر فرار کرده بود می آمد می پرسید باز هم دعوا میکنند یارفته‌اند پشت سر آن آدم نواب والا یوزباشی را فرستاد که بدو چند نفر از سواران حسینقلی خان بفرست برود کوت فیلی و وخودت برو امیرزاده را بردار ببر اردوی خودم وازآنجا بروسنگر خبری بیاور .

یوزباشی آمد خدمت امیر/زاده از آنطرف وقتیکه غراب اولی داخل باین شط شد که رو بسنگر آقاجانی خان آمد آقا جانی خان تیرخورده بود وسنگرخالی شده بود قورخانه سنگر آقا جانی خان هم آتش گرفته بود در غراب اولی از سنگر آقاجانی خان و محمد مرادخان هیچکدام توپ انداخته نشد تاغراب دویمی که آمد یك توپ

ازسنگر محمد مرادخان انداخته شد میرزا فضل‌الله هم در سر خمپاره بود ازاول دعوا تاآنوقت سه تیر خمپاره انداخته بود چوب نخل خورد بپاش اورا هم باآقاجانی خان آوردند اردوی نواب والا .

وقتی خبر تیرخوردن آقاجانی خان وخالی شدن سنگر بنواب والا رسید دستخط برای اصلان خان یاور بهادران فرستاد که سنگر را خالی مکن انشاءالله منصب سرهنگی بتو میدهم فرستاد علینقی خان را بافوج مأمور بسنگر آقاجانی خان کردندوقتی که فوج کز ازداخل نخلستان شدند متفرق شدند خود علینقی خان باچند نفر صاحب منصب وسی چهل نفر سرباز آمدند بسنگر محمدمرادخان آنجا ماندند بسنگر آقاجانی خان رفتند .

وقتیکه سنگر آقاجانی خان خالی شد که توپچی وسرباز هردو رفتند ورستم بیك یاور هرقدر گفت اطاعت نکردند سنگر محمد مراد خان هم خالی شد فوج بیات هم رفت محمد مراد خان ازمیان سنگر هی میگفت بیات کتمه بیات هم گوش نداده رفت خبر خالی شدن سنگر محمد مراد خان هم که رسید اصلان بیك یاور را باسرباز فراهانی فرستادند بکمك او هم باول نخلستان که رسید سرباز متفرق شدند چندنفری صاحب منصب وخود اصلان بیك باده بیست نفر سرباز رفت بسنگر دید که حضرات نشسته‌اند گفت چرا دعوا نمی کنید ازنشستن کاری ساخته نمی شود راست شوید فکری بکنیم گفتندکار ازفکر گذشته مگر نمی بینی گفته بود راست شویم برویم آن سنگر بلکه کاری بکنیم

آنهانـرفته بودند خـودش بـا چنـد نفـر صـاحب منصب وسرباز رفته بود آن سنگردید سنگری بجا نمانده کسی نیست دو باره مراجعت باین سنگر کرده بود نواب والا از سنگر فوج قدیم محمد طاهر بیك یاوررافرستادند باین سنگرها که بیاید وخبر ببرداوهم که آمد دیدحضرات نشته اند درسنگر محمدمرادخان محمدطاهر بیك گفت چرا ایستاده اید دعوا نمیکند گفتند چه کنیم کارازکار گذشته سرمال پدرمان که دعوا نمی کنیم محمدطاهر بیك درپیش آنهامی نشیند گلوله توپ میخورد بدیوار سنگر خراب میشود سرمحمدطاهر بیك ازشاخهای نخل که میان دیوار بودخار آنها صورت محمدطاهر بیك را زخم میکند زخمش جزئی بوداما خون زیاد میآمد اورابدوش گرفته میبرند قبل ازرسیدن محمد طاهر بیك بسنگر نواب والا وزیرمی فرستد بسنگروقتیکه وزیر می رسد بسنگرمی بیند همه حضرات نشسته اند میگویدچرا دعوانمیکنیدمحمد مرادخان میگوید وزیر چه دعوا کنیم الان بقدردویست نفر از فوج من کشته شده است وزیر گفت واقعاراست میگوبی محمد مراد خان گفت والله بسر خودت دویست نفر کشته وزخمدارمیشود علینقی خان میگوید توپچی رفته ما هستیم توپچی رابیاورید توپ بیاندازد دعوای توپ است ازسرباز کار سازی نمیشودشاهسوار بیك نایب توپخانه هم آنجابوده باو میگوید شاهسواربیك چراتوپ نمی اندازی میگویدوزیر هشت نه نفر توپچی داشتم یکی کشته شداست پنج نفرهم زخمداراست دونفرباخودم سه نفرهستیم وزیرمیگوید بنابخاطر من دلم میخواهد خودت یك توپ پر

کنی بیاندازی میگوید من هستم ازآن توپچی های سنگرهای دیگـر بفرستیددعوا می کنم توپچی دیگر سنگر آقاجانی خان بود که بعد از تیرخوردن آقاجانی خان اسب توپخانه راسوارشده رفتندیوزباشی هم بعد از آنکه امیرزاده رااردو رساندمراجعت کردبسنگر وزیر این اوضاع را دیدیوز باشی را فرستاده خدمت نواب والا که اوضاع اینجاچه قسم است چه می فرمائید خودش هم رفت گفت شما بمانید تامن کمك بفرستم مردم که خبرداشتند دیگر کسی نیست کمك از کجامی فرستند بالمره دست ازهم داده راست شدندبیرون آمدند میرزارضای نایب توپخانه و شاهسوار بیك اسب هارابستند بتوپ ازسنگر بیرون آمدند اصلان بیك یاورباسرباز وصاحب منصب توپ میرزارضارا کمك کرده ازنخلستان بیرون آوردند شاهسوار بیك توپ را ازسنگر بیرو ن آورده نزدیك سنگرچوبی بودتوپ کله کرده افتادمیان جوب آمدبمحمد مرادخان سرتیپ گفت توپ مانده گفت سرباز ببر بیرون بیاورهرچه بسرباز و صاحب منصب بیات گفت بیایید توپ را بیرون بیاوریم کسی گوش ندادمدتی هم درسر توپ مانده بودبعد ازآنکه دید کسی نمی آید توپ را گذاشت و آمد قبل از آنکه محمدطاهر بیك رسیدنواب والا آدم فرستادندسنگرها که توپ وسربازرا بردارید بیاورید ماتوپ وسرباز رابرداشته توپ را ازپشت محمره روانه کرده خودمان باسربازازمیان شهر آمدیم چون که نزدیکتر بودوقتیکه محمدطاهر بیك رسید نواب والاخون را که دیدخودرا باخت گفت محمد طاهر بیك سنگر هاچه قسم است گفت سنگرهاهمه خالی شد مردم رفتند

بسرتیب گفت ایستاده چه کنی سرتیب هم وقتی که خبر تیر خوردن آقا جانی خان وخالی شدن سنگر رسید فرستاده بود شترهایش را از صحرا آورده بودند بنواب والا عرض کرد بروید جلو مردم را بگیرید نواب والا هم اسب خواست اسبش هم آنجا زین کرده حاضر بود سوار شدند فرمودند توهم توپ را بردار بیاور بمحض اینکه نواب سوار شدند آفتاب گردانش که آنجا بود درحضور سرتیپ چاپیدند قوری قندان نقره نواب والارا با هرچه بود بردند سرتیپ هم ابداً حرف نزد نواب و الا آمدند در دروازه رسیدند بسربازها فرمود توپ را چه کردید عرض کردیم از پشت محمره میآید فرمودند سنگرها خالی شد سربازرا بردارید بروید اردو پیش امیرزاده تامن بیایم خودشان رفتند اردوی امیرزاده را روانه این اردو نمایند ما باسرباز رفتیم درچادر محمد رحیمخان که آقا جانی خان و امیرزاده آنجا بودند میرزا افضل الله هم آنجا بود بعداز رسیدن ما سرتیپ آمد گفت بسرهنك که چرا مردم را اینجا نگهداشته اید بگذارید بروند بنه واسبابشان رابیاورید گفتیم شاهزاده فرموده نگاهداریم گفت بروند اسبابشان را بیاورند نمی بینی غراب بالا می آید وقتیکه نزدیك رسید توپ می اندازند دیگر نمی شود رفت آنجا .

سرباز ها رفتند سرتیب آمد پیش امیرزاده پرسید سرتیب کجا بودی چرا آمدی بنا کرد فضاحی کردن آنقدر فضاحی کرد که نمیتوان نوشت ، وهزار فحش بخودش وشاهزاده داد .

دراین بین نواب والا رسید فرمود سرتیب می توانی خدمتی بپادشاه

بکنی توپ را بیرون بیاوری عرض کرد صاحب منصبها که از سنگر آمدند می گویند نمی شود که بروی سنگر توپ می اندازند است توپخانه راهم بردند بعداز آن از امیرزاده پرسید که میرزا فضل الله راچه می شود عرض کرد پایش زخم برداشته است فرمود زخمش زیاد است یا کم است عرض کرد جزئی است علی الظاهر امادرد زیاد دارد بعد از آن فرمودند آقا جانی خان مترس خوب میشوی انشاءالله حکایتی نیست عرض کرد قربانت شوم میخواهی چه حکایت باشد سالهای سال پشت در زیر سایه مرحمت پادشاه اسلام پرورش یافته ام صاحب منصب وعزت ودولت شده ایم برای چنین روزی که بکشیم یا کشته شویم کاش صد جان میداشتیم وهمه رادرراه دین و دولت فدا میساختیم شکر میکنم خداوندرا که چنین نعمتی را کرامت فرموده بمن که باعث نیکنامی دردنیا وتخفیف عذاب معصیتها است در آخرت نیکنامی دردنیا اینست که نعمت پادشاه را بر خود حلال کردم وعاقبت امرم برو سفیدی انجامید و تخفیف عذاب معصیت در آخرت اینست که جهاد با کفر کردم که در خرابی ملك و ملت هر دو هستند تاتوانستم جهاد کردم حالا که میمیرم کشته شدم هرچه نواب والا فرمودند اوهم ازاین جوابها عرض میکرد .

دراین بین میرزا عبدالله از آن اردو آمد نشست پهلوی آقاجان خان گفت مردم همه رفتند راست شو برویم نواب والا گفت میرزا عبدالله من تا زنده ام آقاجان خان را نمیگذارم خودم بروم آقا جان خان عرض کرد قربانت شوم من که میدانم خواهم مرد اگر چنانچه مرا گذاشته بودید

تازنده هستم درمیان سنگر باشم هروقت هم که بمیرم آنجا بمیرم بهتر بود ازاینکه اینجا آورده اید حالاهم اینجا بمیرم بهتر است ازاینکه دوقدم آنطرف تر بمیرم مرا بگذارید همین جا باشم نواب و الا فرمودند مترس خودم ترا میبرم گفت کجا میروید چرا میروید چه شده است که میروید خبر می برید که دوساعت دعوا کردیم و آمدیم .

دراین بین علیخان یاور کزازی آمد نواب والا پرسید کجا بودی گفت آن کشتی که ردشد بالاعقب او رفتم تاجایی که ایستاد تامن ایستاده بودم بقدر سیصد نفر سوار ازمیان کشتی بیرون آمد ازطرف دیگر چند نفر بختیاریها آمدند که سوار انگلیس الان ازنخلستان بیرون آمد و خواهد ریخت میان اردو نواب والا بمحمد حسن خان سرتیپ فرمود بیابرو جلو مردم را بر گردان عرض کرد ازاول کار را ضایع کردید و خانه مردم را خراب کردید حالا مردم بچه امیدواری بر گردند میخواهید مردم را بکشتن و اسیری بدهید خودتان باسیری بروید الان سوارش بیرون میآیند زودتر بروید بلکه در نخلستان جلو مردم را نگاهدارید نواب والا پرسید محمدباقر خان سرتیپ وعلینقی خان در کجا هستند گفتند محمد مرادخان رفته بلکه بتواند جلو مردم را بگیرد علینقی خان، لب شط باوزیر سرباز را میگذرانند نواب والا وزیر راخواستند علینقی خان ماند که سرباز فوجش را بگذراند .

وقتی که وزیر قشون جزیره را میگذراند حاجی جا بر خان آمد اینطرف خدمت نواب والا عرض کــرد چرا میروید حکایتی نشده از

قشون ما چندان تلف نشده بعدازقرنی خدمتی اتفاق افتاده ازبرای پادشاه اگر امروزهم ما کوتاهی بکنیم تاقیامت روسیاه خواهیم نواب والا فرمود جز خجالت جواب دیگر ندارم عرض کرد قشون میان جزیره هرچه هستند سوای عرب بیاورید این طرف جزیره را اگر آنها بگیرند نقلی نیست چرا بی جهت میروید خودتان را مقصر ودولت رابد نام می کنید هرقدر ازاین عرضها کرد سودی نبخشید آخرش بنا کرد گریه کردن عرض کرد مرا تمام کردی در میان عرب تاقیامت ایــن ننگ را بخانواده مــن گذاشتی بدنام کردی دیگر نمیتوانم درمیان عرب زیست کنم بجهه این که همین کشتی جنگی انگلیسی با قشون آمد خواست فلاحیه را بگیرد وعرب باپانصد نفر جمعیت بی توپ وقشون دولتی تمام قشون انگلیس را قتل کردند یکنفر نگذاشتند بیرون برود پانصد عراده توپ گرفتند که حالا اکثری هست خودتان هم شنیده اید حالا بااین قشون و این استعداد چرا بایست شکست بخوریم در میان عرب برای من خیلی ننگ است آنوقت که عرض کردم لب آب سنگر نبندیم سر کردهــا بشما عــرض می کردند این دروغ میگوید باانگلیس راه دارد و سر کار هم گــوش بحرف آنها دادید تا همه راتمام و بد نام کردید فرمود هــر کاری بود گذشت حالا دیگر چاره نیست عرض کــرد حالا بهتر چاره دارد قشون را اگر بتوانید بر گردانید درهمین نخلستان می مانیم آنها امروز قشونشان بیرون آمده نمی تواند توپ بیرون بیاورد اگر بیرون بیاورد جزئی نه ارقشون او که الان از کشتی بیرون آمده کار سازی می شود

همه انباری هستند ونه‌از توپش سربازاو نمی‌تواندصدقدم بدود اگر اگربقدر پانصدنفر سربازبر گردد امشب آنچه بیرون آمدند همه را قتل‌میکنم فرمودند چاره نیست‌او بر گشت رفت نواب والا آمد وتا یکساعت بغروب‌مانده بودپسر حاجی جابرخان باعرب‌و بلوچ دعوا را موقوف کرده رفتندمحمد مرادخان درحرابه نشسته بود نواب و الا فرمودند مردم‌بروند نخلستان آنجابمانند بمحمدحسن خان فرمودند توهم‌زود برو بعد ازآنکه سرتیپ بنه‌نواب‌والارا بار کرده روانه کرده بود بنه خودش هم پیش رفته بود آقاجان خان هم نشست میان کالسکه نواب والا .

بعداز آنکه مردم‌آمدند هنوز به‌نخلستان نرسیده خبر آوردند سوار انگلیس آمدحکم‌برستم بیك‌یاور کرد که قورخانه راآتش بزن قورخانەرا آتش‌زدند قورخانه‌امیرزاده ماند درسنگرهای فراهانی هم آنچه آورده‌بودند ماندسنگر آقا جان خان‌را هم‌آتش‌زدند ازمحمد مرادخان هم‌قدری انداخته‌شدباقی‌ماندتوپها هم‌توپ‌سنگر آقا جان‌خان ماند سه‌عراده ازمحمد مرادخان دوعراده‌توپ‌میرزا رضای‌نایب بیرون آمد پنج‌توپ درجزیره‌ماند یك‌خمپاره وسه‌توپ‌چدن ماند کلاچهارده توپ‌وخمپاره مانداما ازآنطرف سردارمان تمام‌بنه واسبابش‌را آورد در نخلستان آنجاتمام مردم‌افتادند بخیال اینکه‌اردو خواهد ماند .

بعداز آنکه مردم آمدند نخلستان محمدمراد خان فرستاد که جلو مردم را نمیتوان نگاهداشت حضرات سرتیپها یعنی محمد مراد

خان ومحمد حسنخان آمدند در کالسکه آقاجان خان نشستندمردم هم افتاده‌بودند بختیاری ازعقب رسید ازمردم‌رد شدند یاالله‌یاالله سوار انگلیس آمدمردم راه‌افتاده بودندبطور تعجیل‌سر کردها سوار شدند راه افتادند وابداً یك‌نفر سربازنگفتند بمانید نواب‌والا هم عقب بود منتظر آمدن او هم نشدند رفتند از همین نخلستان که راه افتادند بیدقها راپنجه وپیراهن گذاشته میان‌بقچه وترکشان بسته سوای آقا جان‌خان اوهرچه داشت پیاده و سوار بقدر صد نفر هم سرباز در پای بیدقش بودبا کالسکه خودش .

علینقی خان‌درنخلستان نیامدعقب‌بودتا آنوقت‌مشغول گذراندن سرباز جزیره‌بود لیکن‌مجال اینکه تمام سربازرا بگذرانند نکرد قدری از سرباز ماندسرهنك فوج همراه خودش گذشت قدری هم از سربازش گذشت بیدق فوج‌باصدنفرسرباز ماندازفوج سیلاخوری هم موسی‌خان یاوربانصف سربازش گذشت باقی‌ماند زین‌العابدین خان با سوارش تمام ماند . هرچه‌در جزیره سرباز ماند زین‌العابدین‌خان همه را جمع کرد پیش خودش‌برداشت رفت در شاخه بهم شیرطرف چعب‌و فلاحیه آنجاپول‌داده خودش وسرباز را گذراندند عرب بهوای اینکه قشون‌شکسته است ودست ازهم خواهندداد آمدند که‌سرباز را برهنه کنندزین‌العابدین خان‌نگذاشت سرباز متفرق شود همه جا با خودش آورد وباعرب هم دعوا کردتا آمدباهوازبیدق فوج‌امرائی راهم با خودش آوردباهمان حالت که بود .

اما ازاینطرف ماشاالله سر کردها پنج ششهزار قشون هفت عراده توپ داشتند کسی پشت سرشان نمی آمد نه عرب نه انگلیس بیدق که علامت پادشاه است در میان قشون خوابانده‌اند پیراهن پنجه بیدق را برداشته بتر کشان بستند ببینید کسی که یکذره غیرت و مردانگی دارد این حرکت را میکند که پنج ششهزار قشون داشته باشد نه دشمن عقب سر باشد نه کس دیگر دشمن میان آب اینها در خشکی این قسم حرکت کنند وبطوری خودرا ببازند وازدست بدهند که هر یك صاحب یك فوج دوفوج باشند نتوانند پنجاه نفر سرباز دورخود جمع آوری نمایند که پای بیدق راه بروند وباعث این حرکت وجهی دارد که کسی دیگر نمیداند مگر آنکه کسی که از حالت و سلوك رفتار سر کرده در میان فوج با خبر باشد جهه این را میداند و شرح این فقره در آخر کتابچه نوشته میشود.

محمد حسن خان ومحمد مرادخان سرتیپ که آمده بودند جلو مردم را نگهدارند وقتی که مردم راه افتادند آنها هم سوار شدند. نواب والا عقب بودند خودش با دو سوار این بی غیرتها وقتی سوار شدند نگفتند سردار ما عقب است بمانیم او هم بیاید شاید میگویند سوار انگلیس بیرون آمده عقب اردو بیاید نواب والا تنهااست مابمانیم بااو باشیم هرجا او میرود با هم برویم ابدا باین خیال نیفتاده بنا کردند رفتن.

علینقی خان عقب بوداز قراریکه گفتند تا غروب آفتاب مانده بود. درلب آب وسرباز را گذرانده بوداز سربازش چندان نمانده اگر

بقدرده پانزده نفری مانده بود وقتی هم که آمده بود بیایداسبش رارجب خان یاور سوار شده بود آمده بود قدری راه پیاده آمده سوار و پیاده انگلیس هم بیرون آمده بود علینقی خان هم دیده بود متعرض نشده بودند تاریك بوده نشناخته بودبآدمهایش رسیده بود یك یابو آنها داشتند سوارشده بودواز علینقی خان عقب تر کسی نبود.

اردواز نخلستان که راه افتاد دیگر کسی از کسی خبردار نشدهر کس براست خودش بنا کرد رفتن تا یکساعت زیادتر ازشب گذشته در کنارشط خواستند بمانند مردم افتادند اماچه افتادنی یك نهر که بود که نمیتوان نوشت مگر کسی دیده باشد هشت نه هزار قشون بی سروته آقا عقب نوکر میگردد نوکر عقب آقا رفیق عقب رفیق یکدیگررا صدا میزنند هر کس در گوشه آتش روشن کرده در همین وقت اگر دو تیر توپ وده تیر تفنك انداخته شده بودالبته دوسه هزار نفر کشته می شد چرا که شب تاریك و کسی از کسی خبر نداشت بقدر ساعتی بعضی از مردم آنجا توقف کرده بعضی جلو رفتند ابدا نماندند بعضی هنوز نرسیده چرا که تمام صاحب منصب مال نداشتند آنها که عقب بودند میرسیدند و میگذشتند اینهاهم که مانده بودند دیدند آنهاهم میروند راه افتادند کسی بپای کسی نایستاده همه از لب شط میروند تاصبح باین قسم رفتند صبح هم تا وقت نهار رفتند وقت . . . فوجهای فراهان رسیدند چونکه صبح روزدعوا وقتی آقاجان خان تیر خورد وخبر آوردند شکست سنگرها قبل از آنکه بنای شکست بشود محمد حسنخان یکنفر سلطان از

فوجهای خودش فرستاد عقب مال فوجها چونکه مال فوجهای فراهان در نه فرسخی بود از آن فوجهای دیگر در چهارپنج منزلی بود مال این دو فوج رسید اما همه بی جل و جهاز و زین از آنجا تا اهواز هر کس در صاحب منصب فوجهای دیگر که آشنا بودند سوار پیاده آوردند در وقتی کـه مال فوج فراهان رسید تا یك منزلی محمره مشهور بره والی بود نواب والا باسر کرد ها جلو رفتند که در نخلستان جلو مردم را نگهدارند مردم دیگر آمدند تا ظهر بسبعه که دو منزلی محمره بود آنجا بعضی رفتند بعضی نرسیده چونکه توپها در آنجا بود بهوای توپها ماندند . وقت غروب براه افتادند برای نخلستان اردو در آنجا مانده فردای آن روز هم ماندند شب که شد سر بازها که عقب بودند راه را گم کرده و از رفقاشان دور افتاده چند تیر تفنك انداختند بیکمرتبه اردو بهم خورد نزدیك بود که در همین شب متفرق شوند چند نفر از سربازها که از عقب آمدند گفتند تفنگها را ما انداختیم قدری مردم خاطر جمع شدند آرام گرفتند .

آقا جـان خان در همین نخلستان وقت مغرب فوت شد نعش اورا باصد نفر سرباز از فوج بهادران روانه اهواز کردند . دیگر شصت رأس اسب هم از اسبهای توپخانه بچمن که رفته بودند با مال فوجهای فراهان آمد صبح که بنای حرکت شد گریخته بودند آنها را هم در میان اردو پیدا کرده بستند به توپ باز توپ حرکت نکرد اسبش کـم چونکه اسبها کاه وجو ابدا نخورده چه در این دو شبانه روز که هیچ

نخورده بودند در ایام توقف در محمره کاه ابدا بلب این زبان بستهها نخورده و حال آنکه همه روزه از فلاحیه کشتی کشتی کاه می آوردند منحصر بود برای سرطویله نواب والا و وزیر زیاد اگر می آمد انبار می کردند برای روز تنك در وقتی هم که از محمره راه افتادند سه قطار از نواب والا دو سه قطار قاطر از وزیر کاه وجو بار کردند روزی یکو قه جو باسب توپخانه میدادند اگر چنانچه مهتر مروت داشت آن جو را میداد تمام اگر نداشت قدری او بر میداشت این اسب زبان بسته صبح که جو را میخوردند بسته بود دیگر نه علف نه کاه زیاد که گرسنه میشد سر کین میخورد حتی سر کین هم بقدر کفایت نبود که بخورد چرا اسبی که کاه نخورد سر کین ندارد و از این جهت اسبها قوت نداشتند که توپ را بکشند دیدند که توپ زمین مانده نواب والا فرمودند ٤ پوند میرزا رضای نایب را که بهزار مشقت آورده بود بگذارند میان کشته آمد عرض کردم من این توپ را بااینکه بغل قنداش شکسته بود آوردم حالا میگذارید میان کشتی چه اعتبار دارد فرمود اعتبار کشتی زیادتر است زودتر میرسد .

آن توپ را گذاشتند میان کشتی وارد و حرکت کردند دو منزل هم از نخلستان تا اهواز کرده صبح و شام هم باز توپ میانداختند تا اردو وارد باهواز شد روز ورود باران شدیدی می آمد مردم هم همه بی چادر بی منزل از بالا باران و زمین آب تمام سرباز و صاحب منصب در زیر باران شب را صبح کردند مگر نواب والا و امیرزاده و وزیر محمد حسن خان سرتیپ خودش و چادر آدم هاش تمام آورده بود چونکه شتر داشت تمام

اسبابش را آورده دوسه خروار هم آرد وبرنج بار کرد آورد یکراویه (؟)
را که جان دوفوج درصحرای عربستان بسته باو بود گذاشت و ازآنطرف
جمیع سلطان وصاحب منصبهای دوفوجش پیاده میآمدند وازبس عاجز
شده بودند بزانوراه میرفتند سوای دودیك حمام وتجروپوش چادرش
ازوزیرهم بشرح ایضاً بعلاوه چهاروپنج قطارقاطر کاه وجو کردند محمد
حسن خان هم آردوجو وبرنج بار کرده اماچندنفرسربازناخوش داشتند
از دوفوج نتوانستند در وقت راه افتادن اردو پیاده بیایند ماندند اینها
هم نیاوردند آمدند پیش سرتیپ که سرتیپ بگـو مارا سوار کنند بنا
کرد بفحش دادن که پدرسوختهها دیوانه هستید کجا سوار کنم گفتند
سرشتر گفت شتر باردارد گفتند بارشان جواست آرد وبرنج مابقدر اینها
سرتیپ میتوانیم خدمت بکنیم گفت پدر سوختهها مگر همه سوارند
که شما پیاده بروید یواش یواش بعد ازآنکه بیچاره ها مأیوس شدند
بعضی درهمان محمره ماندند بعضی که پاگیر بودند ازترس جان آمدند
یکی دوتا رفته بودند خودرا بجرگه اعراب که درمیان نخلستان بودند
رسانده بودند یکی دوتا در همان بیابان مانده بودند ومردند اینها هم
که درمحمره بودند بعد ازآنکه قشون انگلیس آمده بود ناخوشها
را بازخمدارو ناخوشهای سایر افواج برده حکیم وجراح سرشان گذاشته
پارهٔ که خوب میشدند خرجی میدادند مرخص میکردند پارهٔ مردند .

حقیقت نمی‌شود باکفایت تر ازاین سر کـردها وسردارهـا و
باغیرت که در آن ساعت که اردو بیاید ازمحمره دل سنك آب میشد بجهت

تظلمی که سربازهای ناخوش میکردند محمد حسن فحش میداد چند
نفر سرباز راگذاشت تلف شدند وآرد بار کرد آورد وچند نفر سرباز
دیگر که ناتوان بودند نتوانستند سوای تفنك وقلیلی آرد بیاورند آن
آرد را تانخلستان خوردند ازنخلستان بانطرف که سروته اردو جمع
شد آمدند پیش سرتیپ که ماگرسنه ماندهایم بنا کرد فحش دادن که
پدرسوختهها مگرانبار بامن است گفتند سرتیپ بارشترت آرد است کسر
بگذار گفت پدرسوخته کی جیره بتو میدهد که من کسر بگذارم گفت
پس سرتیپ من چکار کنم گفت رفیقت دارد برو از اوقرض کن گفت
جائی که توداری ندهی رفیقم چرامیدهد .

بااینحال وسلوك رفتار سر کرده دیگرچه توقع ایستادن وجان
دادن ازسرباز میتوان کرد اما بااینحالت ورفتارها غیرت و حمیتی که
ازاکثر سربازها دیده میشد نفربنفر ازسرکردهاهر گز اینگونه غیرت
ندیدیم مثلا ازوقتی که راه افتادند درهر کجا که سربازها دورهم جمع
میشدند باهم میگفتند حضرات اگرما زندهباشیم برویم بعداز این بولایت
یا الان که میرویم ازاهل این ولایت هر کس هست که روزاول وورودما
باین ولایت مارا دیده حالا باین حالت می بینید دیگرچه زبان داریم ما که پیش
این مرد حرف بزنیم آیا چگونه درپیش زنهامان ازخجالت برویم آیا آنچه
سرزنش بما کنند ازدوست وشمن چه بگوئیم درجواب آنها پارهٔ دیگر میگفتند
برماچه تقصیر است دعوا سرباز نبود که مادعوا کرده باشیم میبایست سردار
سرکردها درست طرح دعوا را بـریزند تاما دعوا کنیم وانگهی آنها

میبایست بایستند اگر چنانچه مادام که آنها بودند مافرار میکردیم جای سرزنش دارد درصورتیکه آنها بگویند بیابروید تقصیر ما چیست پاره دیگر چنانچه این سرتیپها بروند طهران اولا از خجالت چه قسم میرونددویم اگرچنانچه کسی بپرسد که چرافرار کردید اینها چه جواب میدهند آیاجواب دارندبدهند یا خیروحال آنکه چندین سالست که مبالغ کلی مال شاه راو مواجب وجیره مارا خوردند پاره دیگر میگفتند والله ما راضی بودیم درمحمره یا کشته شویم یابمیریم واین روز را نه بینیم چندین مرتبه دیدم که این حرفها را سرباز میزدند و از سرتیپها هم سواره میگذشتند گفتند سربازها راست شوید راه بروید در جواب گفتند حقیقت خیلی کار خوبی کرده اید فتح نمایانی کرده اید زبان درازی داشته باشید حرف هم بزنید دیدم ابدا از خجالت بروی خود نیاورده ورد شدند والله هر چه سربازها میگفتند حق داشتند و راست میگفتند نمی توان گفت چه قدر بی انصافی وبیغیرتی کردند خود را از دست دادند وجمعی راخجل و شرمنده کردند تا سالهای سال این بد نامی را در دولت گذاشتند .

باری فردا صبح که شد نواب والا تشریف آوردند لب شط که تشریف ببرند آنطرف جایی برای افتادن اردومشخص کنند که نصف اردو بانواب امیرزاده بروند آنطرف خودشان بمانند اینطرف زین العابدین خان ازآنطرف آمدخدمت نواب والا رسید التفات و نوازش فرمودند دراین بین کاغذی از ماجرای آن کشتی که توپ در میانش

رسیده نوشته بود که سه تا کشتی دودی رسیده در آن نزدیکی لنگر انداخته میآیند باهواز درعصری چند نفر سوار با اسب و توپچی بفرستند این توپ رااز همین جا بیرون بیاورند از خشگی ببرند ازروی آب مشکل است می ترسم آنهابزنند ، توپ رابگیرند نواب والا کاغذ را خواند بعد زین العابدین خان را مرخص کرد برود آنطرف فرمود من فردا میآیم آنطرف بنا کردند گردش کردن بعدرفتند میان سراپرده سر کردها را خواست که مشورت کنند ازاینطرف اهل اردودو کشتی رادیده همهمه میان اردوافتاد وصاحب منصبها مردم را آرام دادند سر کردها آمدند خدمت نواب والا این طور قراردادند که اردو از لب آب کنده بروند پشت تلها که قدیم شهر بود بقدر دوهزار قدم ازآب دورفوجهارا حاضر کردند نظامی درآنجا ماند . . . بردندزدندبقاعدپشتیوان تلها نظامی هم رفت قورخانه که درآنجا بود اوراهم بردندامّاجواب آن مردناخدا راندادندنه آدم فرستاد نه اسب نه توپچی نه سرباز را و حال آنکه یك فرسخ کمتر بودفاصله کشتی بیجهت و سبب توپ را گذاشتند تا فردا کشتی دودی رسیده توپ را ضبط کرد .

شب که شد حکم کردند هر فوجی جلوخودرا سنگربکنند سر کردها شب آمدندچادر محمد حسن خان که مشورت کنندبنا کردند حرف زدن گفتند مصلحت اینست که اردو برود نهر هاشم بچند جهت یکی آنکه آنجا میان ولایت استدویم آنکه آبادی هست ذخیره ممکن می شود سادات نهر هاشم مردان خدمتکاری هستنداز هیچ نوع خدمت

کردن مضایقه ازسوار دادن ذخیره دادن جهت اینکه از نهر هاشم تا اهواز چهار فرسخ است مادام که اردو آنجا باشد انگلیس از اهواز رد نمی شود برود شوشتر و این اردو را پشت سر بگذارد از اینکه گذشت چنانچه بخشکی بیرون بیاید آنجا بماند ممکن است شبیخون بزنیم و اگر باین طرف بیاید در خشکی هم یکدفعه ما دعوامی کنیم یا او مارا تمام میکند یا ما اورا شکست میدهیم جهت دیگر اینکه ازاین جا به محمره بیست فرسخ است سوار از اعراب جمع کرده میشود دست برد زد.

این قرارها را داده متفق و یك جهت شدند که امشب بروند خدمت نواب والا وبهر قسم هست اورا باین مرحله راضی کنند در این بین فراش آمد خواست گفتند دیگر بهتر که ما را خواسته رفتند آنجا بنای حرف زدن با محمد مرادخان او هم بنا کرد بحرف زدن بگوشه و کنایه اسمی از نهر هاشم آورد که آنجا هم اگر برود بد نیست.

نواب والا راضی نشدند فرمودند جایی را صبح بروید در دو فرسخ از اهواز و آب دور مشخص نمایید میرویم آنجا بعد از آنکه نواب والا این حرف زدند رایکی از اینها نگفتند که این خوب نیست دو فرسخ از اهواز و آب دور جایی نیست آنجا از گرسنگی و تشنگی هر دو تلف میشویم همه گفتند بلی این راست است که میفرمایید نمیدانم منظور نواب والا این بود که جایی برود که کسی دیگر اورا پیدا نکند از دوست و دشمن اینقدر ترس برداشته بود نواب والا را صحرای عربستان را دیده میداند که صحرای عربستان دو فرسخ از شط دور است نمیتوان زیست کرد از تشنگی اعم از اینکه ذخیره

باشد یا نباشد نهر که نمی شود بیرون آورد باری این قرار را در حضور نواب والا دادند بعد از آنکه آمدند چادر با همدیگر بحث میگرفتند که تو چرا حرف نزدی او میگفت تو چرا حرف نزدی بعد از آن قرار دادند صبح جمع شوند یکجا که قرار حرکت را بدهند.

صبح که شد سادات نهر هاشم با مولا محمد پسر مولا فرج‌الله والی حویزه رفتند خدمت نواب والا عرض کردند مصلحت اینست که اردو بیاید نهر هاشم آنجا هر چه عرب داریم جمع میکنیم آنجا بقدر دو هزار سوار درست میکنیم دو قسمت میشود یکشب بدر میروند محمره شبیخون میزنند بطوری اورا عاجز کنند که خودش تنك بیاید برود میان کشتی از بابت ذخیره هم اگر چنانچه تشویش دارید مادام که یکمن ذخیره از جو گندم برنج داریم برادروار باهم میخوریم از خارج هم هرقدر ممکن شود خودمان میفرستیم می آورند نروید شوشتر آنجا که رفتید دست شما از ولایت کوتاه میشود و اگر انگلیس آنجا بیاید آنجا هم نمی توانید بمانید عبث عبث مردم را از خودتان مأیوس نکنید و دشمن را شیرك مکنید ما ها تا جان داریم دعوا میکنیم ما را ذلیل کفار نکنید هرقدر گفتند نواب والا قبول نفرمودند فرمودند میرویم شوشتر آنجا چادر او ضاع درست میکنیم بعد میآئیم عرض کردند اینجا هم می‌شود بفرستی شوشتر چادر بیاورند سیاه چادر هم ممکن می شود امروز عیب هم ندارد و اگر بجهة رفع حاجت سیاه چادر بزنی برای سرباز نشد هرقدر گفتند قبول نفرمودند.

حقیقت خداوند میدادند غیرت ورزی که از تمام اهل آنولایت دیده می‌شدازهیچ‌رعیت وهیچ‌دیده نمی‌شد باوجود آن‌ظلمها وتعدیات نواب والا که سالهای‌سال بااهل آنولایت کرده بود فکرمیکردیم اگر روزی‌شود که این‌قشون صدمه بخورد اول عرب مردم را لخت‌میکنند میکشندبعد از آن که اتفاق‌افتاد قضیه‌بعکس شد هرقدرسرداران انگلیس خواست طوری بشود که مردم بروند خدمت کنند نرفتند ابداً مگر پاره مردم مفسد که در همه جا هست وقرار همه ولایت اینست که ازاین‌قبیل‌وبجهت دونفر که این قسم حرکت کنند نمیتوان یك‌ولایت رابدنام کرد وخشك وتر راداخل کردانصاف خوب است هر گاه‌یکذره عرب فهمیده بود که‌مشایخ‌وبزرگان‌عرب میل دارندوالله نمیگذاشتند یك نفر ازاین قشون درست شوشتر برسد .

باری صبح که شدمحمدمرادخان وعلینقی‌خان آمد چادرمحمد حسن خان گفتند برویم سوارشویم جصای‌اردومشخص کنیم‌راست‌شدند هر کس رفت منزل خودش که سوارشوندبروند بعد ازرفتن آنها محمد حسن خان گفت بنه را بار کنید باخودمان میبریم هرجا مشخص‌شد پایین‌میاوریم چادرش را انداخت بنا کردن بار کردن سربازهم‌بنا کرد بار کردن هرقدر سرباز گفتند شما حالا بارنکنید گفتند جایی که بنه سرتیپ‌بارشود ماچرا بار نکنیم سربازهم بنا کردند بار کردن از فوج کزاز هم بنا کردندچادرعلینقی‌خان راانداختند بعد ازرفتن‌سر کردها بچادرخودشان کشتی دودی نمایان شد نواب والا فرستاد پیش‌محمد-

مرادخان که ساعتی‌نروید محمد مرادخان وفوج بهادران هیچ‌حرکت نکردند چادر هاشان همان حالت که بود بود.

امااینطرف اردو که فوجهای فراهان‌وکزازبود تمام بار کردند نواب والاخبرشدند امیر زاده‌را فرستادهرقدرخواستندبارشان را پایین بیاورند نشد آخر همانطور شتررا خواباندند با بار ازسرباز هم نگاه داشتندمحمدحسن‌خان سرتیپ‌وقتیکه‌همه‌اردوحرکت‌بارنکردندوبنه‌او چادرش‌بارشده‌بدقسمی‌است آمدداخل‌سربازنظامی‌سرهنك‌امیرزاده گفت سرتیپ‌چراچادرت‌راانداخته گفت‌من‌اینجابودم‌ندیدم‌دراین بین کشتیهای دودی آمدند پایین سد سنگر انداختند در بالای سد هم تفنگها را می‌آوردند نواب والا هم‌سواراسب لب‌شط ایستاده بود کشتیها اول که آمدند جایی آب . . بود آنجا بودبعداز ساعتی رفتند میان تنگه که کشتی باهل اردو نمایان نبود مگر د کل کشتی آنجا پشت سر هم ایستادنددو توپ گذاشتند میان دو . . . از کنار آب کشیدند آوردند زیرسد اول‌یك‌توپ بطرف اهواز انداختند یکی هم بآنجا که نواب والاوایستاده‌بوددربالاتر کیده‌نواب والاتشریف‌آوردند میان اردوفرستاد پیش سر کرده که درهرفوج که تفنك شکسته است بیاورید عوض کنید گفتند تفنك شکسته‌نداریم‌مگرفوج‌بهادران‌بنا کردندعوض کردن چند جعبه‌هم که‌آورده‌بودند اینطرف‌درلب‌آب‌ماندنیاوردند قدری‌هم آنطرف ماند لب‌آب نصف تفنك اینطرف آمده‌بود نصف‌آن طرف ماند .

دراین‌بین که تفنك‌راعوض میکردند بنا کردند توپ انداختن

سراپرده نواب‌والا راانداختندبنا کردند بار کردن آنها که تفنك را
عوض‌میکردندآمدند بنا کردند برداشتن‌امیرزاده گفت فراهانی چرا
اینطور میکنی چاره نشد بعد از آنکه چند توپ انداختند یك توپ
انداختند گلوله‌توپ جلو فوج کزاز زمین خورد کمانه کردبالای سر
سربازتر کید سرباز بنه‌پای‌فوج ازجا حرکت کردند راه افتادند چند
دسته هم‌ازفوج‌فراهان داخل‌شد نواب‌والاشمشیر کشید علی نقی‌خان‌هم
شمشیر کشیدصاحب‌منصب هم آمدندسربازرا بر گرداندندسربازایستاد
مال‌مردم هم‌همه‌بار کرده نگاهداشتند منتظر بنه‌نواب‌والا بعدازآنکه‌بنه
نواب‌والارا‌راه‌انداختندبقدریك‌فرسخ که‌رفت‌نظامی‌هم‌راه‌افتادو باتوپخانه
دروقت راه‌افتادن‌بنه‌سربازداخل‌بهم‌ازهمه‌فوج‌تفنك‌ها که‌بود با قورخانه
که بودبنا کردند غارت کردن‌هر کس‌هرچه گیرش آمدازتفنك‌سرنیزه
سنك‌تفنك فشنك‌باروت اسباب توپ هرچه که در قورخانه بود همه را
برداشتند امازیادتراینها رافوج‌های‌فراهانی برداشتند چرا که‌نزدیك‌تر
بودند از سایر فوجها اول‌هم‌اینها شلوق کردند بعداز اینها بختیاری و
لر خیلی از قورخانه ماند. که بعد از آمدن‌اردو آتش زدند توپهاجلو
بود پشت‌سرآنها فوج بهادران بعد بیات بعدفراهانی بعد کزازی‌قشون
ابوابجمعی خود نواب‌والا که‌سیلاخوری و امرائی باشند داخل نظام
نبودند برای‌خودشان دربیابان راه میرفتند و آنچه تفنك و اسباب که
غارت کرده بودند معامله میکردند .

نواب‌والا سوار کالسکه درعقب اردومی آمدند دربین‌راه‌علی نقی

خان‌آمد خدمت‌نواب و الابنا کردند باز خواست کردن که علینقی
امروز چرا کرازیها این قسم حرکت کردند فرار کردندعرض کرد
قربانت شوم‌سرباز کزازسرباز نظامی‌درسرسنگربودسربازبنه پا نفهمیده
حرکت کردند وزود آرام گرفت‌دراین‌بین محمدحسن‌خان رسیدنواب
والا فرمودند محمدحسن خان فراهانی‌هم بدنیست از دور میگریزند
بیکمرتبه ازاسب پیاده شد گفت کدام‌زن . : . فرار کرد کدام‌پدرمادر
فلان‌فرار کرد خودت‌اول‌از همه‌فرار کردی‌میخواهی مردم‌را بد نـام
کنی‌من‌الان فوجهارابر میدارم‌میروم هر کس نیاید زن . . . است هر
کس نیاید پدرش فلان بقسمی فضاحی کرد که نمی‌شود نوشت آدم
فرستاد که فوجهابر گردد آدم‌آمد فوجها بر ـ گشتند نواب‌والا امیر
زاده ومحمد رضاخان‌مهندس را فرستاد که‌سرتیپ رابر گرداند هرقدر
میکنندسرتیپ برنمیگردد فحش‌آشکار بنواب‌والا و امیرزاده میدهد
فوج‌هم‌بر گشت آمدپیش‌سرتیپ حکم کرد برویدتامن بیایم سرباز بنا
کرد یاعلی‌یا علی یاالله یاالله کشیدن .

نواب و الادید که‌بـر نمیگردد خودشان از کالسکه پیاده‌شدند
سواراسب‌شدندآمدند بیدقداررافرمودبر گردد گفت‌حکم‌آقام است و
میروم‌فرمودند . . . آقای‌توشاه است گفت آقای من سرتیپ است شاه
رامن‌نمی شناسم بیدقدار فوج‌جدیدرسید فرمود او بیدق‌را نگاهداشت
نرفت‌چونکه‌قدیمی‌بود‌آن‌یکی‌نوکر خودسرتیپ بود که‌بیدقدار کرده
نماندرفت‌بافوج‌نواب‌والاتشریف آوردندفرمودند محمدحسن خان چرا

خجالت نمیکشی اینجاجای اینحرکت است دشمنی مثل انگلیس ولایت
عربستان چرا اینطور میکنی گفت میخواهم بروم اهواز فرمود اگر
چنانچه این رشادت را داشتی درمحمره نماندی وقتیکه آقا جـان خان
تیرخورد نرفتی سنگر چراقبل ازهمه کس فرستادی مالت را آوردنـد
شترت را ازصحرا آوردند آنجامی بایست بروی سنگر دعوا کنی آنجا
می بایست ازسنگر بیرون نیایی بمحض اینکه من سوارشدم در سنگر
گفتم توپ بردار بیاور سربازت آفتاب گردان مرا چاپید حضور
خودت وحرف نزدی خودت جلو آمدی توپ راعقب گذاشتی چرا آنوقت
این رشادت را نکردی حالامیخواهی مرا بترسانی خجالت بکش من بتو
حرف ندارم توحرف داری بر گردبیا .

سرتیپ سرش رازیرانداخت سوار شد آمد سرباز رابر گرداندند
آن فوجها وقشون بقدر نیم فرسخ مسافت راه رفته بودند .

بازنواب والا سوار کالسکه شد سرتیپ راخواست قدری دلداری
دادبعدپرسید سرتیپ چه باید کرد حالا ما کجا برویم چکار کنیم اگر
اگرچنانچه برویم شوشتر طول خواهد کشیدمیترسم تارفتن مابشوشتر
آن وقت کارمشگل میشود سرتیپ عرض کرد بلی درست است مصلحت
اینست که جمعیتی بفرستید بند قیر تا وقتی که شما واردشوشترشوید
اگر آنها بیایند جنگ وگریزی بکنند .

فرمود کی میرود عرض کرد اگرمرخص بفـرمایی من میروم
گفت چه عیب دارد قراردادند هزارنفرسرباز یک عراده توپ بردارند

وزیر هم رفتند لب آب وزیر رد شد رفت شوشتر بنا بود سرتیپ بماند
که کشتی بفـرستند همراه بـرود شوشتر کشتی بفرستد کشتی وبلم
بفرستند آنشب را ماند فرداش هم ماندسرشب که شد حکم کرد که بار
کنیدامابی صدافانوسی درسربلندی روشن کردندوحرکت کردندهر گاه
الاغی صدا میکرددهن اورا می بستند سرتیپ فحش بصاحب الاغ میداد
چند نفر شترازعرب برده بودند آردبرای سرباز وبنه سربازرابار کرده
بودند دوسه نفر از آن شترهاصدامیکرددهن آنهارابستندچاره نشدآخرش
شتررا ول کردند بیابان بارش را بیابان انداختند .

بااین قسم واین تعجیل سربازرا برداشتندتافردا عصری ده و دوازده
فرسخ راه را قطع کردند اسب های توپخانه ماندبنا کرد فحش بتوپچی
دادن که چراهی نمیکنی گفتند اسب قوت نداردکاه نخورده دو منزل
راه را آمده مگرچقدر تواناداردتمام سربـازدربیابان پـاریز شدند از
تشنگی آخرش یکدفعه سرباز ایستادند که اگر ما راقتل کنید دیگر
نمی توانیم راه برویم چه خبرشده است دشمن که پشت سر ما نگذاشته
چه خبراست بهزارمعرکه آنجا منزل کردند .

بهمین تعجیل آمدند دزفول وقتی سرتیپ رسید دزفول نواب والا
ازشوشتر زن امیرزاده را روانه کردآمد بدزفول کـه روانه خرم آباد
نمایند این مرحله زیادتر باعث تشویش وهراسانی مردم شدچه قشون چه رعیت
فردای آنروزافواج فراهان حرکت کرده روانه شوشترشدند .

بعد ازورود بشوشتر بعد ازچندروزفوج بهادران را بابیات روانه

اهواز کردند فوج کزاز در میان ارك شوشتر بودبنا کردند چادر برای افواج دوختن درخیال بودند که فوج‌های فراهان رابفرستندبروند اهواز .

در این بین خبر مصالحه رسید بعد علینقیخان بافوج فرستادندبه دزفول که از آنجا با امیرزاده روانهٔ حویزه شوند چونکه چندروزقبل از دعوا مولا عبدالله والی را نواب والاعزل کردند ومولا محمدراوالی کردند پسر مولا فرج‌الله والی سابق حویزه مولا عبدالله زن‌وعیالش‌را بردارد بیاید بروجرد بعد ازرفتن او بحویزه دعوا شد وشکست اتفاق افتادمولاعبدالله یاغی شدمولامحمد که رفت راه نداد بعد ازخبر مصالحه امیرزاده رفت مولا عبدالله فرار کرد واین روزها که نواب والاتشریف میآوردند سادات نهرهاشم واسطه‌بودند که‌نواب والا ازتقصیرش بگذرند بیاید دربروجرد باشد .

دیگر بعد ازاینکه شکست شد هروقت ازاوقات سر کردهادور دورهم جمع میشدندچه میشودحکم چه خواهند کردهر کدام حرفی می‌زدند میگفتند اگرمؤاخذه کنند مگر ماجواب نداریم‌بدهیم ما هم میگوییم میبایست‌پانصد عراده توپ‌بدهندتامادعوا کنیم‌میبایست‌سردار بفرستندتاسررشته‌ازدعواداشته‌باشدهر کدام‌حرفی‌میزدند که‌نمیتوان‌نوشت این کیفیت احوال دعوا بود هر کس‌بخواند میداند کی‌خیانت کرده است‌زیاده ازاین‌اگر امری‌اتفاق افتاده نمیدانم اماایستادگی و رشادت ازچند نفردیدم ازتوپچی میرزارضای نایب خوب‌دعوا کرد تو پش را

هم‌آورد تادومنزلی آنجانواب‌والاحکم کردمیان کشتی بگذارنددیگر معصوم سلطان که درسنگرحاجی جابرخان بودزیاده از حدخود دعوا کرد تایکساعت بغروب‌مانده دعوا کرد خودحاجی جابرخان‌وپسرش زین‌العابدین خان‌شاهسون که بسیارآدم باغیرت‌وفهمیده‌ایست هروقت خدمت‌نواب و الامردم از آن حرفهای بی معنی که برای خوش آمد نواب والامیزدند او اگرعرضی میکرد بقاعده عرض میکرد و بار ها گفت این‌حرفها دلیل‌رشادت نیست تدبیری بکنید که کار از پیش برود اینهاچه حرفی‌است روزدعوا رااگر شما ندیده اید من دیده ام و این حرفها جواب انگلیس را نمیدهد کسی گوش نداد که چه میگوید .

اما اگرمختصر بخواهندبدانند حقیقت اینست که همه از سر دار وسر کرده کوتاهی وغفلت کردنددراین جنك‌چه قبل‌از آنکه‌جنك شود چه‌بعد ازجنك زیاد بیغیرتی کردندبچندین جهت اولا آنکه اگر بخواهند بگویند که قشون ایستادگی نکرد و اختیار از دست ما بیرون رفت‌دروغ میگویند قسم میخورم بجرأت که یکی‌از سر کرد ها بیك‌نفرسرباز نگفتند بمان‌چه‌اول دعواچه وسطدعواچه‌آخر دعوا در هیچوقت‌نگفتند جهت‌دیگر اینکه برفرض بسرباز گفتندنرویداطاعت نمیکردند چرابایدسرباز اطاعت سر کرده نکند کدام وقت خواستند جلوسرباز رابر گردانند وسرباز اطاعت‌نکردوبعد ازآنکه سربازاطاعت نکرد چه‌وقت‌شمشیر کشیدند چهارنفر سرباز را زخم زدند و دونفررا

گردن زدنداگربگویند باین‌قسمها تسلط نداشتیم دروغ میگویند آنها اختیار جان‌ومال وعیال سربازوصاحب منصب هردورادارند چرابعداز آنکه جیره‌ومواجب سربازرا میخورند هرگاه یك‌نفرسرباز یا صاحب منصب ازدهنش بیرون‌بیاید که این‌ماه‌چند روزجیره ماراندادندبمحض زدن‌این حرف‌ببرند سلطان‌را زیرباسرمه بیندازند تا مگر لج کنند و سرباز رازیرتازیانه بزنندتابحالت مرك برسد و جال آنکه این خیلی خلاف‌است که‌سلطان راکسی‌برای یك‌حرف حسابی‌با سرمه بزندبعد ازآنکه این‌قسم تسلط داشته باشند که در سایر اوقات‌برای یك حرف حسابی این قسم با سلطان و سرباز حرکت کنند در وقت دعوا بطریق اولی می توانند .

اگر در روزدعوا سلطانی را هم بکشند کسی مؤاخذ نخواهد کرد بجهت‌نظم کار در این صورت راه‌عذری برای آنها باقی نخواهد ماندجهت دیگر اینکه سرکرده وسردار باید یك‌نوع سلوك و رفتاری باقشون داشته‌باشند که عموم قشون پابست رفتار و محبت سلوك آنها باشند که‌در وقت کار سر باز خودش‌بدون اینکه کسی باو بگوید از محبتی که دارد نتواندبرود وسرباز همیشه‌درخیال این‌باشد که خدمتی بسرکرده بکند که تلافی محبت اورابکند جهت دیگر اینکه بعد از آنکه بخواهند سرکرده خودش دردعوا یکنوع ایستادگی واستقامتی داشته باشد بعد از آنکه بخواهند سرباز و صاحب منصب ازسر او متفرق شوندو اورا تنها بگذارند همین قدر بگوید حضرات من از

جان‌و مال‌خود گذشتم دراین جاخواهم ماندشما میروید بروید البته درمیان‌سرباز وصاحب‌منصب اگرهمه آنها صاحب غیرت و مردانگی نباشند نصف هستند ثلث هستند آنها که صاحب‌غیرت هستند هرگز بغیرت خوداین راقبول نخواهند کرد که سرکرده‌را بگذارند و خود بروند اگرپدر کشته باشند آنها که بیغیرت هستنداز ترس خودشان وسرزنش رفیق‌هرگز نخواهند رفت‌ازاین گذشته بعدازآنکه سرکرده ازجان ومال‌خود گذشت‌بهر طریق که‌باشد می‌تواندسایرین رادر پیش خود نگاهدارد امابعد آنکه سرکرده زودتر از همه اول دعوا بفرستد شترش را بیاورد برای اینکه حاضر باشد از سرباز چه توقع می توان داشت دیگر اینکه سرکرد ها اینقدر بیغیرت باشند که سرباز بآنها سرزنش‌بکند بطوریکه نوشته شده چه‌حرفها پشت‌سر سرکردها بلکه درپیش رو و جهت دیگر که عمده همه این است که سردار وسر کرده باید شب و روز در خیال جنك و فکر تمهید جنك رابکند مثلا اگر چنانچه دشمن‌از روی آب‌با من‌جنك کند آیامن می توانم در مقابل اوبایستم اگر چنانچه بایستم اینطور و این قسم باید قشون راحرکت‌داده هرگاه بعد ازآنکه دعواشد اوبمن زور آور شود چاره‌اوچه چیزاست شایداوبمن‌زور آورشود و مراازلب‌آب دورساخت آنوقت‌چاره اورا چه‌قسم‌بکنم‌واگردشمن‌هم از روی آب وهم‌ازخشکی دعوا کنند من به او چه قسم دعوا کنم .

دعواست همه قسم می‌شود گـرد سردار و سر کرده عاقل باید همیشه باهم مشورت بکنند ودرفکر چاره دشمن باشند بازی شطرنج را ازقدیم که اختراع کردند هیچ تفاوت ندارد همینطور که دربازی همیشه درفکر مات حریف هستی وچاره اورا میخواهی بکنی وخیال اورا میدانی که فلان بازی را که کرد من چه بازی را بایدبکنم این را همه کس فهمیده میداندچه قسم است دعوا هم با این تفاوت ندارد سردارو سر کردهای ما هیچوقت باین خیالها نبودند هر کس درفکر کار خودوخیالی مخصوص داشتند مثلا آنکه سردارو بزرك اردو بودچونکه حکومت داشت درخیال حکومت خودومداخل وخرج تراشی برای دولت که یك دینارش راخرج نکرده

یکدفعه در محمره دیدم میرزاموسی مستوفی نواب و الا صورت حساب برای تهران درست میکرد دیدم سیورسات و جیره علیق دو سه هزار سوار نوشته ندانستم فرستادند بتهران یانه خیال دیگرش این بود که اگردو نفرازسر کردها متفقاً حرف بزنند مابین آنها را برهم بزنند سر کردها هم هریك شب وروز اوقـاتشان مصروف بر این که قسمی سلوك وحر کت نمایند که نواب و الا از آنها خوشحال باشد و از طرف دیگر فکر وخیالشان دراین جمع بود که به چه قسم از جیره و مواجب سرباز بخورند که صدای آنها بیرون نیاید و همیشه مراقب بودند مثلا سرباز درمیان چادرش میگفت که چه قدر این ماه ازجیره باقی مانده بمحض اینکه حرف بسرتیپ میرسید سراغ کند تاآن سرباز را مشخص کند ببرد تازیانه بزند این خیلی کار پرزوری است که زبان دو هزار

نفررا بخواهی ببندی که اینها حرف نزنند و باین خیالها نیفتند خیلی اوقات باید صرف کرد سر کردهای مازیاده از این در قوه نداشتند در سر خدمت در سر حد دشمن مقابل انگلیس در یك ماه نصف جیره را بخوری ونصف بدهی و سرباز قادر بر حرف زدن نباشد کار سردار و سر کرده ما این بود هر گاه گاهی ازاوقات فکری میکردند که مـــا آمده‌ایم دعوابا انگلیس بکنیم وآنگهی درلب آب اگرچنانچه او ما را از لب آب شکست بدهد ماچکار کنیم یك جـا یـی از خشکی درست کنیم بری خـودمان وقتی کـه لـب آب نتوانستیم بمانیم برویم آنجـا .

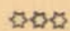
این فکری رانکردند وباین خیال نیافتادند تا وقتی که جنك شد واین قسم شد دیگراین مطلب هم لازم است که نوشته شود تابرهمه واضح شود که چقدربی غیرتی کردند درهمان روز دعوابعدازآنکه شکست شد وآنها خاطر جمع شدند بنا کردند سوار یا پیاده کردن از کشتی بقدر سیصدنفر سوارویك فوج سرباز پیاده کردند یا کمتر یازیادتر همینقدرها بودچرا که زیاده‌ازاین مجال نبود ونشدنتوانستند زیاده‌ازاین پیـــاده کنندتوپ هم نتوانستند آنروز بیرون بیاورند .

هر گاه‌این بی‌غیرتهاخودرانباخته بودند ازهمانجا که شب بودند پانصدنفر سرباز ودویست نفرسوار بایلغار بر گشته بودند بجرأت قسم میتوانم بخورم آنچه که بیرون آمده‌بودند اگردوهزار نفربود خوب بودسه‌هزار نفربودند خوب‌بود هرچه بودندهمه‌راقتل‌و اسیرمیکردند

باز برمیگشتند می آمدند وحال آنکه اگر چنانچه هیچ ابدا ازمحمره یعنی از همان اردوی نـواب و الا حرکـت نکرده بـودند انگلیس بیرون نمی آمد اگر هم بیرون میآمدند بآن قسم بیرون می آمدند که نوشته شده است در همان کوت فیلی سنگر میساختند تا بعد از آن بمرور تمام قشونشان را بخشکی بیرون بیاورند توپ بیرون بیاورند استعدادی در خشکی بهم بزنند آیا بتوانند دعوا کنند یا خیر و این را هم باز بجرأت مینویسم که آنها بهمینقدر ممنون بودند کـه نتوانند در خشکی جـلو قشون بند بشوند و اورا هـم باطمینان توپ دریایی که پشتشان بـآب باشد در آنجا سنگر مـی بستند نقلی نبـود اقلا دست بردی زده شود و تلافی کرده بودند .

این درصورتی میشد که سردار و سرکرده خودرا نباخته باشند اما بعد از آنکه سردار و سرکرده خود را ببازند بیدق را بخوابانند دیگرچه جای این حرفها اگر دویست سیصد نفر هم سوار بود بازاین کاررا میکردند اما سواردر اردوی ماوجود عنقا واکسیر داشت خلاف دیگر سردار وسرکرده اینا ست که چرا باید دراین وقت تفاق نداشته باشند دیدند سردار نفر بنفر آنها هرچه حرف بزنند نمی شنوند میبایست تفاق کنند بروند خدمت نواب والا عرض کنند که مصلحت نیست لب آب سنگر بسازیم بعد از آنکه از آنها قبول نمیفرمود متفقاً عرض کنند باید اردوی ما دور از آب باشد وسنگر داشته باشد برای اینکه آنها شریك نشوند دوسنگر با چهاراعراده توپ لب آب میگزاریم که آنها

خیال نکنند محمره راما خالی کرده ایم باقی قشون در آنجا باتوپخانه وقورخانه وذخیره در آنجاهستند اگر دعوا شد توانستیم دعوا کنیم میکنیم نتوانستیم سنگرهادا خراب میکنیم میرویم اردو آنوقت انگلیس بیاید در خشکی باهم دعوامیکنیم صلاح اینست ونوشته میدهیم اگرعیب و نقصی وارد آمد جواب اولیاء دولت را بدهیم یا اینکه شما منظور دارید اردو بهمین حالت باشد مختارید نوشته بدهید که اگر نقصی وارد آمد جواب اولیاء دولت را بدهید تا اگر از ما بپرسند سندی داشته باشیم بدهیم تا امروز اگر ازآنها کسی احـوال بپرسد جوابی داشته باشند باری اگر زیاده ازاین بنویسم طول میانجامد درست نیست همین قدر کفایت میکند مطلب مفهوم میگردد .



پیمان : این یادداشتها را که چاپ کردیم آنچه می توانستیم دقت بکار بردیم که غلطی درچاپ روی ندهد. ولی خود عبارتها در بسیار جا نارساست ومی توان پی برد که کلمه ای یا کلمه هایی افتاده دارد . این را می نویسیم تا خوانند گان نه پندارند درچاپ غلط روی داده ویا تصرفی بکار رفته درسراسر کتاب تنها تصرفی که ما کردیم اینست که درصفحه ۷۳۷ در دو یا سه جا دشنامهایی بوده ما آنهارا اندخته وبجایشان نقطه گزارده ایم .

درصفحه های دیگر که نقطه گزارده شده دراصل کتاب سفیدی بوده اما نشان (؟) دربرخی جا علامت آنست که کلمه درست خوانده نشده.

این کتاب گذشته از آنکه یك سند تاریخی است چگونگی کارهای آن زمان راهم نشان میدهد. اینست امیدواریم خوانند گان پیمان ازاین کار

ما خرسندی خواهندداشت .

این راهم بگوییم که جنك محمره روز پنجشنبه آغازشداینکه یاور فراهانی روزجمعه مینویسد لغزش است . تاریخ پانصدساله خوزستان دیده شود .

تاریخچه‌ای از یفرمخان

درایران کمتر کسی نام یفرمخان نشنیده ، و کسانیکه تاریخ مشروطه ایران را میدانند ازاندازه‌ارزش کارهای او آگاهند.

این زاده‌ارمنستان‌در آن‌جنبش‌ازمیان آزادیخواهان‌سر برافراشت ودلیری وشایستگی بسیار ازخود نشان‌داد ویکی ازسرداران‌بنام‌جنبش گردید وسر انجام در آن راه کشه شد .

ازاین‌مرد درتاریخ‌مشروطه‌دربسیارجاها نام برده‌شده وکارهایش نوشته گردیده . ولی بجا بود که تاریخچه جدایی ازاودردست باشد. این تاریخچه که‌دراینجابچاپ میرسد یکی ازارمینهای‌تهران ،چندسال پیش نوشته وبنزدآقای کسروی‌آورده‌وچنین پیداست که آنراازارمنی ترجمه کرده .

چنانکه خوانندگان هم خواهند دید شیوهٔ نویسندگی آن ناشیانه است . با این حال ماآنراعوض‌نکرده بهتر دانستیم که‌چنانکه بود بچاپ‌رسانیم .تنهادربرخی‌جاها که معنی نافهمیدنی بوده اندك‌دستی برده شده است .

نکته ای که باید یاد کرد آنست کـه این تاریخچه نا انجـام مانده وتا پایان زندگانی یفرمخان نـرسیده . بلکـه باید گفت بخش بزرگی از کارهای تاریخی او از این تاریخچه بیرون افتاده . دانسته نیست خود نویسنده نخست بپایان نـرسانیدیـا تـرجمه کننده بفارسی.
بهـر حـال مـا از بـرادران ارمنی خود چشم داریـم کـه دربـاره درست گـرداندن و بـانجام رسانیدن این تاریخچه بمایاوری کنند .

تهران ۱۳۲۶ دفتر پرچم

***

بمباردمان مجلس شورای ملی ازطرف محمد علی میرزا تأثیرات عمیق وسرنوشتی (Fatal) بجنبش مشروطیت ایران بخشید.
ظاهراً مقصودنقشه کشی اجراشدوضربت به نتیجه مطلوبی رسید یعنی جنبش انقلابی خاموش واقتدار مستبدی صاحب مطلق وضعیت شد. انجمن ها که کانون انقلاب محسوب میشدند بسته شدند . پیشوایان مشروطه خواهـان یـادستگیریـاپنهان شدندویافرار کردند واغلب از طرفداران مشروطه دروحشت و اضطراب افتاده خودشان را جمع کرده کنار گیری کردند :
نسیم سنگین وخفه کننده تمام کشوررا ازطرفی بطـرف دیگر فرا گرفت ولی درزیر پرده این سکوت ظاهری ودرتحت هراس خوفناك برای مشروطیت روش جدیدی تولید میشد ، یك روش که عملیتر از سابق بود . نقشه های انقلابی کشیده میشد ، فعالیت مخفی تأسیس و برای کارهای آتیه افکاروزمینه می گردید . این فعالیت بیشتر درولایات بوجود می آمد تا پایتخت که ساکت مانده بود.
یك نکته قـابل تـوجه که باید درنظر داشت اینست که جنبش مشروطیت ایران چون انقلاب ملل دیگر اگر چـه درمرکزشروع شد ولی ازچشمه های ولایات آب میخورد . بیش ازهمه نمایندگان و پیشوایان ولایات بودند که آتش انقلاب را روشن نگاه میداشتند .
اینها بودند که جدوجهد بافزدن قوه مشـروطیت می نمودند و

ونگاهبان مشروطه میشدند.

اینهانیزدرنوبه‌خودتکیه‌بقوای مشروطه طلبان ولایات‌میکردند.

درولایات هم مخصوصاً قسمت شمال یعنی آذربایجان و گیلان درردیف اول جا گرفته‌بافعالیت خودباهم جنبش راتکمیل‌می کردند.

دراین دونقطه بود که نقشه های انقلابی تهیه می‌شد وازاینجاها بود که درخواستهای اصلاحی را دیکال بلند می‌شد.

دراینجاها بود که فرقه‌هاتأسیس‌وشعبه های آنها درنقاط‌مختلف کشورپخش‌می‌شدند.

درمسئله تأسیش شعبه فرقه اولین قدم در گیلان مشاهده‌شد. دررشت بود که شعبه های تشکیلات تبریز باتـأسیسات مستقل پدیـد می آمدند.

درهمین کمیته های مختلف که‌اغلب‌از آنهامحلی‌بودنددوفرقه‌بود که شعبه های متعدد درتمام نقاط کشور داشت.

اینها فرقه‌دموکرات وفرقه‌داشنا کیسون بودند. قویترین‌فرقهٔ که درمحیط ارامنه دنیا دارای شعبه های بیشمار ونفوز بزرگی‌بود با باکمال میل وبدون شرط جنبش مشروطه ایران را استقبال کـرده مساعدت خودرا ازهرحیث ارائه داد.

یك‌فرقه که‌تقریباً ۲۰سال‌باتجربه های‌انقلابی‌طی کرده واعضاء ماهر قادروفدا کارداشت‌خدمات‌بزرگی به‌مشروطه‌ایران کرد که‌هیچوقت نباید فراموش کرد.

در مرحله اول که‌در زیر پرده‌کار میکرد کوشش میکـرد کـه تشکیلات داخلی را بروی پایه های استواری بر قرار گرداند وروح انقلاب را زنده‌نگاهداردودرمرحله دوم برای مقاومت‌قوه‌های‌استبدادی وسیله مناسبی تهیه میکرد.

کمیته های داشنا کسیون که تقریباً درتمام نقـاط کشـوروجود داشتند بموجب برنامه فرقه خود رفتار کرده در جنبشی که مقصود از آن بدست آوردن‌آزادی بود شرکت کرده ازاقدام برهایی ملت‌برادر وهمحال ازظلمت استبداد خودداری‌نمی‌نمود.

ولی فعالیت واقعی وعملی دانشا کسیون ازآن موقع شروع شد که‌مجمع عمومی‌فرقه بعد از اصغاعرا پورتها که نماینده‌شعبه‌مرکزی ایران داده بود وبعد از مطالعات و ملاحظات راجع بجنبش مشروطه ایران رأی بشرکت واقعی وعملی در این جنبش داد.

مجمع عمومی این فرقه تشکیل ازنمایندگان تمام کمیته‌ها و شعبه‌های فرقه میشود و کمیتهٔ‌های این فرقه درتمـام کشور های‌دنیا که ارامنه مسکن دارند وجوددارد.

بنا براین مجمع‌عمومی این فرقه‌مثل افکارعمومی ارامنه تمام دنیا محسوب‌می‌شود.

ازاین تاریخ فعالیت این فرقه قوی ترشده‌نتیجه خوبی بخشید. بعد ازاین تصمیم کمیته‌های‌واعضاء داشنا کسیون خواه‌درایران خواه درخارجه حاضر وآماده داخل‌کارشدند وبرای پیشرفت مشروطه

جدیت نمایانی کردند .

پیشوایان ورؤساء ومجاهدین‌هریکی تکلیف‌خودراانجام‌میداد.

(رستم) که اولین پیشوا ومؤسس آن‌فرقه بودونفوذعمیق درفرقه ودر محوطه تمام ارامنه داشت که از طـرف رفقاء خود واقعاً پرستیده میشد چون تمام عمر خود را جهت پیشرفت مقاصد فرقه صرف کرده بود عازم ایران شد درطهران و گیلان و آذربایجان گردش کرد.

مقصود او این‌بـود که اولا گفتگویی با مقامات لازمه کند که برای مقاومت وجلو گیری‌ازمستبدین جبهه واحد ومشترکی انتخاب شود وثانیاً سرکشی به کمیته‌های فرقه و داوطلبان آن‌بکند .

درموقع بلوای تبریز او همیشه پهلوی ستار خان بود . وچون سردار ملی تجربه اندوزی وذهن وفکر وسیع ونفوذوفداکاری (رستم) را خوب فهمیده بود بنا براین او راخیلی دوست میداشت و برای هر اقدامی با (رستم)مشورت میکرد .

یك‌عده نسبتاً زیادی از داوطلبان ارامنه مسلح شده از قفقاز از سرحد روسیه با زحمات زیاد جان خود را بخطر انداخته وارد تبریز میشدند و بدستور (رستم) بخطرناکترین نقاط جنك فرستاده‌میشدند.

جـوانهای قهرمان تحصیل کرده صاحب زن وبچه صاحب شغل ومکنت‌تمام اینهاراجا گذاشته بتبریز میآمدندبرای شرکت در جنبش آزادیخواهی وبرای آنکه درتحت اوامر (رستم) بجنگندو کار کنند.

برای اثبات فداکاریهای داوطلبان ارامنه که‌بآذربایجان آمـده

بودند کافی است اگرذکر اظهار قـدردانی راکه ستارخـان می‌کرد خاطرنشان کنیم .

ستارخان همیشه تمجید میکرد و میگفت : « اگر ۲۰۰ نفراز این دغاهای داشناکسیون میداشتم توپ‌هارا برداشته تا «پطر» یـك سره میرفتم » (۱) ستارخان بی‌نهایت اطمینان به (رستم) وبه‌داوطلبان ارامنه داشت و باو واضح بود که در هرجنگی که اینها بـروند همیشه فاتح برمیگردند این‌بود که در موقع باریك همیشه‌روبه «رستم» کرده میگفت : « دغاهاتان بفلانمحل بفرست » .

خود رستم هم شیمیست‌ماهر بود یك کارخانه بمبسازی درتبریز تأسیس وتوسط چندین نفر شب‌وروز بمبهای اقسام مختلف میساخت‌و مستبدین رادرخوف ووحشت میانداخت .

یفرمخان هم که عضوداشناکسیون بود نماینده کمیته گیلان آن فرقه وسرکرده آن صفحات بوده است .

یفرم در گنجه متولد شده و خیلی کم تحصیل کرده بود طبیعت ناراحت وجسور او نگذاشته بود که تحصیل خودرا باتمام رساند .

باداشتن روح‌انقلابی از کوچکی میل بعملیات جنگجوئی‌داشت و در ۱۸ سالـگـی داخل یك دسته انقـلابـی شد کـه سرکرده آن « کوکونیان » محصل دانشکده پطرز بورگ‌بود .

---

(۱) «دغا» بزبان ارمنی بمعنی‌پسراست . چون‌داشناکسیونهابهم دیگر دغا می‌گفتند ستارخان هم بآنها دغا می گفت.

این دسته مسلح خیال داخل شدن به ترکیه داشت ولی در سرحد ازطرف قوای روس محاصره ودستگیر و رئیس آن با ۲۵ نفر رفقای خود به سیبری فرستاده شد . در آن صفحات یخ بسته وسر دیفرم تمام زحمت های اعمال شاقه رامیچشید تابالاخره باسه نفر رفیق خود تصمیم گرفت کهفرار کند ونایل بمقصود خود شدند ولی ماههای طولانی در راههای خطرناك بارنج ومشقت وزحمات بزرك تصادف کردند تا بعد از چندماه وارد ایران شدند وبه آذربایجان آمدند . نقاط فعالیت ابتدایی یفرم قرجه داغ وخوی وسلماس وتبریز بود .

در آن نقاط داوطلب فرقهٔ بود ودرهمان موقع معلمی هم میکرد بعد بقزوین حرکت و داخل کار ساختمان شوسه رشت وقزوین شد و بالاخره اقامتگاه خود را رشت قرار داده یك کوره آجر پزی تأسیس کرد ودرضمن آن بتکالیف اجتماعی خود هم میپرداخت .

لازم بتذکر نیست که یفرم دررشت اغلب اوقات خودرا بکار های عمومی صرف میکرد و کارهای کمیته رادرآنجا انجام میداد .

درموقع جنبش مشروطه اوهم بجوش آمده داخل عملیات شد . تبلیغ میکرد ، تشکیلات بوجودمیآورد ، تقاضای فعالیت واقعی وعملی وجدی میکرد . یفرم طرفدار عملیات افراطی بود وپیشنهاد میکرد که تمام وسایل برای سرنگون کردن استبداد غنیمت شمرده شود و با ضربتهای پی درپی و مستقیم استبداد دراضطراب انداخته گردد .

یفرم از طرف کمیته داشناکسیون نماینده در کمیته «ستار» بود

این کمیته پیشوای انقلابیون رشت بشمار میرفت .

جنگهای آذربایجان و مقاومت قهرمانانه تبریز یفرم را خیلی بجوش میآورد ولاینقطع پیشنهاد میکرد که بیك اقدامی برای کمك به تبریز پرداخته شود .

نقشه هامیکشید وفکرهامیکرد بعقیده اودراین موقع که تبریز جنك « آزادی یا مرك » میکرد برای تشکیلات و اعضای مشروطه خواهان هیچ کجا ساکت نشستن سزاوارنبود بنابراین پیشنهادمیکرد که باید اقدامی کرد ونگذاشت که استبداد تمام توجه خود را بیکسو گردانیده و تمام قوه خودرا بیك طرف بفرستد و مغلوبش کند .

بعداز سعی وجدیت وحاضر کردن یك عده و بعداز تهیه مقدمات بالاخره موفق به تشکیل یك دسته مجاهدین گردید که هر چه کم عده ولی جسورو آماده بفدا کاری بودند .

دسته کوچکی هم پسران حاجی وکیل دوبرادر میرزا کریم خان ومعزالسلطان داشتند اینها مخصوصا بقفقاز رفته چند نفر گرجی همراه خود برشت آورده وبخرج خودآنها رانگاه میداشتند .

دراوایل فوریه ۱۹۰۹ یك روز حاکم گیلان آقابالاخان سردار بعادت معمول خود میهمانی تهیه کرده دوستان خودرابه باغ «مدیریه» دعوت کرده بود .

میرزا کریم خان ومعزالسلطان خود سرانه یك نقشه میکشند و وبادسته گرجی های خودحمله بباغ کرده آقا بالاخان سردار را بقتل

میرسانند همانکه این‌خبر به شهر رسید فوراًیفرم با دسته خـود حمله باداره حکومتی کرد .

بعدازآن زدوخورد مختصر اداره راتصرف کرده آتش‌زد . ایـن موقع آن دوبرادر باگرجی‌ها ودسته‌خود رسیده‌داخل جنك‌شدند . در این زدوخورد یك‌مجاهد ارمنی ویك گرجی کشته گردیدند .

باتصرف اداره‌حکومتی شهر رشت تمام‌بتصرف انقلابیون آمد .

مشروطه‌طلبان معزالسلطان‌را حاکم موقتی انتخاب و محافظت شهررا بعهده‌یفرم و مجاهدین او گـزاردند .

ولی برای آنکه مسئله‌عمومیت پیدا کند وتمام‌طبقه ملت‌شریك کارباشند یفرم‌با آگاهی کمیته داشنا کثیون مجمع عمومی‌در مدرسه تشکیل و یك هیئت حربیه انتخاب کرد که مسئولیت حفاظت شهر را عهده‌دار شود .

دراین موقع‌سپهدار که بحکم‌دولت بصوب تبریز حرکت ودر محاصره تبریزشرکت کرده ولی‌چون‌مابین عین‌الدوله که‌فرمانده کل ووالی آذربایجان‌بودواونزاع‌افتاده وسپهدارقهر کرده‌بودواز راه‌آستارا میخواست به‌املاك خوددرتنکابن‌برود وبه رشت‌رسیده بود(۱) انقلابیون موقع راغنیمت شمرده‌تصمیم گرفتنداورا دررشت نگاه داشته حـاکم کنند وباین مقصود نماینده نزد ایشان فرستادند .

---

(۱) دراینجااشتباه‌رخداده . برای‌حقیقت جلدسوم تاریخ هجده ساله دیده شود .

سپهدار مجبورشد پیشنهاد را قبول کند و در رشت بماند و اسم حکومت‌هم دریافت‌دارد .

لازم‌به ذکر نیست که بعداز این موفقیت عده زیادی داخل دسته یفرم‌شدند ازرشت‌ازانزلی‌وغیره‌وداوطلبان قفقازهم وارددرشت گردیدند اغلب این‌داوطلبان سرباز و صاحب منصب ارامنه بودند که در قشون روس خدمت کرده بودندویا مجاهدینی بودنـد که‌کار آزموده و در جنگها تجربه‌ها تحصیل کرده بودند در ضمن چند نفـر هـم گرجی و تـا تـار بودند .

بعدازتشکیلات‌حکومت‌داخلی‌وبرقرار کردن‌حفاظت شهررشت یفرم‌مثل‌یك‌جنگی‌هوشیاراول‌دورواطرافرا جستجو کرد‌بعدیك‌دسته پیش قراول‌به‌رودبارفرستاد . این دسته دررودبـارسنگرها‌تهیه کرده‌ومنتظر یفرم شدند.بزودی‌یفرم‌هم‌بعدازآنکه‌ازسپهدار واولیاء امور قول گرفت که‌بزودی‌قوه‌برای‌اوفرستند‌بادسته کوچك‌خود‌عازم‌رودبارشد .

سه‌روز درآنجا اطراف را ملاحظه می کرد و سنگر ها را معین می‌نمود وچون اطمینان حاصل کرد که ازطرف دولت‌اقدامی نمی‌شود تصمیم‌به‌پیشرفت گرفت و حرکت کرده وارد منجیل شده سنگر عمده آنجا رابه‌تصرف آورد .

تقریباًیك‌ماه‌بیخوددرمنجیل‌منتظرقوه کمکی‌ازرشت‌بود.همچنان منتظربود که‌قوه‌دولتی حمله‌بکند ولی انتظار بیجا .

بعقیده‌یفرم‌منجیل جای مناسبی‌بود که ممکن بود باقوه کمی

مقاومت دربرابر اردوی دولتی کرد و مغلوبش کرد .

ولی‌تصور میرود که دولت‌هم این‌نکته‌را فهمیده اثری از وجود خود نشان‌نمیداد درحالیکه جدوجهد او این بود که جنبش جدید را درهمان آغازخود خاموش گرداندوبرای این‌مقصود اردویی‌ازسربازان وسواران مختلف توسط رؤسای طایفه ها تهیه میکرد .

ازجمله یکی ازآنها غیاث نظام‌قزوینی مشهور بود .

بحکم‌دولت غیاث‌نظام تهیه قشون کرده باسرکردگی پسر خود به‌مقابل یفرم فرستاد . قشون وارد (یوز باشی چایی) شده اردوزد و مقدمه لشکرحمله به‌متمردین کردند .

باوصول‌این‌خبریفرم تصمیم گرفت که اوزودتر ازدولتیان باقدام پردازد وباچهل‌نفر مجاهد دلیر حرکت کرده وارد (ملادره) شده با تلفن با (یوزباشی‌چائی) حرفزده اطلاع‌پیدا کرد که‌پسر غیاث‌نظام سواران خودرا دریك کاروانسرا مرکزیت داده و برای‌حفاظت‌سر پل قراول گذاشته‌است.

بعداز تحصیل‌این اخباریفرم بدون معطلی فوراً به (یوز باشی چایی) با تاخت حرکت میکند .

باید گفت که علت‌عمده موفقیتهای یفرم در جنگهایش تندروی وعجله وعملیات بدون فوت‌دقیقه‌او بودواگر خصایص‌جسوری‌و دلیری و گرفتن تصمیم های‌قطعی‌و اجرای‌آنها را هم اضافه به‌تند روی کنیم خواهیم فهمید که‌جهت‌پیشرفتهای‌یفرم‌چه‌بود که‌باعده‌قلیلی مجاهدین

خود حمله به‌قشونهای بزرگی می کرد و آنها رابه خوف و وحشت میانداخت ودراندك‌زمانی فرارشان داده خودفاتح می‌شد .

اواین روش‌را از اولین مرحله اتخاذ کرده بود در رشت اداره حکومتی را بهمین‌روش تصرف کرد .

در یوزباشی چائی نیز در باره غیاث نظام‌همان‌روش رابکاربرد.

زیراتمام شب‌راراه پیموده‌نصف شب وارد (یوزباشی‌چایی) شده ومثل طوفان‌حمله‌بکاروانسرا کرده محاصره‌اش نمود.یفرم به سر کرده سواران اول تکلیف تسلیم کرد .

ولی‌سواران اعتنانمودند و آنوقت یفرم امر حمله داد که بعد اززدوخورد مختصری سه‌نفر ازبزرگان کشته شدسواران بی صاحب ماندند وازتاریکی‌شب استفاده کرده فرار نمودند و متفرق شدند چند جسد و چنداسب ومواد جنگی‌جا گزاردند .

باین وسیله‌بااقدام سریع یفرم‌بکنار گردانیدن سداولی ازسرراه خودموفق شده‌برای پیشرفت‌آتیه خود راهی باز کرد .

صبح‌زود دهقانان نزدفاتحین حاضرشده درددل‌خود وتاخت‌و تاز وظلم‌های سواران که به‌آن بدبختان کرده بودند تفصیلا توضیح دادند در یکی‌از اصطبلها چندنفر زندانی‌زنجیر کرده پیداشدند که خلاصی یافتند ازقزوین ازطرف دولت برای‌جبران این شکست که با همه کوچکی نتیجه مهمی دربرداشت وبرای‌جنگهای‌آینده تأثیرات‌قطعی

توانستی کرد قشون منظمی بمقابل یفرم فرستاده شد .

ازروی خبرهایی که می‌رسید یفرم دانست که این اردو تشکیل شده ازسربازان وسواران شاهسون خیلی قوی است و بااین حال با پنجاه یاشصت نفر آن هم در (یوزباشی چایی) مقاومت خیلی مشکل خواهد بود وبه‌این جهت بر اثر اقتضای موقعیت از یوزباشی چائی عقب نشینی کرده به منجیل برگشت اقامت او در یوز باشی چائی بیش از چند روز نبود .

ولی این عقب نشینی طوری به عمل آمد که تصور میرفت یفرم آمده بودپسرغیاث نظام‌را تنبیه‌و سرکوبی کند و برگردد .

یفرم چندی بماندن دراینمحل مجبورشد . زیراقوه‌و موادجنگی لازمه که میبایست از رشت برسد نرسیده بود . سپهدار همیشه تعلل می کرد ونمی فرستاد .

یفرم ناچارشدتصمیم بگیرد که خودبجدو جهدپردازد و در نتیجه اولا بشماره مجاهدین خودافزوده وثانیاوسایل فراهم آورد که برای جنك های طولانی توانا باشد . روبهمرفته نفرات او تابه ۶۰ نفرمیرسد ونسبتاً مهمات جنگی کافی هم بدست آورده بود .

این قوه را برای اجرای نقشه جسورانه خودکافی شمرده تصمیم گرفت ازراه غیر مستقیم پشت قشون دولتی را گرفته باحمله غیرمنتظره قزوین را به تصرف بیاورد .

برای اجرای این نقشه ۲۵ نفربمحافظت سنگرهادرمحل گذاشته خودش با ۳

نفر مجاهدین ارامنه(دونفرازآنها گرجی بودند)به ده(خرزان) که ۳۰ کیلو متر ازقزوین دوربودحرکت کرد .

ولی بلندی ده وسردی فوق العاده هوا وفزونی برف وبسته بودن راهها اجازه پیشرفت نمیداد ویفرم بماندن چندروز در(خرزان)مجبور شد در آن ضمن اطلاع بیدا کرد که قدری دورتر از (خرزان) در۲۰ کیلومتری قزوین در ده «نکی» ۳۰۰ نفر سرباز وشاهسون جمع شده‌اند.

چون دانسته بود که سواران از وجود او ونفراتش در(خرزان) اطلاع دارند مراسله بسرکرده آنها نوشت که عبارت آن مخلوط از دوستی وتهدیدبوده .

درمراسله ذکرمی کرد که او برضد دولت استبدادی و وضعیت استبدادی میجنگد وهیچ عدوات باآن سرکرده وامثال او نداردبلکه همه آنها را برادرخود محسوب می‌دارد . بنابراین هیچ سزاوارنمیبیند که مابین برادران جنك وجدال واقع شود .

درآخرمراسله اطلاع میداد که چون خود تصمیم گرفته بقزوین برود وآنجا را تصرف کند بیخوداست کهایشان جلواورا بگیرندچون برای اجرای تصمیم درجلوی خودوهر کس هرچیزی باشدسرنگون کرده حرکت خواهد کرد بنا براین توصیه می‌نمود که آنها خود را ازخطر خلاص کرده ازراه دور شوند .

درجواب این مراسله سرکرده قشون جواب داد که اونوکر صمیمی دولت است واحکام دولت را باید انجام دهد وبنابراین ناچار

است درجای خود جلوگیری از متمردین کند درضمن اضافه کرد که که تازنده است مقاومت کرده ازجای خودتکان نخواهد خورد .

یفرم نامه دومی باونوشت که باز جواب منفی رسید .

درجواب نامه‌سوم آنسر کرده عصبانی شده کاغذ را پاره‌پاره کرد وبه قاصد شفاهاً گفت :

«بروبگو باتمام قوه خود بیاید من ۳۰۰ نفرقشون ویك‌توپ‌دارم آن با قوه چند نفری خود چه میتواند بکند بروبگوبیاید » .

این حرکت سر کرده اثرسختی به یفرم کرد که بسیارعصبانی شده فرمان حرکت فوری داد .

۳۵ بزودی حاضروآماده حرکت گردید که همانکه به «نکی» رسیدند حمله کردند.طرف مقابل هم خوب مقاومت کرد . ولی‌درجلو حمله دلیرانه مجاهدین سواران تاب ایستادگی نداشتند ومغلوب‌شده عقب نشینی اختیار کردند وسنگرهای اولی خود را ازدست داد ندبعد ازآن سنگرها را یکی‌یکی تخلیه کرده داخل‌ده گردیدند .

درموقع ورودبه ده اسب یفرم گلوله خورد و خودش هم ازپهلو مختصر زخمی برداشت . ولی اعتنابه این چیزها نکرده مثل برق به ده حمله‌ورشد تمام‌سنگرهای‌دشمن‌را گرفت سواران‌درمسجد جمع‌شده بمقاومت سختی پرداختند .

دراینجابمب کمك‌خوبی بمجاهدین کرد که‌چون‌چند تا پرتاب کردنددشمن راپراکنده مسجد را بتصرف آوردند .

سواران متفرق‌شده به دهات اطراف فرار کردند وخیلی‌مهمات جنگی بجا گذاردند.یفرم تعقیب آنهانکرد . زیرا که شب نزدیك بود دراین جنك ازسواران چندین ده نفر کشته شدند .

بمبها وده‌تیرهاکار خود کرده بودند .

مجاهدین هیچ کشته ندادند فقط اسب یفرم وچند اسب دیگر گلوله خوردند .

تأخیر ورود قوه کمکی ازرشت وکمی قوه (که ۳۵ نفر بیشتر نبودند) ازیك طرف ووضعیت خطرناك ده «نکی» ازطرف دیگریفرم را مجبور کرد که‌این ده را ول کرده به «خرزان »بر گردد ونیزازفتح خوبه‌رشت‌وبه‌سپهدار اطلاع داد .

باید گفت که موفقیت انقلابیون‌درهمه جامردم‌را بجوش‌میآورد بخصوص در گیلان . ولی این هم باید گفت که دررشت‌سعی لازم‌نمی‌کردند که دسته‌های جدید داوطلبان تشکیل‌داده وبجبهه جنك‌فرستند درمقامات عالی‌مخصوصا دررفتار سپهدار دودلی مشاهده میشد .

تصور میرفت که اومیخواهد اسبابی فراهم‌بیآورد که خودش‌را ازآنوضعیت که‌نامناسب مـی‌شمرد خلاص گرداند . بلکه سوء ظن می‌رفت که‌اوباطناً برضد جنبش مشروطه باشد .

بااینحال اگرچه دیرهم‌بود دسته‌های داو طلب تشکیل میشدند یکی‌از دسته‌ها دسته‌منتصرالدوله بود که‌با۱۰۰ نفر بجبهه جنك‌حرکت کرده راه « پاچنار » رانگاه میداشت .

دولت هم بیکار نبود . او هم قوه خود را بر قرار میکـرد و تشکیلات میداد .

عده بزرگی ازقشون درقزوین تمرکـز داده شده بـود . دسته عقبی در یك نقطه مابین راه قزوین و همدان وپیش قراولان آنها هم درپل « آمبو » قرار گرفته بودند .

درمقابل این پیش قراولان یفرم بمانوری برخاست بدین ترتیب که با ۲۵ نفر بطرف پل حـرکت کـرد . قشون دولتـی بتصور آنکه مجاهدین خیال حمله دارند پل را ول کرده بصوب قزوین فرار کرد که یفرم پل را تصرف کرد .

ولی چون احتیاج بنگاه داشتن آن نبود دو بـاره بـه « خرزان » باز گردید .

درراه پسر کوچك غیاث نظام که بامادر خود ازده فرار کرده به قزوین میرفت دستگیرش کرد .

روزدیگر یفرم بامجاهدین خودنقل مکان بده « آقابابا » کـه تقریبا در ۲۰ کیلو متری قزوین بود کرده به تهیه حمله قـزویـن پـرداخت .

درموقع حرکت ازرشت ازطرف سپهدار و کمیته قول به یفرم داده شده بود که بزودی قوه که ازهرحیث آماده وحاضر باشد تشکیل و بکمك او فرستاده خواهد شد تاوسایل فراهم آورده هرچه زودتر بطهران حرکت کند .

ولی برخلاف آن وعده وبرخلاف تقاضاهای متعدد و سخت که از طرف یفرم می‌شد این کمك دیر کرد وسپهدار قول خود را انجام نداد و کمیته هم بهفرستادن داوطلب موفق نشدباین جهت که یفرم مجبور شد چند ماه در نقاط مختلف درنك کند .

بعد از دو ماه از حرکت یفرم دسته منتصر الدوله با ۱۰۰ نفر کمك آمدند بعد ازورود این دسته به (آقابابا) یفرم قوه خودرا کافی شمرده روزدوم باتلفن بحاکم قزوین وبسرکردگان سواران از قبیل غیاث نظام و مسیح خان ابلاغ که چون خیال دارد بقزوین بیاید بنابر این پیشنهاد میکند یااز شهرخارج و یاتسلیم شوند .

آنها سه روزمهلت خواستند . معلوم است که برای چـه ؟ یفـرم مقصوداینها رافهمیده باآنحال درخواستشان را قبول کرد .

روزدوم بهیفرم اطلاع رسید که سردار مظفرچهار عراده توپ بر داشته میل دارد باملاك خودبرود برای مجاهدین چهار توپ خیلی قابل توجه بود بنابراین تصمیم گرفتند جلوگیری کرده توپهارااز دستش بگیرند .

ساعت ۵ بعدازظهر یفرم با ۹۰ نفر حرکت کرد . ولی ایـن کوشش نتیجه نداشت . زیرا سردار مظفر ازراه عبور کرده نزدیك باملاك خودرسیده بود .

ازآن نقطه که مجاهدین رسیده بودند تا شهر سه کیلو متر بود یفرم تصمیم گرفت عوض عودت به آقابابا بطرف قزوین حرکت و حمله



کندو این طورهم کرده وبادسته‌خود بزودی‌نزدیك باغات شهر رسیده وچون هیچ کسی راازقراول یاسرباز درآنجانیافت و متحیرماندهمن سکوت وبی پروایی تااطراف خانه های بیرون دروازه ونزدیك دروازه حکمفرما بود .

ساعت ۸ عصریفرم بادسته خود بدون اشکال‌داخل شهر شد و وبه طرف اداره حکومتی جلورفت همانکه نزدیك اداره‌حکومتی‌شد تیراندازی کرده بصدای بلند فریاد زد : «زنده‌بادمشروطه» .

ازاین صدا کسانیکه درحکومتی بودند هراسان گردیده دست باسلحه خودبردند .

بموجب نقشه که‌قبلا تهیه‌شده بودهریك‌ده نفری از مجاهدین جایی راسنگر خود گرفته مشغول‌زدو خوردشدند ازاداره‌حکومتی واز قراولخانه های اطراف مقاومتی‌سخت‌میشد . قشون که درشهرتمرکز داده شده بود تقریباً ۱۲۰۰ نفربودند بنابر این وضعیت مجاهدین خیلی‌سخت و دشوار بود .

ولی مجاهدین موقعیت خودرافهمیده جهد دلیرانه میکردندومثل‌شیر میجنگیدند .

باوجود این باقوه‌قلیلی که‌داشتندشکستن درهای‌اداره‌حکومت غیرممکن‌بود . بدستوریفرم نفط‌آورده درهاراآتش زدند .وموفق به‌تصرف قسمت اول آن اداره شدند .

میخواستند داخل اداره بشوند که اطلاع رسید مسیح خان با

۲۵۰ نفر سوار شاهسون ازطرف دروازه قزین بشهر حمله کرده است یفرم فوراً ملتفت وضعیت خطرناك شده دانست اگربگذارد مسیح‌خان جلو بیاید مجاهدین مابین دوآتش‌خواهند افتاد بنابراین بمجاهدین دستورداد اداره حکومتی را محاصره نگاه دارند وخودش با هفت نفر به طرف خطردوید .

مسیح خان باسواران خود در یك‌کاروانسرا جمع شده بودند همانکه دسته کوچك رامشاهدمینمایندشروع نموده‌به‌تیراندازی‌پرداختند. دسته هفت‌نفری هم بنوبه خودجواب‌دادند دوساعت تمام این زدوخورد طول کشید وبالاخره مسیح خان باپسر خود تسلیم‌شدند .

مجاهدین سوار انرا خلع اسلحه کردند . و باین ترتیب برای منتصرالدوله‌راه بازشد . او با ۱۰۰ نفر و با توپ های خود وارد شهر گردید .

یفرم سواران‌تسلیم شده‌را تحت‌اختیار منتصرالدوله گذاشته خودش باداره حکومتی رهسپارشد .

اینجا جنك دوام داشت . یفرم دید موقع بکار انداختن بمب رسیده‌وچند تا پرتاب کرده سواران اداره حکومتی را دروحشت و خوف انداخت که‌دیگر تاب مقاومت نداشته تسلیم شدند .

تقریباً ۱۲۰۰ نفر بودند یفرم داخل اداره حکومتی شده‌آنجا را تصرف کرد ومتجاوز از ۲۰۰۰ تفنك ازهرقبیل (ورندل‌وفرانسه و۳ تیروغیره)بدست آورد .

بعدازبازرسی معلوم شد که حاکم ازآنجا فرار کرده دریك خانه مخفی شده است.دراین‌خانه‌تقریباً ۱۰۰ عددتفنك نیزبتصرف آوردند .

زدوخود قزوین ۱۵ ساعت طول کشیدازدسته یفرم دونفر ایرانی یك‌نفر ارمنی‌ویك‌نفر گرجی کشته‌شدند.ازطرف‌دیگر دولتی ها تقریباً ۴۰ نفر کشته شده وعده زیادی‌هم زخمی گردیده .

نباید تعجب کرد که‌مجاهدین که‌دسته کوچکی بودندبادهٔ‌مقابل عده خودجنك کرده مغلوبش ساختند .

چه باید درنظرداشته باشیم که این‌دسته اولا ازجان‌خود گذشته وبجان‌باختن درراه‌مقصود خودحاضربودندثانیاً دردست آنهایك وسیله دیگری بود که دشمن را درخوف ووحشت میانداخت و آن عبارت از ازبمب بود کهسواران تاآنروز ندیده بودند .

تصرف شهر قزوین را برشت و سپهدار اطلاع دادند . سپهدار فوراً امربچراغانی داد . خبر این فتح بشهرهای دیگر هم‌اطلاع‌داده شد. درتبریز باشوق ومسرت فوق‌العاده این خبر تلقی گردید

بعد ازتصرف قزوین انجمن را برقرار وحکومت شهر را بآن واگذار کردند

اشخاصی که تاآن‌موقع‌پنهان شده بودندبیرون آمدندواشخاصی که سوء رفتار کرده بودند به مجازات‌رسیدند . یکی ازاینهاغیاث‌نظام بود . پسر او درده یکنفر کشته بود .

ازطرف تشکیلات ارتشی یفرم تقاضای تحویل پسر مقصر باده

هزارتومان جریمه بصندوق مشروطه طلبان نمـود وبرای اجری این حکم ۲۴ ساعت مهلت داد .

غیاث نظام‌این تصمیم‌را شوخی پنداشت وهیچ اعتنانکرد . بعد از انقضاء ۲۴ ساعت غیاث نظام ازطرف مجاهدین کشته گردید .

به‌یفرم که‌درجلسه‌انجمن‌حضورداشت‌اطلاع دادند که ازقونسول روس خواهش کرده اند که بیاید منزل غیاث‌نظام را تحت پرچم روس قراربدهد .

یفرم بدون فوت وقت باچند نفر بمنزل غیاث نظام شتافت‌خانه را بتصرف درآورد وبزن وپسر غیاث نظام دستور داد که‌قونسول روس را قبول نکننددرضمن قول داد که دارایی واملاك وعنوان وشغل‌غیاث نظام را به پسرش واگذار نماید .

قونسول روس هم رسید ولی پسرغیاث نظام بموجب دستوریفرم رفتار نمـود وقونسـول مجبـورشد بر گردد . چندی بعد سپهدار و معزالسلطان باقوه خود واردقزوین شدند .

یفرم به‌تنظیم شهربانی پرداخته بآن نظم داد وسعی کرد که‌قوه مشروطه طلبان هرچه ممکن است زیادتر وپرزورتر باشد .

لازم بذ کر نیست که‌تصرف قزوین تأثیرعمیق بدولت ومخصوصاً بمحمدعلی میرزا کرد .

محمدعلیمیرزا درفکر نقشه کشی افتاد که‌تأثیر این‌فتح را کمتر گرداند و در ضمن باحیله این‌قوه خطرناك‌را که‌حالادرقزوین‌جمع

شده بودبرطرف سازد .

برای این مقصود یك‌دفعه‌دیگر هم فرمان‌برقراری وهمیشگی شدن مشروطه را اعلام داشت وموضوع این فرمان دولت رابسپهدار و ویفرم اطلاع‌داد .

درهمان موقع مخفیانه‌سپهدار را دعوت بطهران نمودباین‌معنی که با ۳۰۰ نفر سوارخود برای گفتگوی صلح به طهران برود و در ضمن اظهار امیدواری کرد که‌صلح انشاءالله برقرارمیشود وسپهدار در آن موقع حکومت یك‌قسمت‌عمده کشوررا عهده‌دارمیشود .

این‌پیشنهادراسپهدارخیلی‌پسند کرد ومیل داشت قبول کندواین خیلی طبیعی بود .زیرا سپهدار اولا طرفدار دولت وحاضربرای صلح بدون شرط بود .

ثانیاً رشوت حکومت خیلی دلپسند بود سپهدارخیلی میل‌داشت این پیشنهادراقبول نماید . ولی‌بعد مشاهده کرد که‌آشکاراً غیرممکن است برود ومیخواست مخفی بطهران برود .

چون یفرم‌ورفقای اوخیال سپهدار را فهمیدند قراول گذاشتند ومثل تحت الحفظ نگاهش میداشتند . محمد علیمیرزا از یك طرف پیشنهاد صلح کرده ازطرف دیگر قشون خودرا منظم وحاضر میکرد وازطهران بقزوین راه را محکم میکردو برای‌این مقصود قزاق وسوار بکرج وجلوتر میفرستاد وسر کرده‌های مشروطه طلبان که درقزوین جمع شده بودند اعتنا بموضوعهای برقراری مشروطه وپیشنهاد صلح

وغیره نکرده تهیه لوازمات برای پیشرفت بتهران میکردند .

برای اجرای این مقصود تصمیم گرفتند یفرم برشت بر گردد و مهمات جنگی بیاورد و سپهدار معزالسلطان و منتصرالدوله بکرج حرکت کنند .

این قوه حرکت کرده در (ینگی امام)منتظر یفرم شدند . بعد ازهشت روزیفرم بر گشت‌ودسته‌خودرا که درقزوین مانده‌بودندبرداشته همان شب بقوه سپهدار وغیرملحق شد .

درینگی امام مشاوره کردند یفرم پیشنهاد کرد که بدون‌معطلی بکرج حمله کنند ودر جستجومعلوم شد که پل کرج سنگربندی شده و۶۰۰ نفر قزاق با دو توپ صحرایی ودو اسلحه مسلسل در کرج قرارداده‌اند .

سپهدار ودیگران‌زودوخورد بااین‌قوۀپرزوررامقتضی‌نمیدیدند و این عمل را دیوانه واری‌می‌شماردند . یفرم اصرار کرد و بامداد روز دیگر ۲۰ نفر جلوفرستاد وخودش بعدازظهر با ۳۰ نفر حرکت بکرج کرد.

سر کرده قزاقهای کرج کاپیتان (بلازنوف) بود . یفرم ازراه با تلفون شوسه روس با ایشان گفتگو کردوباواطلاع داد که میل دارد بتهران برود و بنابراین توصیه مینماید که از پل کرج خارج شود و وسبب ریختن خون بیخود نشود .

(بلازنوف) درجواب‌وظیفه خود راخاطرنشان کرد واضافه نمود

کـه دولت اورا برای نگهداری پل کرج فرستاده وتکلیف اوهمانست که کسی را نگذارد که ازپل عبور کند .

اگر یفرم میل بتهران رفتن دارد می تواند از راه دیگر برود ولی اوفقط مواظب اجراءوظیفه خودودستورمافوق شده باحدی اجازه عبور ازپل نخواهدداد .

یفرم باحال عصبانی جواب داد اگر بشما حکم شده است کـه کسی نگذارید از پل عبور کنند بمن هم دستور داده شده که تمام مانع هارا خورد کرده به تهران وارد شوم ـ بااین جمله قطع گفتگو کرده بدسته خود امر بپیشرفت داد .

درپانزده کیلومتری کرج خبررسید که بیشترقراولان یعنی آن ۲۰ نفر باقزاقهادرزدوخورد هستند . یفرم روش خودرا تند کرده مثل طوفان حمله کرد .

این سرعت قزاقهارا دروحشت انداخت . فقط یکساعت مقاومت کردند و٤ نفر کشته داده فراراختیارنمودند. یفرم پل کرج را تصرف کرده فوراً بسپهداراطلاع داد .

اورابکرج دعوت نمود . بعد ازواردشدن سپهدارودیگران پیشنهاد می کردند که قزاقها تعقیب کرده شوند . ولی یفرم بچند دلیل آنرا نمی پذیرفت یکی بمناسبت نبودن وقت که شب نزدیك بود ودیگری خسته شدن مجاهدین .

سپس پیشنهاد کرد که حمله را برای فردا صبح بگزارند ولی

سپهدار درپیشنهاد خود اصرری میورزیده وبدون یفرم حرکت کرد . بعد ازرفتن آنها یفرم نتوانست بیشتر صبر کند و بـادسته خود بعقب آنهاروانه گردید.

درجلو کاروانسرای شاه آباد توپهاتیراندازی میکردند . سپهدار وغیره چون هیچ انتظار این طورمقاومت نداشتندمجبور شدندبطرف شرق بر گشته عقب نشینی کنند .

دراین حال یفرم واردشده با ۳۰ نفر خود یك حمله غیر منتظره کرده قزاقها راازسنگرهای خود خارج نمود . قـزاقها عقب نشینی کرده بره رهسپارشدند .

مجاهدین کار وانسرارا تصرف کردندو بـزودی مجاهدین که عقب نشسته بـودند بمیدان جنگ رسیدند وده را هـم بتصرف آوردند . نزدیك صبح قزاقها توپ را جا گذاشته ازده هم عقب تر رفتند .

مجاهدین باروش تند بتعقیب آنها پرداختند و ناگهان خود را بروی عده تازه نفس کـه از شهرفرستاده شده . وتقریبا ٤٠٠ نفـر میبودند یافتند .

یفرم دستور داد که چند نفر رفته توپی را که در موقع عقب نشینی برده بودند جلوبیارند این امر اجراشد ولی توپ فقط سه گلوله میداشت .

این کمی گلوله و زیادی قوه طرف مقابل تأثیرات خیلی بـدی بمجاهدین کرد که توپ راهم جاگذاشته عقب نشستند . یك قدر بـی

ترتیبی در اردوی مشروطه طلبان رخداد هر کسی بخیال خود و برای نجات خود عقب میرفت .

یفرم با چندنفر تنهاآمانده سعی می کردند که عقب نشینی خود را حفظ کنند بازدوخورد عقب‌می‌نشستند و خوشبختانه بموقع بکرج رسیدند چون آقایان میل‌داشتند کرج‌را هم‌ول کرده پل کرج‌را هم از دست بدهند یفرم بالحن خشن به‌سپهدار ملامت آغاز کرد که قدم اول عقب نشینی‌را او برداشته وعبرت بدی برای دیگران‌شده .

ولی‌اینها سودی نداد زیرا که ضربه بوضعیت روحی مجاهدین زده شده‌وقدری سست‌شده‌بودند .

این‌هم نبایدفراموش کرد که آن‌هنگام که‌اینها در کرج بودند منشیهای سفارت انگلیس و روس وارد کرج شده و بعنوان نماینده از طرف شاه‌تأیید کردند که‌شاه‌میل بصلح با مشروطه‌طلبان‌دارد‌بنابراین پیشنهاد متارکه جنك مینماید .

که‌زمینه‌برای صلح‌وامنیت حاضرشود. ولی‌یکی‌از آنهادرموقع حرکت مخفیانه گفت : « مقصود از این پیشنهاد فقط وسیله تأخیر و استفاده وقت است تاقشون روس برسد . »

بعد ازاین ضربت ماندن‌در کرج بی‌معنی‌بود و مجاهدین کرج را تخلیه کرده به‌یك‌ده نزدیك (حصارك) رفته آنجا اردوزدند .

در این‌ده تمام۱۵ روز برای ترتیب‌دادن اردوی خـود پرداخته منتظر پیشآمد و وقایع شدند پیشآمدهم برای مشروطه طلبان صورت

خوبی بخود میگرفت . بـاین معنی که یك اردوی ۲۰۰۰ نفری از بختیاریهای مشروطه طلب بسر کردگی سردار اسعدجلو آمده‌نزدیك « ده‌شاه » اردو زده بودند .

اردوی یفرم‌وسپهدار از کنار دست‌راست رودخانه کرج حرکت کرده به‌ده « قـره‌تپه » واردشد و بسردار اسعدخبر داده و اورا دعوت برای مشاوره کرد . سردار اسعدآمد ودر آنجانقشه یك جنگی کشیده شد که بموجب‌آن بایستی بختیاریها از جناح‌راست و سپهدار از جناح چپ ویفرم‌هم ازمرکز جلـورفته‌درده « پیروز بهرام » تمرکـز پیدا کنند .

صبح‌زود جهت‌اجرای این‌نقشه‌ازده « قره‌تپه » حـرکت کـرده بدشت « ده‌شام » رهسپارشدند بعدازچند کیلومتر ازیکی‌ازبـاغـات بطرف دسته‌یفرم تیر اندازی شد . مجاهدین بازرسی فرستاده از قضیه چیزی نفهمیدند و دوباره حرکت کردند .

ولی بزودی مجبورایستادن شدند چون‌مشاهده کردند که دسته بزرگی باتیراندازی بطرف آنها جلومیآیند . بتصور آنکه‌این دسته از بختیاریهای دوست هستند یفرم‌دستور داد که بدون تیراندازی جلـو بروند . ولی چون‌ازطرف مقابل تیراندازی قطع نمیشد یفرم‌امر کرد ازاسبها پیاده‌شده منتظر رفع‌سوء تفاهم‌شوند

ولی‌دسته مقابل‌بی خیال‌تیراندازی می کرد . بادستوریفرم‌دسته مجاهدین درده‌نزدیك جمع شدند . سواران فوراً آنها را محاصـره

کردند وبخیال آنکه مجاهدین میل به تسلیم دارند دیگر تیراندازی نکردند . دراین موقع معلوم شد که این سواران چند صدنفر بختیاری طرفدار دولت هستند وچندنفر ازمجاهدین را گرفته خلع سلاح کردند چند نفر هم دور یفرم گرفته میخواستند دستگیرش کنند .

ولی یفرم فوراً ده تیردر آورده چندنفر رابزمین انداخت و امر به تیراندازی کرد . درمرحله اول باده تیر وبعد ازقدری که دشمن عقب نشستند با تفنك این ٦٠ نفر شجاع سواران را تعقیب کردند ازدسته یفرم دونفر ایرانی ودونفر ارمنی که از قفقاز وارد شده بودند کشته شدند .

اسامی این دو نفر آخری از این قرار بود . یکی خچو ازولایات (قزاق) از ده (ورین اخبیور) و دیگر (دانیال) از ایکدیر بودند. دشمن تقریبا ٧٠ نعش و١٢٠ اسب جا گذاشت .

بعدازآن دسته مجاهدین جلو رفته ده (بادامك) را محاصره کردند. جنك بمباردمان سختی شد . از عقب توپهای مجاهدین را جلو آورده مشغول تیراندازی شدندوده را بتصرف آوردند . در این جنك یك نفر مجاهد طهرانی باسم (سمباد) کشته شد در جناح بختیاری هم جنك سختی شد .

بعد اززدو خورد سه روزه سردار اسعد جلو آمده باردوی یفرم و سپهدار ملحق شد بابودن اومشورت کردند و تصمیم گرفتند که همان شب حمله به پایتخت کنند و بموجب این تصمیم ازساعت ٢ بعد از

نصف شب حرکت کرده حمله بطهران کردند .

ترتیب وعده قوه مشروطه طلبان از این قرار بود سردار اسعد با ٢٠٠٠ نفر بختیاری سپهدار با ٢٠٠ نفر سوار و یفرم با ١٠٠ نفر مجاهدین ارامنه (دونفر ازآنها گرجی بودند وچند نفر هم ایرانی) معزالسلطان وعمید السلطان و منتصرالدوله با ٧٠٠ نفر سواره و ٢ عراده توپ بکرج رفتند .

درخارج شهر جنگی رخ نداد .بعداز وارد شدن بطهران قزاقها و سواران مقاومت کردند ولی در مقابل حمله سخت مشروطه طلبان مجبور بعقب نشینی شدند. یفرم بادسته خودبطرف مجلس ومسجدسپهسالار شتافته هردو رابه تصرف آورد وبدست بختیاریها سپرده خودش بطرف قزاقخانه رفت سرتیپ (لیاخوف) سر کرده قزاقها قوه خودرادر آن جا تمرکز داده بود و مقاومت میکرد .

بعداز قدری زدوخورد قزاقخانه را یفرم محاصره کرد و رابطه آنرا باخارج قطع ساخت .

تصرف تهران درتاریخ ٢٩ ژون ١٩٠٩ واقع شد ورود بطهران ساعت ٦ صبح بود یك واقعه مضحك هم تعریف میکنند در موقع جنك طهران از شاه آباد رئیس دسته قزاقها (بلازوف) به لیاخوف تلفن زده میگوید مجاهدین رافرار دادم امشب وارد کرج میشوم لیاخوف با اضطراب جواب میدهد : « دیوانه شدی یفرم شهررا تصرف کرده قزاقخانه را محاصره کرده تو خواب میبینی » .

بعد از زدو خورد دوروز روزسوم لیاخوف پیشنهاد تسلیم کرد .
بشرط آنکه قزاقها درمنصب و باحقوق خود برقرار باشند . از طرف
مشروطه طلبان جواباشرایط ذیل‌را پیشنهاد کردند .

۱ـ قزاقهاوسر کرد کان آنهاباحفظ مقام وحقوق‌خود‌مطیع‌اوامر
مشروطه طلبان‌باشند .۲ـ بعلامت‌تسلیم «لیاخوف» شمشیر خـود را
تسلیم بپیشوایان مشروطه طلبان کند.۳ـاین‌پیشوایان از طرف دولت
موقتی شمشیر «لیاخوف» را بخودش رد کـرده بمقام خـود بـر
قرار خواهند کرد .

این‌موقع محمد علی‌میرزا درسفارت روس زرگنده پناهنده‌شده
بود پیشوایان مشروطه طلبان سردار اسعد وسپهدار و یفرم در مجلس
شورای ملی حـاضر شده «لیاخوف» هم آمد و شرایط را انجام داده
تسلیم شد . بلیاخوف دستور دادند که‌قزاقها رادر قزاقخانه نگاهدارد
و غدغن کنند به‌بیرون نروند .

زیرا که‌درشهر زدوخورد مختصری ازطرف دسته های دولتی‌در
مقابل مشروطه طلبان مداومت داشت .

دردوم ژویه بموجب دستور یفرم یکی‌از سردسته های او گریش
با ۳۰ نفر مجاهد پهلوی «لیاخوف» رفته یـك نفر افسر با پنج نفر
قزاق برداشته تمام شهر را گردش کرد باین و سیله‌می خواست بمردم
بفهماند که‌صلح؛ آشتی بر قرار شده‌است .

درجنگهای سه‌روزه تهران ازدسته یفرم ۲نفر کشته شدند یکی

باسم «نادی» ازاهل ترکیه‌ودیگری (الکسان) ازاهل تبریز. ده‌نفر
هم زخمی‌شدند .

بعداز تصرف‌طهران تشکیل دولت موقتی داده‌شد در این هیئت
سردار اسعدوزیر داخله و سپهدار وزیرجنك ویفرم هم‌رئیس کل‌نظمیه
منصوب شدند .

جهت آنکه‌یفرم بشغل کوچکی عهده‌دار شد این‌بود که او میل
داشت باین‌وسیله‌هم خدمتی بکند .

چـون اولا یفرم غیـر از بـر قرار کـردن اصول مشروطه
وخدمت بمیهن مقصود دیگری نداشت وهیچ وقت هم جاه‌طلب‌نبود .
ثانیاً ازنقطه نظر آنکه درحال امنیت فقط ممکن است اصول مشروطه
را استوارساخت وبرای پیشرفت اصلاحات کوشش کردیفـرم بـرای
اجرای این مقاصد اولین مرحله امنیت ونظم را در کشورلازم الاجرا
می‌دانست وامنیت هم‌باقوه نظمیه‌وقشون ممکن بود بنابراین اوریاست
کل نظمیه را قبول کرده با تمام قوه خـود تعقیب اجرای نقشه های
مقاصدخود کرد یفرم تمام‌اوقات‌خودرا درکارهای دولتی صرف‌میکرد .

هیچ جلسه هیئت منعقد نمی شد که او حضور نداشت و اگـر
هم یك‌روزجهت کثرت کاری نمی‌توانست‌حاضرشود لاینقطع باتلفون
دعوتش میکردند .

سرداراسعد وسپهدار همیشه با او مشورت میکردند ، و با همه
این مشغولیات به تنظیم قوه‌نظمیه وژاندارمری بترتیب واصول‌فرانسه
وبا لباس‌متحد الشکل که‌درایران تازگی داشت پرداخته بود .

باتصمیمات قطعی بارفتاردرست وراست وبا تندکاری خود که از خصایص عمده پیشرفت او بود درمدت قلیل امنیت داخلی را برقرار ساخت وتسلط مشروطه را استوار گردانید .

ازبرای اضافه کردن عایدات دولتی ازیك طرف وبرای حفظ الصحه مردم ازطرف دیگر یفرم مالیات بمشروبات وتریاك را برقرار گردانید .

نباید فراموش کرد که یفرم باآنکه رئیس کل نظمیه بود همان موقع فرمانده کل قوای دولت هم بود .

تصرف زنجان : ازفتح تهران چهارماه بیشتر نگذشته بود . در این موقع که حکومت جدید بایفرم همدست وهمصدابود بهمراهی او با تمام قوه خود جهت برقراری نظم وامنیت داخلی کشور واستوارساختن اصول جدید مشروطه کوشش وجدیت میکردند .

دشمنان مشروطه که از ضربت آزادیخواهان کم کم بهوش آمده وشروع به تهیه جنبش کرده بودند، آنها داخل دسیسه وتوطئه شده سعی میکردند که نظم وامنیت کشور رابهم بزنند ونفوذ دولت را بشکنند واصول جدید را ازمیان برطرف کرده ترتیب سابق را برقرار کنند .

طرفداران استبداد درنقاط مختلف کشوردر کار بودند . ازمشرق تا بمغرب وازجنوب تا بشمال. ولی فعالیت آنها بیشتردرولایات سرحدی بود . بدیهی است که همان طور هم میبایستی بشود .

چون مستبدین هم میدیدند که قوه مشروطه در همراکر وضعیت خوبی دارند وقابل خاموش کردن هرجنبش ضد مشروطه میباشند

بنابراین آشوب طلبان نظرخودرابه ولایات مخصوصاً بولایات سرحدی انداخته درآن طرفها کارمیکردند .

درمرحله اول آنها برای انجام مقصود خودزمینه حاضرمیکردند وطرفدارها وعاملین جستجو میکردند پیدا کردن این قبیل اشخاص هم خیلی آسان بود .

زیرا عده زیادی از مشروطه ناراضی بودند . پرواضح است که طبقه ملوك الطوایف وروحانیون واعیان واشراف بایستی ناراضی باشند . بجهت آنکه اصول جدید ازحقوق آنها کاسته تسلط بیحد آنهارا کم کرده و دلخواههای آنها را برطرف گردانیده ونفوذ آنهارا برداشته بود.

مشروطه آمده بود که آنها راازقیمت بیاندازد ازمیدان فرارشان دهد و بلکه بجهت تقصیرات سابق آنها را به محاکمه و به مجازات بکشد .

این عناصر باتمام قوه خود سعی میکردند که وضعیت سابق را بدست بیاورند . نشانه جنبش را رحیم خان قرجه داغی داد . آن سرکرده که تا پیش ازجنگهای تبریز شهرت داشت سرکرده بسیار جسوریست وسواران قهرمان دارد وچون مورد بذل مرحمت شاه خلع شده بود تمام محیط قرجه داغ را درتحت فشار وحشت انگیز خود نگاه میداشت ، جنگهای تبریز اندازه جسوری خود اووقهرمانی سوارانش را پدید آورده بود .

زیرا اوچندین مرتبه باتلفات زیاد ازجلو قوه ملی تبریزفرار کرده بود .

مساعدت بیگانگان هم نتیجه‌نه بخشیده بود . بعد ازفتح تهران وخلع سلطنت محمدعلی میرزا که حامی اوبودووقایع بهم‌پیوسته‌دیگر رحیم خان بکلی مغلوب گردیده‌بمیل‌خود رفته‌موقتاً ساکت‌نشسته‌دندانهایش میفشرد .

دسته‌ضددولت رحیم‌خان‌را میشناختندوفکرهای اورامیدانستند .
حالااوبایك‌زندگانی رسواوبدنام‌دریك گوشه‌مانده‌بسرمیبرد امااوشخصی بود پرقوه با نفوذ بزرك که مردم دور دست هم از اوترسی داشتند . زندگانی امروزه برای او خیلی سخت بود. آتش انتقام در درون او همیشه‌مشتعل‌ومنتظر موقعی‌مناسب‌بود که‌بایك‌تیردوشکارنزند بااینمعنی اولاانتقام‌بگیردثانیاًغنیمت‌ویغمابیاورد که‌جبران‌خسارتی که‌تاآنهنگام ازطرف‌آزادی‌خواهان باووارد آمده‌بودبشودموقع‌مطلوب‌هم‌رسیده‌بود.
ازطرف دولت‌سردار ملی‌ستارخان به حاکمی اردبیل منصوب میشود.رحیم خان همان که میشنود که ستارخان وارداردبیل شده‌است موقع انتقام را رسیده میشمارد .

چون همان ستارخان بود که درتبریزاورا مغلوب کرده فرارش داده بود . رحیم‌خان سر کرده‌ها و ایلخانی های قره جه‌داغی و شاه سونها را دور خود جمع‌میکند وقوه قابلی تشکیل میدهد وباعجله رو به اردبیل حمله میکند .

ستارخان که‌از یکسو آن قوه‌بزرك را در برابر خود یافته از سوی دیگر موقعیت را نامناسب می‌بیند جنگیدن را بی نتیجه دانسته قوه خودرا ازاردبیل خارج کرده به‌تبریز برمیگردد .
رحیم خان‌فاتحانه وارد اردبیل میشود وشروع به غارت شهر و اطراف می کند خانه‌ها دکاکین کاروانسراها انبارها و غیره تماماً خالی میشوند رحیم‌خان به‌مقصود میرسد وانتقام ازرقیب خود کشیده مقام اولی‌خود را بدست میآورد .
درضمن قسمتی ازیغمای جمع‌شده رابه سواران خود که در این اواخر ازاو خیلی ناراضی بودند تقسیم میکند .
برای هیچکس پنهان نیست که سواران رحیم خان وغیره فقط برای غارت وچپاول بجنك میرفتند نه برای عقیده وچون در جنگها آزادیخواهان نه‌فقط چیزی به‌دست نمیآوردند بلکه ازرفقای خودهم بجامیگذاشتند خیلی دلتنك وازسر کرده خود ناراضی بودند .
مسلم‌است که فتح‌رحیم خان وفرار ستارخان ازاردبیل تأثیر بدی نه فقط درمرکز بلکه درتمام نقاط کشور بظهور آورد .
مشروطه طلبان میفهمیدند که چه‌نتایجی دنبال این‌پیشآمدرخ خواهدداد فتح یك‌نفرمستبدمثل رحیم‌خان خطراتی مقدربرای‌مشروط تهیه میکرد واگر وضعیتی که رحیم‌خان بافتح خود ایجاد کرده بود قدری هم طولانی میشد وسر کرده های یاغی قدری‌هم در تسلط خود باقی میماندند شایدتمام نقاط‌هم علم‌شورش برپامیکردند دولت که در

این عقیده بود تصمیم گرفته‌بود اردوی تنبیه کننده به‌آن محل بفرستد که‌طوایف راقلع قمع کرده صفحات پر از اغتشاش را ساکت نموده نظم وامنیت رابرقرار و اصول مشروطه راهم اجرا کند .

درتعقیب این مقصود دولت عدهٔ‌ازسرداران رابرای سر کردگی این اردودرنظر میگیرد وبآنهاپیشنهاد میکند که‌به اردبیل بروند .

ولی چون کار سخت وپر مسئولیت بود اغلب آنها از عهده دار شدن باین‌مسئولیت خودداری میکردند . چون خیال میکردند جایی که‌ستارخان که‌وضعیت محل‌را خوب‌میدانست وازهرحیث مطلع بود وبعلاوه خودازهمان محل‌بود کاری نتوانسته بکند و فرار کرده است اینها چه‌طور خواهند توانست نتیجه دست بیارند .

بنابراین درجواب دولت تقاضاهای بی‌مورد و غیر اجرا شدنی میکردند مثلا یکی‌ازسرداران تقاضا میکرد ده هزارقشون وصدهزار تومان پول‌داده شود .

یکی دیگر غیر از قشون‌و پول کافی توپخانه و ذخیره منظم میخواست . دراین موقع که دولت‌با سرداران در گفتگوبود مستبدین که‌از پیشرفت اولی‌مقاصد خودمسرور بودند جداً کار می کردند و از هر طرف سعی میکردند در ولایات‌دیگر هم اغتشاش بر پا کنند .

ازاین حیث جای مناسبترزنجان بود دراینجا ملاقربانعلی که یکی ازروحانیون دشمن اصول جدید بود علم‌شورش رابلند کرده قوه دورخود جمع‌میکرد وروز بروز قویتر میشد .

اگر بمسئله جنبش زنجان‌هم توجه‌نمیشد عنقریب ولایات‌بزرك یعنی قره‌جه‌داغ واردبیل وخلخال واطراف‌آن بازنجان وخمسه بهم ملحق شده‌یك‌قوه خطرناکی‌تشکیل میداد بادرنظر گرفتن این‌خطرو بامشاهده آنکه‌هیچ‌یکی ازسرداران وسر کردگان حاضربسر کوبی اشرارنشدندیفرم‌پیشنهاددولت‌را قبول وتقاضای قوه‌محدودی‌میکنداین قوه‌عبارت‌از ۳۰۰ نفر بختیاری ۲۰۰ نفر مجاهد(دسته‌خودیفرم) ۱۰۰ نفر قزاق‌بادوتوپخانه کوهی و دواصله شصت‌تیرمیبوددولت‌فوراًتقاضای‌یفرم را استقبال میکند وقوه مزبوررادرتحت سر کردگی یفرم‌وسرداربهادر میگذارد.

با این ۶۰۰ نفرقوه کوچك سر کرده‌ها تصمیم گرفته بودند اول زنجان راساکت کرده ملاباقربانعلی‌را قلع‌وقمع کنند بعدباردبیل حمله کرده‌رحیم‌خان را سر کوب ساخته نظم را درآن صفحات هم برقرارنمایند .

با این مقصود در تاریخ ۱۷ نوامبر ۱۹۰۹ میلادی این اردوی تنبیه کننده از طهران حرکت و بعد از یك هفته یعنی در تاریخ ۲٤ نوامبر به(دیزج) که قصبه‌نزدیك بزنجان بود واردمیشود .

روزفرداصبح‌زودحاکم‌زنجان که‌ازطرف‌قربانعلی‌دردارالحکومه زنجان‌درتحت نظربودبه‌اردوگاه‌آمده راجع به وضعیت شهر که‌توسط قوه‌قربانعلی‌تصرف وتمام‌دروازه‌ها گرفته‌شده‌بود گفتگو کرده پیشنهاد می نماید که اردو داخل شهر نشود واز کنار شهرردشده‌به‌مقصدخود که

اردبیل باشد راه سپرشودو اگر بر عکس این توصیه عمل شود تصور نمیکند که اردو بتواند واردشهر شود . چون طرفداران قـربانعلـی مقامت سختی خواهند کرد .

ازطرز گفتگوی حاکم که نام قربانعلی رابااحترام بسیارمی برد بلکه هنگام بردن نام لرزش می یافت پیدا بود که اولا اوهم مثل اهل زنجان قربانعلی راشخصی بزرك وحتی مقدس می پندارد . ثانیاً معلوم میشد که او را قربانعلی وادار کـرده کـه به اردو آمده این پیشنهاد را بکند .

یفرم بحاکم مؤکداً اظهار داشت که باید داخل شهر بشودوبه او دستورداد که فوراً بشهر بر گشته جای ولوازمات برای اردو در شهر تهیه کند .

ودرضمن به اردوهم امر کرد که برای حرکت بشهر حاضر باشند بزودی اردو حرکت کرد .درنزدیکی شهرسواران ملا باردوفریادمی- زدند که جلو نیایند وخودشان را هم درسنگرها آماده نشان می‌دادند یفرم دستورداد که اعتنابه این حرفها نکرده جلوبروند ولی هیچ تیری خالی نکنند .

تا ازطرف مقابل تیری خالی نشود هیچکس ازاردو حق خالی کردن تیرنداشت .

با این دستورعاقلانه درصورتیکه سواران ملاقربانعلی تفنگهای خودرا به طرف اردودراز میگردند قشون بدون زدو خورد واردزنجان

شدند ودر اداره‌های دولتی جا گرفتند .

این حرکت جسورانه ملا راوادار برفتار احتیاط کرد وبفکر آنکه اردو عنقریب تمام سنگرهاونقاط شهررا درتصرف می آورد تصمیم گرفت مسجدرا که درمقابل دارالحکومه واقع است برای خودسنگر بکند . چون خیال میکرد که باین طریق موقعیت سختی برای اردو ایجاد می کنـد وبااین خیال با ۲۰۰ نفـرداخل مسجـد شده سنگر بندی کرد .

ملا قربانعلی باامیدآن بود که اردو ازنقطه نظـر مذهبی حق حمله یـا بمبـاران بمسجد ندارد و حال آنکه خـود ملا لاینقطع میتوانست باردو صدمه‌واذیت برساند وشاید هم فرارش دهـد - یفرم فوراً فهمید که چه دامی گسترده شده و این مسئله را بدولت وو زیر جنك اطلاع داده‌دستور خواست‌وزیر وقت که سپهدار اعظم بودجواباً تلگراف کرد که « بملاقربانعلی وکسانشان پیشنهاد تسلیم‌بکنید در درموقع غیرقبول مسجد را بتوپ‌ببندید» همان که اجازه رابدست آورد یفرم نزد ملا پیغام فرستادو پیشنهاد کرد که تسلیم شود ودرضمن آن تهدید کرد که اگر برعکس آنچه اردو منتظر است رفتار کند اومجبور می‌شود که مسجدرا بمباران کند

درجواب ملا بسواران خود دستورداد که مشغول محکم کردن سنگرها بشوند .

سواران‌هم حرکات‌تحریك انگیز بخوددادند . آن طورمعلوم

می‌شود که قربانعلی بتهدید یفرم می خندید .

چون اطمینان داشت که هیچوقت از طرف هیچکس بجای مقدس که درآن هم یك شخص مؤمنی پنا هنده شده نمی تواند توپ ببندد .

با این امید برسول یفرم جواب منفی دادو آماده بجنك شد. بعد از رسیدن جواب منفی یفرم درمرحله اول بادست خوداز شصت تیر بطرف مسجد تیراندازی شروع کرددر تعقیب آن توپ هارا هم بکار انداخت وازطرف دیگر نفرات اردو هم داخل جنك شدند سواران ملا در اضطـراب افتاده در مقابل این بمباردمان خیلی کم جواب دادندشب فرارسید و جنك ختم شد.

دراطراف مسجدچندنفر پاسبان گذاشته شد که کارش را صبح تمام کنند ..

دراین جنك یك نفر ژاندارم مقتول شد ودونفر مجروح شدند .

همان شب ملا ازتاریکی استفاده کرده باکسان خود از مسجد فرار وازشهرهم خارج شدند . در مسجدچندجسدما گذاشته بودند .

بعد ازفرار قربانعلی تمام شهر بتصرف اردو درآمد وسر کردکان اردورشته کار را بدست گرفته مشغول برقرار کردن نظم وامنیت شدند.

درضمن یفرم یك دسته صدنفری بتعقیب ملا فرستاد که دستگیرش کنند.

این دسته تا بیست فـرسخ راه رفته بمستملکات جهانشاه خـان رسیدند وآنجا هم جستجو کردند واطلاعات بدست آوردند که ملا در آن صفحات است جهانشاه خان را مجبور کردند که ملارا دستگیر کرده تسلیم نماید .

چند روز دیگر سواران جهانشاه خان ملارادستگیر کرده بسر -

کرده تسلیم نمودند.این هم اورا بااحترام بزنجان آورد وبفرمانروایان اردو تسلیم کرد .

چون این مسئله بطهران اطلاع داده شده بود ازمـرکز دستور رسید که ملارا بتهران روانه کنند وهمین طورهم رفتار کرد .

بعدازآن بدستوریفرم طرفداران ملارادستگیروبه تحت استنطاق کشیدند . بعد ازتحقیق سه نفرازآنهارامحکوم باعدام کردند .

زیرا که سر کرده شورش بودند. ونیز تحریك بقتل یکدسته مشروطه خواهان کرده بودند. مقصودآندسته پانزده نفری است که تحت فرماندهی علی اکبرخان درزنجان قوه اطمینان آزادیخواهان بودند در روزهای اول جنبش ملاقربانعلی مورد حمله شده تقریباً تماماً کشته شده بودند چند نفر فقط ازآنها نجات یافته بودند .

بموجب دستور یفرم روی قبر آنهابعنوان تمام مقتولین که درراه مشروطه تلف شده بودندیك جایگاه بناشده وجهت یادبود یك روزتمام نفـرات اردو دور آن جایگاه آمده قبر های آنها را با دسته گـل مزین ساختند .

چند نفر نطق کردند وبعدازآن ازتوپ وتفنك جهت یادبود آنها شلیك شد . ازاهل زنجان خیلی‌ها دراین یادبـود جمع شده بودند واز طرف اردو آنهارا باچای‌وشیرینی پذیرائی نمودند .

اردوی تنبیه ۲۰روز درزنجان ماند دراین‌مدت یفرم تمام‌اداره‌جات دولتی رامنظم ساخته دستورات لازم دادویکی از همجنگهای خود

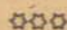
(ایلدرم)خان را بریاست شهربانی زنجان منصوب داشت وباو دستور داد که مواظب نظم وانتظام شهرشده مخصوصاً دشمنان مشروطه رادرنظر بگیرد وهرحرکت کوچکی از آنهارا فوراً خاموش کندو نگذارد که نظم بهم بخورد.

(ایلدرم خان) بافعالیت و جدیت وپشت کاری خود امیدیفرم و تمام مشروطه خوان رابجا آورد.

سخنی چند در باره خلیج

جنگهای ایرانیان درعمان (۱۷۳۷-۱۷۴۴)

بقلم آقامیرزا محمدخانبهادر



این تکه یادداشت گرانبها رادوست دانشمندما آقای محمداحمد (خانبهادر) ازبصره فرستاده بودند که در سال سوّم مهنامه پیمان «در سال ۱۳۱۴» بچاپ رسیده‌واکنون دراینجابار دیگر بچاپ میرسد.

این تکه چون درباره جنگهای نادرشاه است وچنانکه درخودآن بازنموده‌شده آگاهیهاییست که میرزامهدیخان تاریخ نویس نادر بآنها نپرداخته ماازروی دلبستگی که بتاریخ نادر، آنشاه غیرتمند ایران، میداریم وازهر باره بگرد آوردن آگاهیها درباره آن میکوشیم، باین تکه ارج می‌گزاریم و سپاسگزاریم که آقای محمد احمد آنرا برای ما فرستاده‌اند.

تهران دفتر پرچم

یکی از دوستان صمیمی من (آقای لورنس لاکهارت) مقاله سودمندی در زمینه جنگهاییکه ایرانیان در خلیج کرده‌اند نوشته و کنجکاوی وموشکافی فراوانی کرده و نسخه‌ای از آنرا پیش از آنکه چاپش کنند برای من فرستاده

همینکه خواندم دیدم بسی رنج برده و دریغ است این مقاله از نظرخوانندگان فارسی زبان نگذرد و اینست که آنرا در اینجا مینگارم:

میرزامهدی وقایع‌نگار نادر درزمینه‌جنگهای ایرانیان در عمان میان سال ۱۷۳۷ و ۱۷٤٤ چندان خامه فرسایی نمی کند وشاید سبب این قضیه آن‌است که‌عمان نسبتاً میدان جنگی ازصف دوم‌بوده و نادرخودش بدانجا نرفته- فسائی هم‌درفارسنامه‌خودش‌چندان در این موضوع سخن نمیراند باآنکه‌محمدتقی‌خان‌شیرازی بیگلربیگی‌فارس دراین جنگها خیلی‌دست داشته است .

ازسوی دیگر منابع‌عربی واروپایی آگاهی فراوانی دراین‌زمینه دربردارند - مهمترین سندی‌ازاسناد معاصر سجلات‌نمایندگان‌شرکت هندشرقی درخلیج ایران میباشد وتاآنجا که من آگاه‌شده‌ام هیچیك ازآنها که داستان این‌جنگهارا نگاشته‌انداز این‌نوشتها سودی نبرده‌اند ج. آتر که‌دربرخی ازآن‌مدت در بصره‌اش گماشته بودند اشاراتی چند باین‌لشگر کشیها کرده‌وآنهارادر کتاب‌خود «سفری‌بتر کیاوایران»(۱) ذکر نموده ولی اطلاعاتش هم نا تمام است و هم درست و رسا

---

(۱) Voyage en Turquie et en perse

نیست والبته شرحیکه کارستن نیبهر «۱» در جغرافیا و تاریخ عمان در کتاب خود«۲» نوشته بیشتر ارزش‌دارد ولی نیبهر واقعا از معاصرین آنزمان نبوده است .

درسال ۱۸٥٦ کتلف چارلس گیلین (۳) موسوم به « نوشته‌هایی درتاریخ وجغرافیاوتجارت افریقای شرقی » پیدا شدودرفصلی که‌راجع بمناسبات عمان با آفریقای شرقی نگاشته اطلاعاتی بس گرانبها درج کرده و بیشتر از این آگاهیها راازکتاب خطی شیخ ابو سلیمان محمد بن‌عامر بن‌رشید نامی‌بدست آورده‌است .

درهمان سال شماره۲٤ ازمنتخبات حکومت بمبئی اشاعه یافت واز جمله‌مطالبی که دربرداشت برخی نگارشها ازخانه کپتن‌رابرت‌تیلر موسوم به‌تکه هایی ازیادشتهای مختصر و آگاهی دیگرراجع بایالت عمان (٤) بود نیزنوشته‌فرنسیس واردن موسوم به« یادداشتهای‌مختصر راجع‌بایالت عمان » هم منتشر گردید .

---

(۱) Carston Niebhur

(۲)Beschreibung von Arabien ChalresCuillain

این‌شخص‌صاحب‌منصب‌بحری فرانسوی بوده‌ودر۱۸٤٦بزنگباررفته

(۳) Document sur l, Histoires,le Geographie et le Gommerce de l, Afriqu Orientale

(٤)Extracts from Brief Notes containing Historiae and other luformation respecting the province eof Oman

مگر هیچیك از این نگارندگان، آگاهی گرانبهایی از جنگهای
عمان نمیدهندو بعضی یادداشتهای کپتن تیلر" درجغرافیای خورفکان و
جلفار (رأس الخیمه) تایك اندازه جالب دقت می باشد .

کتاب عمدهٔ انگلیسی در این موضوع « تاریخ امامان و سادات
عمان) تألیف پادری ژ . پ . بدجر (۱) است که از کتاب عربی نگارش
سلیل بن رازق ترجمه شده واین کتاب را «جمعیت یاانجمن هکلیوت»
درسال ۱۸۷۱ انتشار داده ـ سلیل بن رازق تاریخ جنگهای ایرانیان را
درعمان مفصل نوشته . ولی سخنهایش رابابد با احتیاط وتأمل پذیرفت
چونکه بسی بگزافه گویی خو کرده و گذشته از آن تواریخی که نگاشته
چندان شایان اعتماد نمی باشد .

از نگارندگان اخیر ، اینهارا باید ذکر کرد :ـ

(۳) نایب سرهنك راس (۲) که نگارشش « مختصر شرحهائی از
تاریخ عمان ۱۷۲۸ ـ ۱۸۸۳ » در « راپورت اداری پالیوزگری خلیج
ایران وو کالتخانهٔ سیاسی مسقط دد سال ۳ ـ ۱۸۸۲ » ازخامه خودش
درج گردیده واین نوشته بنیادش بر تاریخ سلیل بن رازق گزارده شده .

---

(۱)The History of the Imams and Saiyid of Oman
by Revd G p. Badger

(۲) Lieut Colonel E. C, Ross.

که برای گرفتن بصره درسال ۱۷۳۵ نمود . مگر پیشرفت نتوانست(۱)
امادرسال بعد لطیف خان، دریابیگی ایران توانست بحرین را ازچنك
عربهای هواله بیرون بیاوردواین درهنگامی بود که شیخ جباره بحج رفته و در
بحریـن نبود (۲) .

نادر پس از آنکه براعراب هوله چیره گشت ظاهرا بتصویب لطیف
خان دریابیگی مصمم شد مقصودی بزرگتر رابدست آورد واین عبارت
ازتسخیر عمان بود . نادر بی گفتگو میدانست که تا هنگامی کـه
مسقط ودیگر بندرهای ساحل عربی رابدست نیاورد هیچ نباید امیدوار
باشد که نیروو بزگواری ایران رادر خلیج استوار کرده و برقرار بدارد.
ازخوشبختی نادراینکه در سال ۱۷۳۶ گذارش عمان بسی باو
کمك کرد . زیرا خوشگذرانی های امام سیف بن سلطان رعایای اورا
که بیشتر بکیش وآیین پابندبودند آزرده ساخته و اینها در آن سال
شورش سختی کردند .

---

(۱) شرح مفصلی ازاین دستبرد بربصره در نامه دلچسبی کـه
مارتن فرنچ نماینده شرکت هند شرقی در بصره باداره آن شرکت در
لندن نگاشته درج است ونامه را درجلد ۷ « سجلات کارخانه در ایران و
خلیج ایران » دروزارت هندیاد کرده اند .

(۲) ص ۱۷۲ تاریخ نادری از خامه میرزا مهدی چاپ بمبئی
سنه ۱۸۴۹ و ص ۱۱۳ از « التحفه النبهانیه فی تاریخ الجزیره العربیة»
تألیف محمد الشیخ خلیفه را ببینید .

(۲) سرهنك س . ب . میلز که کتابش «کشورها وطوایف خلیج ایران» (۱) درسال۱۹۱۹ انتشار یافته ولی درزمینه جنگهای ایرانیان سرهنك میلز چیزی بجز آنکه در ترجمه سلیل‌بن رازق تألیف بدجر هست ننگاشته :

(۳) کلمنت هووارت‌در کتابش «تاریخ عربها» (۲) مختصری‌در جنگهای عمان نوشته ولی نگارش او تنها ملخصی از نوشته سلیل‌بن رازق استوبس .

(٤) أ. گراهمن (۳) درضمن مقاله‌اش «مسقط» درجلد سوم از دائرةالعمارف اسلامی اشارهٔ مجملی باین جنگها میکند وبنظرمی آید که سندعمدهٔ اوسلیل‌بن رازق‌است‌وبنابراین تواریخ‌اوتصحیح‌لازم‌دارد .

(۵) ر . سعیدروت (٤) هرچند موضوع مخصوص‌این نویسنده خانواده آل بوسعید می‌باشد ولی در گذارشهای‌مدتی که بلا فاصله‌پیش ازآنها بوده نیرخامه فرسایی کرده‌ودراین که‌چگونه احمدبن سعید نیرو مند گردید‌مفصل نگاشته ـ اسنادموجوده را بدقت مطالعه کرده ولی سجلات‌شرکت‌هندشرقی‌را ازنظرانداخته وچنین می نماید که از وجود آنها بی‌خبربوده‌است .

نگارنده کنون مـی‌خواهدبکوشداطلاعاتـی را که در سجلات نمایندگان شرکت هند شرقی هست با تواریخی که سلیل‌بن رازق و برخی نویسندگان دیگرنگاشته اند تطبیق دهد .

درعهد شاه‌سلطان‌حسین بردبار وناتوان (۱۶۹٤ ـ ۱۷۲۲) نیروی

(۱) Colonel S. B. Miles. The Countries and Tribes of the persian Gulf
(۲) Clement Huart Histoire des Arabes
(۳) Crohmann (٤) R. Said Ruete

سیف بیهوده کوشید سربازان مزدور راازمکران آورده وبدست اینها آن شورش راریشه کن‌سازد کار سیف تباه گردید وبیم آن‌میرفت که‌ویرا ازسیاست‌بی بهره سازندودرآن پریشانی و نومیدی‌از نـادر شاه یاری‌خواست وبا اینکه نادردرآن هنگام بسی‌سر گرم ودر کار بود که تهیه‌لازم برای ترکتازی برافغانهای غلزائی‌ببیند باری‌زود از این فرصت استفاده نمود فرمان مؤکدی به‌محمدتقی خان‌شیرازی بیگلر بیگی فارس گیسل داشت که‌دسته کشتی وقشون تدارك کرده بعمان برود وهرچند چنین وانمود که میخواهد ازامام‌تبه‌کار پشتیبانی کند اماراستی رامیخواست کشور اورا زیرنگین آورد .

در ژانویه ۱۷۳۷ که‌نماینده شرکت هند شرقی‌در گامبرون از فکر نادر برای لشگرکشی آگاه گشت باداره‌لندن خبر داد که امید است شاه‌نمیخواهدامام راگول‌بزند ومرزوبوم اوراازآن خـود بکند ولی میترسد که این کوشش بجایی نرسد و تنها امام انتقام جزئی از یاغیان‌بکشد(۱) .

ا‌ـطول ایران در۳ مارس۱۷۳۷ازبوشهربکامبرون رسیده وزیر فرمان لطیف‌خان‌بودواوبیرق‌خودرا که‌زمینه‌سفید وشمشیرایرانی‌سرخی

(۱) مکتوبیرا که نماینده شرکت هند شرقی در کمبرون‌بلندن نوشته و تاریخش ۲۸ ژانویه۱۷۳۸ است درجلد۱ ازتاریخ کارخانه در ایران‌وخلیج‌درج کرده اند .

ایران درخلیج بسی کاست واز سوی‌دیگر چیرگـی وخیرگی طوایف عرب که دردوسوی خلیج نشیمن داشتند فزونی یافت عربهای مسقط که‌زیر فرمان امام‌سلطان بن‌سیف دوم (۱۱۷۱۱-۱۷۱۸) بودنددسته کشتیها داشتند که بدانواسطه‌در سال ۱۷۱۷ یاسال بعدازآن برجزایر بحرین تر کتازی کردند وپیشرفت یافتند .

این جزایر نزدیك یك قرن جزئی ازسلطنت ایران بودندپیدا است که عربهای عمان‌دربحرین دیرنپائیدند وپس‌از رفتن‌آنان بحرین زیر فرمان‌شیخ جباره رئیس‌عربهای نیرومند «هواله» در آمد شیخ جباره هرچند اسماً رعیت ایران‌بود امافعلا ازحکومت یادولت ناتوان که‌دراصفهان وجود داشت مستقل‌و بی پروا بود .

همینکه نادرشاه دولت ایران رازیر فرمان آورد (۱) ازاوضاع و اموریکه درخلیج جریان داشت بتنك آمـد و بـرای زبون ساختن عربهای سواحل دست بکار زد .

ولی زود دریافت کرد که‌پیشرفت این کار بـی اینـکه دسته از کشتیها داشته‌باشد بادبچنبر زدن‌وآب در هاون سائیدن است از اینرو نادر کوشید اسطولی پدید آورد وچند کشتی راازشر کتهای انگلیسی وهولندی و هندشرقی خرید (وبسیاری‌ازاینها راجبرا ابتیاع کرد) نخستین زدوخوردی که این‌اسطول تازه کرد همان کوشش بود

اما در واقعا درست نیست که‌اورا پیش ازجلوسش ودرسال۱۷۳۶ «نادر» بنامیم - اصلا باسم نادرقلی بیك‌معروف بودو در سال ۱۷۲۶ شاه‌طهماسب لقب‌طهماسبقلی خان‌باو داد و تا سال۱۷۴۲ بنیابت‌سلطنت رسیداین‌لقب‌رادارا بودواورارسماًو کیل‌الدوله‌یانایب‌السلطنه‌مینامیدند .

را سرزنش نمود .

تقی خان ازاین توبیخ پادشاه بجنبش درآمده همه ملاحان انگلیسی وهولندی را در کامبرون بکار گماشت وازهر دوشرکت در که کشتی بزرگی باو بدهند تا بر اسطول خود بیفزاید .

و کیل شرکت انگلیسی رشوه بزرگی باو داده و بدینسان از اعاده یك کشتی که‌اجناس حمل کرده ومیخواست بهندوستان رهسپار گردد رهایی یافت .

آنگاه بیگلربیگی بهولندیان روی‌آورده گفتگوی سختی‌میان آنها دست داد ولی ننوشته اند که آیا سرانجام تقیخان توانست یکی از کشتیهای آنها را بدست بیاورد یانه (۱) .

درژانویه ۱۷۳۸ تقیخان بهمراهی لطیف خان وخان‌لارونزدیك بشش‌هزارسپاه‌بجلفار رهسپار گشت. درماه‌بعدخبررسید که‌«بگلربیگی که‌می‌پنداشت‌امام‌را گول‌زده‌فرمانبردار خودمیسازدوبدینسان برمسقط مستولی‌میشود بالطیف‌خان‌منازعه کرده‌زیراخان‌موصوف‌پادشاه رااززین مقصدآگاه نموده و ازاینرو بیگلربیگی میترسد که‌چندان پیشرفت

---

(۱)نتوانسته ام‌سجلات‌شرکت‌هندشرقی هولندی را کنجکاری بکنم .

نکند زیرا خودش سرباز نمیباشد» (۱) اما بیگلر بیگی و دریـا بیگی چندی آشتی کردند وباامام دست بهم دادهو امام از عهده رعایای تـا فرمانش برنیامده مجبور شده بود کهدو باره از ایرانیان یاوری بجوید ـ درماه مارس ۱۷۳۸ قشونهای متحدین بـاز بـالعـرب بن حمید را شکست داده وشهر بهله (۲)ونزوه را گرفتند و سپس بمسقط شتافتند آنرا بی‌رنج ودشواری بکف آوردند .

ولی ایرانیان نتوانستند قلعه‌های شرقی وغربی آنجا ها راکـه بنام جلالی ومرانی معروفند(۳) مسخرسازند با اینکه می گویند پنج

(۱) روزنامه گمبرون مورخ ۲ فبروایه ۱۷۳۸.

(۲) بقول سلیل بن‌رازق (بدجوص ۱۴۲) ایرانیان بهله را در ۱۴ مارس ونزوه‌را هشت روزبعد گرفتندواین مژده‌در۱۸ آوریل به گامبرون رسیده‌وبرای احترام‌آن موقع‌شهر راآذیـن بستند . کتاب کیلین صفحه ۵۲۹ جلددوم را ببینید ـ درنوامبر۱۸۳۵ که ولستد بـه نزوه رفت باروی آنجارا تماشا کرده می گوید کـه اهالی پیرامـون آنجا همه‌آنرا « حصن‌حصین » می‌پنداشتند وچند تـوپ کهنه را در آنجا دید که برخی‌اسم امام‌سعف (سیف) ویکی نام قلی خان‌سپهسالار ایرانی که مسقط راگرفت بر آنها نقش کرده بودنـد (سیاحتها در عربستان تألیف او،چاپ‌لندن ۱۸۳۸را ببینید) ممکنست ایـن توپ آجری‌لقب سابق نادر یعنی طهماسب قلی‌خان رانشان میداده .

(۳) این باروها که پرتو گالیها درقرن ۱۶ ساختهٔ بودند بنام « القلعه الشرقیه » و « القلعه‌الغربیه » معروف بودند .

درمیانش داشت برافراشت (۱) این اسطول عبارت ازچهار جهازبخاری دو «غراب» وچند فروند کشتیهای کوچکتر بود کشتی بیرقدارلطیف خان «فتح شاه» پیش ازآن به« کوان» معروف بودو ایرانیان آنراز شرکت هندشرقی خریده بودند ـ دیگری‌ازکشتیهای بزرك او«نار-تمبرلند» هم انگلیسی بود وقریب‌بیکسال پیش‌آنرا جبراً دربـوشهر خریده بودند ـ کاپیتان آن(که‌نامش کوك بود) ومعاون‌کاپیتان کشتی انگلیسی دیگر که درخدمت ایران داخل شده بودند بفرمان یکی از جهازات‌ایران نامزد گردیدند. کار گران‌ودریانوردان همه ازعرب‌های هوله ودیگراعراب ساحل ایران بودند .

کشتیها پنج‌هزارقشون‌وهزاروپانصداسب‌بار کرده‌دریکم آوریل از کامبرون سپری وچهارروز پس از آن بخورفکان هفتادوچهار میل جنوب راس ـ مسندم رسیدند لطیف خان برخی ازقشون ایرانیش‌را درخورفکان پیاده کرده وباز بسوی شمال برگشته راس مسندم‌را درنوردیده ودر بندرگاه جلفار لنگر انداخت . اینجا با امام سیف‌بن-سلطان ملاقات‌نمود ومیگویند امام دوهـزارتومـان بدریـا بیگـی پیشکش داد .

پس ازآنکه‌شیخ رحمیه کدخدای‌عرب های‌آنجا ازدرفرمانبری درآمد لطیف خان ساخلویی در جلفار نهاده باقشون خود و امام سیف

(۱) مکتوب از کمبرون بلندن مورخ ۶ماه مه۱۷۳۷درجلد۱۵ تاریخ کارخانه درایران وخلیج ایران درج شده .

وهمراهانش درخشکی پیشرفت و بسروقت بالعرب بن حمیر الیعربه شتافت واین بالعرب باآنکه ازخویشاوندان امام بود مکرسر کردگی شوشیان راداشت .ازآنسوی بالعرب نیز ازنزوه که درشمال بود پیش آمد درخلیج السمینی نزدیك بریمی کارزاری رخداد و مخالفین پیروزی شایابی یافته نخست الجوف وسپس عبره رازیرفرمان آوردند اما چون میان لطیف خان وامام شکرآبی دست داده بود ؛ ازپیشقدمی کوتاهی کردند ولطیف خان چنین وامینمود که تمام آنکشوررا مسخر ساخته وچندان روی خوشی باامام نشان نمیداد این بود که تاچندی همدستی امام و ایرانیان بهم خوردولطیف خان بکامبون بر گشته آنجا رابرای احترام او آذین بستند وچراغان کردند .

تقی خان بیگلربیگی فارس که پیش ازآن به کامبرون رسیده بود سپهسالاری را بعهده خود گرفت واز فرط بخل واقتصادی که داشت بسی دریانوردان رآزرده ساخت وچون اینها تنگدست وگرسنه بودند بدریابیگی شکوه کردندواووعده داد که بمجردیکه بیگلربیگی ازآنجا برود آنهارا آسوده می سازد .

درتابستان وپاییز بنبردنپرداختندودرماه نوامبر کشتیهای ایرانی را در کامبرون تعمیر نمودند .

چنین بنظر میآید که درآن هنگام نادرشاه فرمان سختی برای بیگلربیگی فرستاد که جنك عمان را باکمال شدت بانجام رساند وازاینکه در آوریل گذشته بشخصه بسرداری لشکر نرفته وداو

ایران عربها راشکستی بسزاداد وامیرالبحر آنان ازانفجار قورخانه تلف گردیده (١) .   (٢)

درمارس ١٧٣٩ تقی خان بگامبرون بر گشته اوامر قطعی یافته بودبجنك عربها بپردازد و«حکم اکیدداشت که مقسط را باخاك یکسان سازد» .

مگرممکن نبود درعمان اقداماتی بشود زیرا نخست تقی خان را پیش از آنکه سفر کند ازگامبرون احضار کردند تا شورشی را که در کوهکیلویه برخاسته بود ازمیان بردارد (٣) ودرآواخر آن سال که شورش خاموش شده بود فرمانی ازنادر باو رسید که باسپاهیان خشکی ودریایی خود بسند برود (٤) .

شکست این لشکر کشی بدانجا انجامید که نادرتقی خان را به

---

(١)ایضاً

(٢) مکتوب ازگمبرون بلندن مورخ ٣١ مارس ١١آوریل ١٧٣٩(درجلده! سجلات کارخانه)

(٣) مکتوب ازگمبرون بلندن مورخ ١٥ مه و این مضمون در آن درجست : «امیدواریم این قضیه یاحادثه دیگر بیگلربیگی را از باگشت واشکرکشی برمقسط جلوگیری کندزیرا بی گفتگو آن کشور بدبخت را نابود میسازد».

(٤) تاریخ نادری ص ٣١١ ونیز کتاب آتر بخش دوم ص ١٧ را ببینید.

هفته آنجارامحاصره کردندباز پیشرفت نیافتند(۱).

هنوز چندی از گرفتن شهر مسقط نگذشته بود که‌تقی خان باامام سیف نزاع کرده وامام بادسته کشتیهایش به بر که رفته‌ازآنجا بداخله کوچیده باهمچشم خود بالعرب‌بـن حمیر مخابره و مغاوضه نمود بالعرب نه‌تنها تن‌درداد که‌ازهر گونه ادعای امامت دست بکشد بلکه پیمان بست که در دشمنی با ایرانیان بیاری امام‌بر خیزد (۱)

چون تقی خان‌ازگرفتن باروهای مسقط‌نومید گشت محاصره را دربیست وپنجم‌مه ۱۷۳۸ بپایان‌آورده بالشگر خود به‌بر که شتافت ودرآنجا هم‌مانند مسقط باروهای شهرازاوجلوگیری کردند اینجانیز باردیگر میان تقی‌خان ولطیف خان آزردگی دست داده‌وتقی خـان دریابیگی بدبخت را زهرداد (۳) ازآنچه بدست میآید نمایانست که کارتقی خان‌در آن هنگام بسی‌زار گردیده و مجبور گشت بجلفاربر گردد مگر دست و پایی کند و بـرخـی سپاهیـان خود را گـرد شهر صحار نهاد (٤).

دراین میان ساخلوی ایرانی دربهله دوچار پریشانی گردیده عربها آنانرا محاصره کرده مجبور بتسلیم ساختند ولی‌بیشتری از

---

(۱) بدجو صفحه۱٤۳

(۲) همو

(۳) روزنامه گمبرون ۲٦ ژون ۱۷۳۸

(٤) ایضا ۱۳ ژولیه ۱۷۳۸

نادرآباد طلبید تا ازرفتار خود توضیح بدهد(۱).

تادوسال‌دیگر کاری درسواحل عرب ازپیش نرفت وتنها بهمین اکتفا کردند که استقلالی اندکی مانند کجدار ومریزبر جلفار داشته باشند. سختی در اسطول ایران دست داده ودراوت ۱۷٤۰ دریانوردان کشتیها را برای خود گرفته‌وبرخی‌بساحل عرب وبرخی بجزیره‌قیس رفتند واین جزیره دردست عربهای هواله بود (۲).

درآغازسال ۱۷٤۲ بود که‌ایرانیان برشورشیان وسر کشان‌عرب چیره گردیدندزیرا کشتی های بزرگتری‌را بواسطه‌شرکت هندشرقی بدست آورده بکار انداخته بودند.

در این میان شورشیان نیز گزند بزرگی یافته بودند زیرا دوتا از کشتی های آنها درطوفان برخشکی افتاده بود. گـذارش عمان بار دیگر برای مداخله ایرانیان سازگار بود.

زیرا سیف بن سلطان با نظر به طرززندگیش وبیقیدی‌باحکام قرآن، بسیار ازرعایا راآزرده دل ساخته ودرفبراویه ۱۷٤۲ دشمنانش آشکارا سر کشی کردند ودر شانزدهم‌آنماه چنان چیرگـی‌یافتند که سیف را معزول وعموزاده اش سلطان بن مرشد را بجای اوانتخـاب

---

(۱) روزنامه گمبرون اشاره میکند که «درمورد این لشکر کشی کمال بدرفتاری و بیوقوفی بظهور رسیده بود». نیز در تاریخ نادری ص ۲۱٤ را ببینید که چندان آگاهی ازاین لشکر کشی نمیدهد.

(۲) روزنامه گمبرون درچندین جا باین‌سر کشی اشاره‌میکند.

آنها کشته‌شدند (۱) سپس ایرانیان که گرد صحار بودند نا گزیر
شدندازمحاصره دست کشیده بجلفار پس بروند .

درهمان هنگام که ایرانیان در عمان باین تیره بختیها گرفتار
بودند کارکنان اسطول آنها نیز نظر بنرسیدن حقوق و کمی آذوقه نا
راضی و آزرده بودند و ازاین‌رو بسی از آنها گریختند و آنهایی که‌مانده
بودند دیگر هیچ‌دل بجنك نمیدادند .

نتیجه طبیعی ازوضع همین بود که عربهای هواله وعمانیان به
خلیج دست یافتند ودزدی دریایی‌رواج یافت‌وتاچندی آذوقه ساخلوی
ایران در جلفار بواسطه کشتیهای انگلیسی فرستاده میشد در اوت
۱۷۳۸ کشتی‌شرکت هندی «روز» نام رادو «غراب» عربی گرفته
و افسران ودریانوردان راتهدید کردند که اگربار دیگر آذوقه برای
ایرانیان بردند آنهارا میکشند (۲) تقریبادرهمان‌روزها عربها برباسید
و (باسعید و) که‌درجزیره قشم است‌تاخته شهرراتاراج وهمه‌ایرانیان
آنجا را نابود ساختند .

ونیز اخبار بدی ازبحرین بگامبرون رسید که عربها ایرانیان‌را که‌در
قلعه بودند محصورساخته اند(۳) اما دراواخر آن سال عربها میان
خودشان جنگیده‌بسی ناتوان گردیدند و درژانویه ۱۷۳۹ دسته کشتی

---

(۱) بدجوص ۱۴۴

(۲) روزنامه گمبرون ۲۶ژوئیه

(۳) ایضاً

میگیوند خمی ازشراب شیراز را در کشتی بیرقدار خود آورده
(۱) وهمینکه سیف‌تقی خان و افسرانش را در باروی مرانی مهمانی
کردبیگلربیگی خم‌شراب رابمیزبان خود ارمغان داد و سیف‌سر کرد
گانش پیاپی از آن‌نوشیده مست‌خرست شدند .

در این‌میان که سیف‌سرکردگان او بیهوش افتاده بودند تقی
خان بی‌هیچ رنج وخونریزی باورا بکف خوددرآورد . اما باروی
دیگر همچنان‌دردست عربها مانده ومادامی که بیگلربیگی بر آن‌دست
نیافته بود نمیتوانست لاف بزند که مسقط زیر فرمانش آمده است .
اینست که‌تقی خان مهر امام رابکف آورده‌فرمانی بنام امام نوشته که
فرمانده باروی‌جلالی باید سپاهیان ایران را باندرون راه بدهند .
فرمانده عرب‌نیزباور کرد که‌فرمان ازجانب سیف فرستاده شده و وی
خودش آنرا مهر کرده ودروازه رابرروی تقی خان باز کرد هنگامی
که سیف‌بن‌سلطان بهوش آمددید کاراز کار گذشته وجلفای‌ایرانیش
برهمگی مسقط دست یافته‌اند.(۱)

---

(۳) کتاب نیبهرص ۳۰۰

(۱) کتاب نیبهرص ۳۰۰ و ۲۰۱ و کتاب گیلین بخش یکم
ص ۵۳۷ راببینید که شرحش اندکی فرق دارد . در۱۸ فروایه دولت
ایران به‌نماینده شرکت هندوشرق در گمبرون‌خبرداد که‌بیگلربیگی
مسقط را گرفته ولی‌انگلیسیها باور نمیکردند که تقی خان پاکبازی
کرده زیراوکیل شرکت این سخن را بر را پرتش افزوده بود که «
میگویند بیگلربیگی در پنهان با غلامان امام سازش کرده و با روها
را بکف آورده » .

چون کوشش او بهیچ جائی نرسید و نمیتوانست ایرانیانرا ازبارو بیرون فرستد این بود که نیت کرد بهمدستی ایرانیان بماند تا امام سلطان بن‌مرشدرا ازمیان بردارند.

درتمام این‌مدت محاصره صحار در کار بود و حکمران آنجا احمد بن سعیدنامی مردانه پایداری کرده‌ازدرمدافعه در آمد وچنانکه پش ازاین‌می‌بینیم همو خانواده آل‌بوسعیدرا بنیادنهاد.

تقی‌خان وسیف‌بن سلطان بر سر سلطان بن مرشد تاختند و او کوچیده به پشتیبانی صحار میرفت همچو مینماید که سلطان‌بن مرشد ازمیان صفوف محاصرین گذشته‌وباحمد بن‌سعید پیوست مگر تقریباً درهمان آن که میخواست بر دشمن بتازد کشته گشت (۱) میگویند سیف بن سلطان از مرك سلطان بن مرشد بسی افسرده و از کارهای خود که مرزبومش را این اندازه ویران‌ساخته‌پشیمان گردیده‌ازدوستان‌ایرانیش‌جداشده‌دررستاق گوشه‌نشین گشت وچندی پس ازآن زندگانی را بدرود گفت(۲).

---

(۱) کتاب گیلین بخش یکم ص ۵۳۸ - در دست معلوم نشده که‌آیا سلطان بن‌مرشد بدینسان کشته شد یاهنگامی که میخواست‌از میان سپاهیان ایران گذشته به‌صحار برود اورا کشتند - داستان سلیل بن رازق درزمینه این جنك درست مینماید.

(۲) کتاب گیلین بخش یکم ص ۵۳۸ وسلیل ابن رازق (بدجو) ص ۱۵۰

کردند - سیف، بشیوه پیشین از ایرانیان یاری جست وتقی خان پاسخی‌موافق باو داد.

عربها هواله که از ایرانیان فرمان نمیبردند بسوی سلطان بن مرشد وهوادارنش گردیدندولی‌ساخلوی‌جلفار بیرون شتافت ودراوریل عربهارادرخسب شکستی کمرشکن‌داده شیخ رحمه را نابود وپانصدنفر را اسیر گرفت (۱) درماه ژون‌مدد مهمی به ساخلوی جلفار رسیدامادر ماه‌نوامبر آینده‌بود کلبعلی (۲)برادرزن‌نادر، که‌بسرداری گرمسیرات گماشته شده بود بساحل عرب عبور کرد - سه هفته، بعد تقی خان خودش نیز آمد (۳).

---

(۱) روزنامه گمبرون ۱۹ر۳۰ آوریل‌وبخش دوم از کتاب آترمن ۱۶۹ -تقی خان‌همینکه مژده را شنید فرمانی به گمبرون‌فرستاد که هزار تومان‌از«بانیان»های آنجابگیرند وبعنوان جایزه‌بساخلوی‌جلفار بدهند. «بانیان»ها ازاین کاربتنك آمده تهدید کردند که از گمبرون بیرون میروند.

(۲)پدر کلبعلی‌خان‌باباعلی‌بیك‌ابیوردی‌بود که یکی‌ازدخترانش نخستین زن نادر ومادر رضا قلی میرزا شد. پس از آنکه این زن‌بمرد نادر دختر دیگرباباعلی بیك، گوهرشاد نام را بزنی گرفت‌واین‌زن مادرنصرالله میرزا وامامقلی‌میرزا بود.

(۳) روزنامه گمبرون ۲۰ نوامبرو۱دسامبر.

این‌هنگام دسته کشتیهای ایران تواناتر گشته وچهار فروند جهاز تازه که‌ازسورت خریده بودند بر آن افزوده شده بودو سپس نیز بر نیروی آن افزودند زیراسیف دو کشتی رابجلفای ایران خـود تسلیم کرد و گذشته از اینها یك کشتی دیگر را از فرانسویان خریدند (۱) بیگلر بیگی همینکه باسیف‌بن سلطان دیدن کرد معاهده‌ای بااوبست‌ومتعهد شد که‌امانت‌راباوبر گرداندبشرط اینکه‌سیف‌سلطه ایران را بپذیرد(۲)

پس‌از آن مخالفین برسلطان بن‌مرشد و هوا خواهانش تاختند هنگامی که کلبعلی خان وبخشی ازلشگر ایران گرد اگـرد صـحار بود تقی‌خان وسیف بن‌سلطان ازراه دریا بمسقط رفتند وهمینکه پیاده شدند تقی‌خان دیدهر چند کسانش را میگذارند که‌بدلخواه خود در شهر گردش کنند اما آنها راازدخول به باروهای جلالی و مراتی بـاز میدارند وازاین رهگذر آزرده گشت زیرا باروها در دست کسان امام سابق (سیف‌بن سلطان) بود .

اماتقی خان‌مردی کارآمد بود ومی نماید که چنین راه روشی را از سیف بن سلطان منتظر بوده است چون میدانست که امام سابق بشرابخوری خو کرده .

---

(۱) سر گذشت خـریدن کشتی فـرانسوی را در بخش دوم ص ۱٦٦ کتاب‌آتر ببینید .

(۲) کتاب گیلین بخش‌یکم ص٥۳٦ و آتر بخش دوم‌ص ۱٦۳

بـااینکه سلطان بن مرشد نبوداحمدبن سعید در کارزارمردانه پایدارماندودرماه مارس امید محصورین فزونتر گردید زیرا چشم زخم سختی‌بایرانیان‌رسید .

دوهزارنفر ازلشکریان ایران بیغما گری رفته وباغنایم‌فراوان برمیگشتند ،شب هنگام دردره ای پیاده شده بودند ـ نگهبان درستی نگماشته بودند و ازاینروقشونی ازعرب‌بر آنها شبیخون برده بسیاری ازایشانرابکشتند وتنها چندنفری‌زخمی رهایی یافته کلبعلی‌خان رااز سر گذشت آگاه نمودند (۱) .

پنج هفته بعد ، اخباری به کامبرون رسید که ایرانیان گزندی سخت تر یافته‌اند ولی سپس آنرا تکذیب کردند(۲)

درژولیه احمد دید که آذوقه اش دارد تمام میشود وچون امید بهبودی میدید ناچاربدشمنان‌توانایش تسلیم گردیده شرطی‌آبرومندبا باآنها بست ، بدینسان صحار در کف افتادولی هفت هشت ماه‌پایداری کرده وسه‌هزار کس ازلشکریان آنانرا نابود ساخته بود (۳) .

---

(۱) روزنامه گمبرون ۲ر۱۳آوریل ۱۷٤۳ .

(۲) روزنامه گمبرون ۸ر۱۹ مه ـشایدهمین‌اشاعه بوده که‌آتررا گول‌زده وسبب شده‌بنویسد که ایرانیان‌نا گزیر شدنددست از محاصره بکشند(بخش دوم‌ص.۱۸۱) اینرا باید دانست که آتـردر۹مه ازبصره سفری شده بر گشت .

(۳)روزنامه گمبرون ۲۱ژولیه ۱ واوت .

احمد بن سیف ، همچنانکه درجنك آزمایی ودلاوری نشان داده بود درسیاست نیز کارآمد بود وباندازه‌ای خود را نزد تقی خان مقرب ساخت که نه تنها مشارالیه ویرا برحکومت صحار برقرار نهاد بلکه بحکومت بر که نیز منصوبش ساخت (۱)

درروزنامه کامبرون نوشته‌شده که قراربودسه هزاروپانصدداوطلب رابعربستان بفرستدتابجای کسانی که درحصار ودیگرجاهانابودشده‌اند بکار برخیزند وشاه فرمان داده که‌همینکه کناردریا بچنك آوردندر آن کشوربروندو گمان میرود چنین عزم دارد که همگی آن مرزوبوم رابگیردولی درهنگامی که بچنین کاری‌می‌پردازد کشورخودش‌رانابود میسازد زیرا چیزی‌جز بدبختی و بیدادومردم آزاری دراین جاهادیده وشنیده نمیشود وهرروزه خراجی ازمـردم میگیرند وپیش ازآنکه‌یك مالیات پرداخته شوددیگری را برآنها میاندازند (۲).

دراین هنگامه عاقبت‌جنك‌میان‌ایران‌وترکیادست داد وباآینهمه نادر از عزم خود درباره عمان چشم نپوشید وتنها برخی ازاسطولش را دراوت ۱۷۴۳(۳) ازصحار برداشت وگرنه هیچ بخشی ازسپاهش‌را در

---

(۱) کتاب نیبهرص۳۰۱ کتاب کیلین بخش یکم ص ۵۳۸ سلیل بن رازق(بدجو) ص. ۱۴۹ و۱۵۰ .

(۲)روزنامه گمبرون ۲۱ ژولیه و۱ اوت .

(۳)روزنامه کمبرون ۲۴ اوت‌و۴ سپتامبر ۱۷۴۳ - نیت‌نادر این بود که اسطول‌خودش را دربوشهرتقویت دهد وباقوای خشکی‌بربصره بتازد- کشتیهای صحارالبته دیررسیده نتوانستند باقشون همدست‌شوند وظاهراً قـوای دریـائی ایران درآن‌هنگـامه چندان دستی‌نداشته .

عربستان بازنطلبید تابرقشونش بربین النهرین بیفزایـد ـ ازچندی پیش میان‌تقی‌خان و کلبعلی‌خان‌درعمان دشمنی سختی‌دست‌داده و هر یك دیگری رانزدنادرمتهم میساخت وسرانجام نادر فـرمـانی فرستاده کلبعلی خان را احضارومحمد حسین خان‌قرقلورا بجایش‌بسرداری برگماشت (۱) .

همچو مینماید که شاه زودپس ازآن بیگلـربیگی رافرمود که بنزداوبشتابد(۲) سردارجدید دراکتبربکامبرون رسیده و فوراً از راه صحار بجلفارسپری گشت .

درآغاز دسامبر محمد تقی‌خان بدانجا رسید و پس از چند روز کلبعلی‌خان آنجا آمد .

یك‌ماه‌بعد بیگلربیگی‌شورش کرد وازساحل بشیراز رفت وپیش ازرفتنش فرمان داد کلبعلی خان‌را که ازهمدستی او در شورش سرباز زده‌بود خفه کرده ونعش‌ویرا در چاهی‌بیندازند(۳)

---

(۱)سرگذشت میرزامحمدشیرازی‌ص۱۶ .پرفسور سعید نفیسی نسخه خطی ازاین‌سرگذشت‌دارد وسوادی ازآنرا لطفاً برای نگارنده فرستاده ـ تاریخ نادری ص۲۴۹ .

(۲) تاریخ نادری ص ۲۴۹ ـ درروزنامه گمبرون میـان ستابـر ۱۷۴۳ وژانویه ۱۷۴٤ اشاراتی چند از رفتارشك آمیزتقی خاره شده وقضیه احضاراور درآغاز ستامبر نگاشته اند .

(۳) روزنامه گمبرون ۳۰سپتامبر ۱۷۴۳ و ۱۰ ژانویه ۱۷۴٤

ظاهراً تقی خان از پیشرفت خود در مسقط مغرور شده بود (۱) و گمان میکرد که نظر بنفوذی که در فارس و ریاستی که بر اسطول دارد میتواند با نادر از درستیزه بر آید شورش تقی خان از موضوع این مقاله خارجست وهمین بس که بگوئیم این سر گذشت تا چندی افکار نادر را از عمان منصرف ساخت. سپس نیز که آتش شورش خاموش شد نادر بجنگ ترکها پرداخته ودیگر تاب وتوانی نداشت که بکارهای دیگر دست بزند و از اینرو اگرچه ساخلوی عمان را بر نداشت امامددی هم برای آنها نفرستادند.

ازسوی دیگر احمد بن سعید زیرك کوتاهی نکرد از این سر گذشتها سود بردارد یکی ازشرط احمد با تقی خان این بود که احمد باجی مرتب بنمایندگان ایران درمسقط پردازد ولی بعداز سفر تقی خان احمد از پرداختن خودداری کرده بهانه‌اش این بود که وسیله‌ای برای ارسال آن بمسقط ندارد این بود که سر کردگان ایران در مسقط تهیدست مانده از پرداخت حقوق سرباز ناتوان بودند و بسیاری از لشگریان گریختند (۲) اقدام دوم احمد این بود که سر کردگان

(۱) کتاب نیبهر ص ۳۰۱ .

(۲) کتاب نیبهر ص ۳۰۲ .

ایران دربرکه را که باین بهانه نزدخود طلبید که می‌خواهد با آنها کنکاش کند وچاره‌ای برای فرستادن باج بمسقط اندیشد سر کردگان نیز با کشیکچیان معدودی ببرکه رفتند و احمد آنهارا دستگیر کرد.

سپس بمسقط شتافته ساخلویان ایران را پیام داد که تسلیم شوندو پیشنهاد کرد که اگر بخوشی تن در دادند پول بآنها میدهد و گرنه آنهارا بزندان میفرستد ایرانیان که بی‌سردار مانده وآذوقه و پول نداشتند وهیچ امیدنمیرفت که مددی از عراق بدانها برسد بیشترشان تن دردادند.

میگویند احمد برخی از آنها رابکشت و دیگران را گذاشت که بکشور خود برگردند.

(۱) بدینسان احمد بر ساحل از صحار گرفته تا مسقط دست یافت وزود پس از آن بر همگی عمان فرمانروا گشت و تنها جلفار ماند که ایرانیان توانستند چندین سال نگاهش بدارند.

(۲) احمد بدینسان مرزوبوم خودرا از چنگ فاتحین در آورده وسپس پاداش خودرا ازهموطنانش درخواست کرد و همینکه قاضی بزرگ‌را بنزد خود خواسته از او استفسار کرد چندان دشوار نبود که

(۱) ایضاً ص ۳۰۳ .

(۲) مندرجات روزنامه گمبرون نشان میدهد که تا سال ۱۷۴۸ کشتیهایی که سرباز وآذوقه حمل داشتند گاهگاهی بجلفار فرستاده می‌شدند.

خود را بامانت بر گزینند و میگویند این انتخاب در پایان سال ۱۷۴۴ دست داد .

(۱) تاآنجا که پای ایران در کار بود جنگهای عمان خسارتی بس بزرك بود زیرا سپاهیان بسیاری درآن هنگامها نابود گردیدند و خود بیشتر از آنها ازگرسنگی وناخوشی زندگی را بدرود گفتند و گمان میرود کهشماره مردگان بهبیست هزار میرسید .

اینفداکاری بزرك چندان برای ایران سودمند نیفتاد و عمان نیز از این جنگها بسی گزند وپریشانی یافتمگر نتیجه این شد که خانواده یعربه نابکار ازمیان رفت وآل بوسعید بجایشان قرار گرفتند و تاامروز بر مسقط فرمانروایی دارند (۲) .

علت عدم پیشرفت نادردرعمان این بود که سپهسالاری بتقیخان واگذار کرد واینمرداز حیث اداره فاسد الاخلاق وازجنبه سپاهیگری بیکار بود واگر نادرسر کرده نظامی کارآمد درستکاری را ، مانند طهماسب خان جلایر گماشتهبود بی گفتگوعمانزودفرمان بردارمیشد وبسی کمتر از سپاهیان نابود میگشتند .

---

(۱) کتاب گیلین بخش یکم ص ۵۴۲ .

(۲) سعیدروت درمقاله اش « خانواده آل بوسعید در عربستان و افریقایشرقی » (مجله آسیای مرکزی جلد ۱۶ بخش۴ص ۴۱۹) میگوید کههمچنانکه خانواده یعربه پرتوگالها را رانده و خود فرمانروایی یافتند آل سعید نیز ایرانیان را از میدان بیرون کرده بفرمانروائی رسیدند .

نتیجه کنجکاوی دوستدانشورماینبودوچنانکهخواندهمیبیند اوُ خیلی رنج برده وبسی کتابها زیرورو کرده است .

یکی ازنویسندگان زبردستمصر نیزشرحیدرباره عمان(درقرن اخیر) نگاشته که خواندنیستولیچون اکنون سخن بدراز کشیده همان بهتر که مقاله بپایان رسانیم وتحقیقات دانشمند مصری را بوقت دیگرواگذاریم.

درخاتمهازآقای سردنیسن راس کهاجازه دادند اینمقاله را(که درماه نوامبرآینده درمجله مدرسهمطالعات شرقی طبع میشود)ترجمه ونشر کنیم سپاس می گذارم .

محمد بصره تیرماه۱۳۱۴



جنك و صلح

اثر - تولستوی

ترجمهٔ : کاظم انصاری

باکاغذعلاوجلدطلاکوب

متن کامل کتاب

بینوایان

اثر : ویکتور هوگو

ترجمهٔ - حسینقلی مستعان

باکاغذ اعلا و جلدطلاکوب

ازطرف کتابفروشی گوتمبرك منتشر شد

